



ساده

سال اول • شماره ۷ • جمعه ۱۸ عقرب ۱۴۰۲ • ۱۰ نوامبر ۲۰۲۳

ارگان نشراتی حزب عدالت و آزادی افغانستان

در این شماره:

حاکمیت قانون اساسی در نظام‌های فدرال

ستیز بی پایان سنت و تجدد در افغانستان

خروج غیرمسئولانه آمریکا از افغانستان و

پیامدهای حقوق بشری آن

پشت پرده اخراج اجباری پناهجویان افغانستان

از پاکستان

به یاد نسل شور و شعور و ایمان و آرمان

شخصیت سیاسی و فرهنگی شادروان استاد

قربانعلی عرفانی یکه و لنگی

یادی از کاستروی شرق

شهید سید حسین حسینی، بزرگمردی پاکدل

و پارسا

شخصیت انسانی و فرهنگی دولت آبادی

سوابق زندگی و پیشینه مبارزاتی استاد قربان

علی عرفانی

مروری بر زندگی علمی و سیاسی استاد

واعظی شهرستانی

استاد حکیمی؛ مردی که تا آخر به

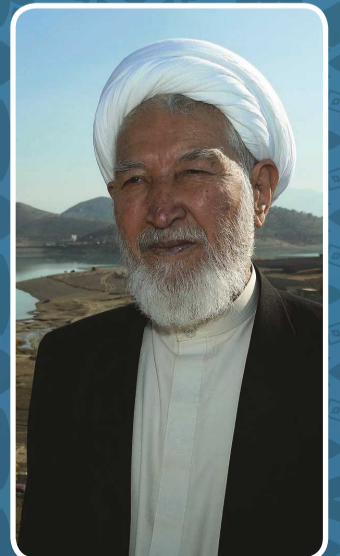
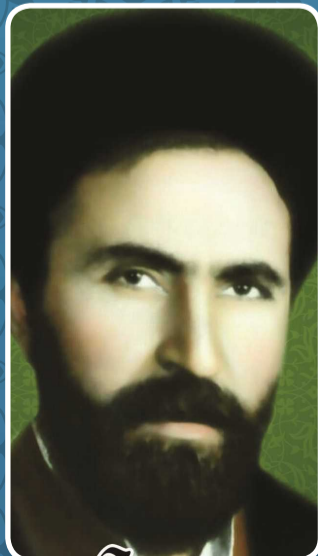
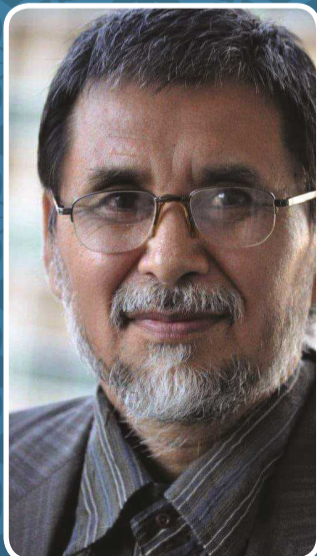
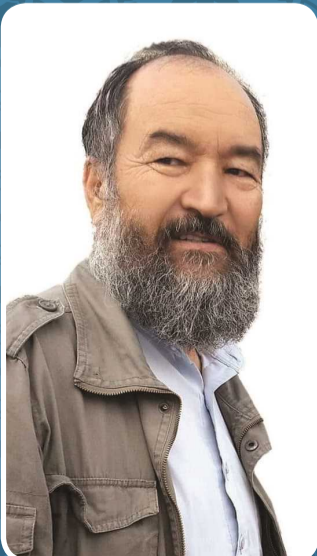
آرمان‌هایش وفادار ماند

پیام تسلیت استاد سرور دانش به مناسبت

درگذشت پروفسور شاه علی اکبر

شهرستانی

یادیاران گرامی یاد



در باب ضرورت یاد یاران

ماه عقرب یکی از ماه‌هایی است که تعدادی از شخصیت‌های سیاسی که هر کدام نقش برآزنده‌ای در احیای هویت مردم ما داشته‌اند در این ماه یا نزدیک به این ماه درگذشته‌اند. استاد عرفانی، استاد مصطفی اعتمادی، استاد واعظی شهرستانی، استاد حکیمی غزنوی، مرحوم بصیر احمد دولت‌آبادی و شهید سید حسین حسینی کسانی هستند که در ماه عقرب و حوالی آن رخ در نقاب خاک کشیده‌اند و جاودانه شده‌اند. در واقع این فصل، فصل کوچیدن یاران و فصل یاد یاران است.

شخصیت‌های نام‌برده هر کدام در جای خود نقش بی‌بدیلی در بنیادگذاری خط عدالت‌خواهی داشته‌اند و از یاران نزدیک و وفادار شهید استاد مزاری بوده‌اند. از همین رو اصطلاح «یاد یاران» برای نخستین بار در کابل به وجود آمد و هرساله مراسم با شکوهی با همین عنوان در یادبود از آن جمع در ماه عقرب برگزار می‌شود. اکنون دومین سال است که دیگر امکان برگزاری چنین مراسمی نیست و شرایط حاکم بر کشور برگزاری چنین مراسمی را بر نمی‌تابد. اما این بدان معنی نیست که نام و یاد آنان خاموش بماند و ما چیزی از کسانی که تاریخ گذشته ما را با افتخار ساخته‌اند نگوئیم. اتفاقاً شرایط موجود ایجاب می‌کند که بیشتر باید به آنان و آرمان‌های انسانی شان مراجعه کنیم و به رجوع و آموختن از آنان اکنون بیشتر از هر زمان دیگر ضرورت داریم.

نخستین ویژگی نسلی که هرچه زمان می‌گذرد، فقدان شخصیت هر کدام شان بیشتر احساس می‌شود، خودباوری و اعتماد به نفس قوی بود. آنان هرکدام در جای خود یک الگوی تمام عیار و یک نمونه عینی برای ایجاد یک هویت انسانی بودند. از این رو یاران عدالت‌خواهی بر ویرانه‌های تاریخی به جا مانده از ستم عبدالرحمان خانی هویتی را بساختند که خیلی زود در کنار خرده‌هویت‌های دیگر قد برافروخت. شاید این بزرگ‌ترین دستاوردی بود که در تاریخ هزاره‌ها پس از آن قتل عام فجیع و فراموشی تاریخی با داستان این مردان بزرگ به وجود آمد. اکنون که هزاره‌ها بار دیگر در یک سرآشینی دیگر قرار گرفته‌اند ضرورت حضور انسان‌هایی با این ویژگی‌ها بیش از هر زمان دیگر حس می‌شود.

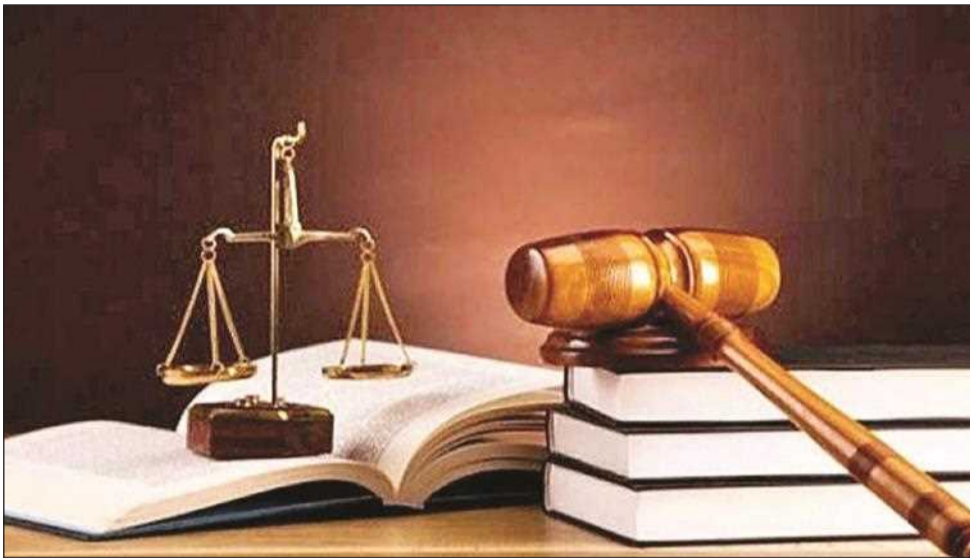
دومین ویژگی آنان، عدالت‌خواهی و خواستن عدالت برای همگان بود. در کشوری که بر بنیاد ستم و نابرابری ساخته شده است هر از گاهی که یک روشنی در آن به وجود می‌آید، دوباره در دامن تاریکی سقوط می‌کند، چنین اندیشه‌ای همواره ناب و البته دست‌نیافتنی است. نسلی که شهید مزاری شاهبیت آن بود و دیگران هرکدام یک مزاری در قامت خویش بودند، باور عمیق به عدالت و برابری و با رویای عدالت زندگی می‌کردند و هرگز آن را به یک شعار تپی از آرمان کاهش نمی‌دادند. راز ماندگاری آنان و ریشه‌داری شان در عمق جان هر هزاره امروزی که حتی ممکن است هیچکدام از آنان را ندیده باشد در همین نکته نهفته است. این ویژگی همان چیزی است که آنان را بر سایر جریان‌ها و شخصیت‌های سیاسی افغانستان تفوق می‌بخشد. زیرا عدالت که عصاره همه مطالبات و خواست‌های آنان بود و آیین عملی آنان را تشکیل می‌داد نه کهنه می‌شود و نه از بین می‌رود. راه ناتمامی که هم نیاز دیروز بود و هم نیاز امروز است و هم نسل فردا به آن ضرورت دارد.

سومین ویژگی آنان تلاش برای انسانی‌سازی سیاست در افغانستان بود. این ویژگی اگرچه در بطن عدالت‌خواهی وجود دارد، اما برای مردمانی که بیش از یک قرن می‌شد که از آنان انسانیت‌زدایی شده و بر مبنای همین انسانیت‌زدایی مورد نسل‌کشی قرار داشته‌اند، انسانی‌سازی سیاست معنای ویژه داشت و دارد. انسانی‌سازی سیاست به این معنی بود که در افغانستان هیچ قومی بر قومی دیگر برتری ندارد و نباید داشته باشد و همه چیز بر معیارهای انسانی و ارزش‌های جهان‌شمول بشری باید بنا گردد. در کشوری که هنوز همه مناسبات بر محور قومیت و شوونیسم قومی می‌چرخد، انسانی‌سازی سیاست و مطالبه آن و ایثارگری برای آن چیزی کمی نیست. کسانی که قرن‌ها به صورت عمدی به فراموشی سپرده شده بودند و برای محو هویت آنان قتل عامی وسیع صورت گرفته بود، یک‌باره خود را در دایره چنین خواستی دیدند و مشتاقانه بدان پیوستند و از سوی دیگر این ویژگی بر تفوق و هژمونی قومی و بر ایده حذف و کتمان دیگران، شکستگی بزرگ وارد کرد و سکه برتری طلبی و تبعیض را برای همیشه باطل کرد. چهارمین ویژگی نسلی که از آنان به عنوان «یاران» یاد می‌کنیم و یاد شان را گرمی می‌داریم، داشتن باور عمیق به مبارزه و گام برداشتن عملی در راستای مبارزه با هرگونه ستم و نابرابری بود. کسانی که با زندگی یکپاک آن نسل آشنایی دارند به درستی می‌دانند که آنان میان مبارزه و منافع شخصی هیچ‌گاه رابطه برقرار نمی‌کردند. نسبت میان منافع شخصی و آرمان‌ها و مبارزه در راه آن آرمان‌ها در نزد آنان صفر بود. در راه مبارزه نه جایگاه برای آنان مهم بود و نه منافع مالی و اقتصادی و نه تمایلات شخصی. مشکلی که متاسفانه پس از چندین دهه و پس از رفتن اکثر یاران عدالت‌خواهی از این دنیا، بر سرنوشت و سیاست ما چیره شد و در نهایت به جایی رسیدیم که اکنون ایستاده ایم.

پنجمین ویژگی که آنان داشتند نگاه ژرف و انسانی به دین بود. «یاران» که از اعضای اصلی و برجسته سازمان نصر افغانستان بودند، همواره نگاه نو و بدیع به باورها و عقاید دینی داشتند. آنان در عرصه فکر دینی نواندیش، بلندپرواز و همیشه یک گام از دیگران جلو بودند. «یاران» که نسل آوانگارد زمان خویش بودند با آخرین نظرات در زمینه مطالعات دینی نسبت روشن و عمیق پیدا می‌کردند و از همه جریان‌های مبارز زمان خویش می‌آموختند و آموخته‌های خویش را عملی می‌کردند. اما به بهانه تفکر دینی و ایدئولوژیک هرگز از آرمان‌های بزرگ انسانی فاصله نمی‌گرفتند و آیین اصلی و واقعی شان انسانیت، برابری و عدالت بود. یاد شان گرمی و نام شان جاویدان باد.

حاکمیت قانون اساسی در نظام‌های فدرال

نویسنده: رونالد ل. واتس
ترجمه: سرور دانش



اساسی؛ (۲) توسعه قانون اساسی برای انطباق با شرایط متغیر (و مخصوصاً هنگامی که اجرای تعدیل قانون اساسی دشوار باشد) و (۳) حل و فصل اختلافات بین الحکومتی.

۲. دادگاه‌های عالی و دادگاه‌های قانون اساسی

ممکن است برای تعیین نهایی صلاحیت‌ها مطابق قانون اساسی دو نوع دادگاه داشته باشیم. نوع نخست دادگاه عالی‌ای است که در رابطه با همه قوانین به شمول قانون اساسی قرار نهایی خود را صادر می‌کند. مثال‌های آن دادگاه‌های عالی در ایالات متحده آمریکا، کانادا، استرالیا، هند، مالزی و اتریش است. نوع دوم دادگاه قانون اساسی است که متخصص در تفسیر قانون اساسی است که در آلمان، بلژیک و اسپانیا دنبال می‌شود. در این جا نوع سومی هم وجود دارد که در سويس دیده می‌شود و شامل یک دادگاه محدود است.

بر اساس ترتیبات منحصر به فرد سويس، دادگاه فدرال می‌تواند در مورد صحت قوانین کانتون‌ها و نه قوانین فدرال حکم صادر کند. چون صحت قوانین فدرال تنها از راه رفراندوم ملی قانونی که در بالا اشاره شد تثبیت می‌گردد.

اگر دادگاه‌ها به عنوان نهادهای بی‌طرف و مستقل برای صدور احکام شناخته شوند باید دو شرط وجود داشته باشند: (۱) استقلال از نفوذ هر سطح خاصی از حکومت بر دادگاه؛ و (۲) نمایندگی تناسبی در عضویت دادگاه.

شرط نخست، مسأله شیوه انتصاب را مطرح می‌کند. در اکثر سیستم‌های فدرال برخی از تدابیر احتیاطی در نظر گرفته می‌شود یا بر اساس الزام قانون اساسی یا در عمل از طریق نقش داشتن حکومت‌های تشکیل دهنده فدرال در انتصاب قضاتی که در مورد قانون اساسی حکم صادر می‌کنند.

در ایالات متحده آمریکا تعیینات در دادگاه عالی از صلاحیت‌های تنها رئیس جمهور است اما نیاز به تصویب مجلس سنا دارد که رأی دهندگان ایالات در آن به طور مساوی نماینده دارند. در کانادا و استرالیا، صلاحیت انتصاب قضات دادگاه عالی بر اساس قانون اساسی، تنها با دولت فدرال است اما بر اساس عرف مورد عمل، با حکومت‌های ولایات یا ایالات نیز مشوره صورت می‌گیرد. همچنین در هند و مالزی نیز دولت فدرال حق تعیین قضات دادگاه عالی را برای خود محفوظ نگه داشته است ولی در عین حال به حکم قانون اساسی قبل از انجام انتصابات، با نهادهای خاصی مشوره می‌کنند. در آلمان مجلس فدرالی بوندسرات که از ایالات یا لندرها نمایندگی می‌کند، نصف اعضای دادگاه قانون اساسی را و نصف دیگر را مجلس نمایندگان یا (Bunestag) تعیین می‌کنند و در هر دو حالت باید اکثریت دوسوم آرا فراهم شود. (در مجلس فدرال در جلسه‌ای که همه اعضا حضور داشته باشند و در مجلس نمایندگان در کمیته انتخابات قضایی).

در اسپانیا دادگاه قانون اساسی ۱۲ عضو دارد که ۴ عضو توسط کنگره (مجلس نمایندگان) و ۴ نفر توسط مجلس سنا و دو نفر هم با پیشنهاد شورای حکومت و دو نفر دیگر هم با پیشنهاد شورای عمومی قوه قضائیه تعیین می‌شوند. اما در بلژیک اعضای نهاد عالی قضایی برای داوری از سوی مجمع فدرال چند حزبی انتخاب می‌شوند.

موضوع نمایندگی تناسبی در ترکیب این دادگاه‌های عالی نیز مسأله قابل توجه است. این امر به ویژه در کانادا در رابطه با نمایندگی منطقه‌ای و به ویژه منطقه کبیک با سنت قانون مدنی آن که با سنت حقوق عرفی مورد عمل در بقیه مناطق کانادا تفاوت دارد و در سويس که در آن سه زبان نمایندگی دارند و در بلژیک که در آن الزامات قانونی سخت‌گیرانه برای تعادل زبانی در عضویت دادگاه داوری وضع شده، تبارز

داشته است.

گاهی اوقات این سؤال مطرح می‌شود که آیا فدراسیون به عنوان شکلی از حکومت در نهایت، به جای نمایندگان منتخب، به حکمرانی قضات منجر می‌شود؟ عنصری از حقیقت در این عبارت وجود دارد و در جایی تقویت می‌شود که قضات مجموعه‌ای از حقوق اساسی فردی و جمعی را در قانون اساسی تفسیر می‌کنند. این امر گاهی منجر به حمایت از انتخابات مورد علاقه مردم یا فراهان قضات شده است اگرچه این امر هنوز در عالی‌ترین دادگاه قانون اساسی در هیچ نظام فدرالی اعمال نشده است. نکته قابل توجه بدیل سويس است که در بالا اشاره شد یعنی همه پرسى قانونی برای تعیین اعتبار قوانین فدرال. در این فرایند، رأی دهندگان خود به نهاد داوری تبدیل خواهند شد. همچنین به صورت کلی باید اشاره شود که میزان اهمیتی که نقش دادگاه‌ها به عنوان نهادهای داوری کسب می‌کند، بر میزان ناکامی و ناتوانی شیوه‌های انطباق و حل اختلافات از طریق توافقات بین الحکومتی و اقدامات میانجی‌گری بین مجالس قانونگذاری فدرال (چنان که در آمریکا و آلمان و آفریقای جنوبی دیده می‌شود) و تغییرات حکومتی در نتیجه انتخابات و تعدیلات رسمی قانون اساسی در حل مشکلات، بستگی دارد.

۴. شیوه‌های تعدیل قانون اساسی

قانون اساسی چیزی است که در سیستم‌های فدرال، اختیارات هر سطح از حکومت را تعیین می‌کند، به گونه‌ای که هیچ یک از آن‌ها طبق قانون اساسی تابع سطح دیگر نیست. این مستلزم آن است که قانون اساسی مکتوب، حد اقل در آنچه مرتبط است به تعریف اختیارات خاص هر سطح از سطوح حکومت و تأثیر بر آن، از جانب تنها یک طرف و به وسیله یک سطح از حکومت قابل تعدیل نباشد، زیرا ممکن است که به تابع ساختن سطح دیگر از حکومت برای خودش منجر شود.

اما فراهم کردن زمینه تطبیق شیوه‌های خاص تعدیل قانون اساسی، این مسأله را مطرح می‌سازد که در آنچه که مربوط به تطبیق قانون اساسی در نظام فدرال می‌شود، باید بین الزامات سخت و نرم یا انعطاف‌ناپذیر و انعطاف‌پذیر به طور برابر توازن در نظر گرفته شود. زیرا برای حفاظت از منافع مناطق و اقلیت‌ها در ساختار اساسی فدراسیون کمی سخت‌گیری لازم است، چون احساس ناامنی مجدد در سطح منطقه یا اقلیت‌ها معمولاً انسجام فدراسیون را تضعیف می‌کند. در عین زمان مهم است که با تغییر شرایط، فدراسیون برای انطباق، به حد کافی انعطاف داشته باشد. ساختار بیش از حد سفت و سخت تعدیل قانون اساسی، ممکن است فدراسیون را برای پاسخگویی به فشارهای متغیر اقتصادی و سیاسی داخلی و شرایط بین‌المللی، به طور جدی تضعیف کند. آنچه در قوانین اساسی فدرال‌ها مطلوب و ایده‌آل است توازن بین سختی و انعطاف است.

در مورد ابزار دست‌یابی به چنین تعادلی، شیوه‌ها و رویه‌های متفاوتی برای بخش‌های مختلف قانون اساسی یک فدراسیون پیش‌بینی شده است. یکی از ابزارهای متداول، پیش‌بینی رویه‌های اصلاحی متفاوت برای بخش‌های مختلف قانون اساسی یک فدراسیون است به گونه‌ای که در تعدیل آن بخش از قانون اساسی که پایه‌های اساسی فدرال را مستحکم نگه می‌دارد، باید مشارکت هر دو سطح حکومت در نظر گرفته شود اما در تعدیل بخش‌های دیگر قانون اساسی باید انعطاف وجود داشته باشد. این روش در اکثر فدراسیون‌ها معمول است.

بر این اساس زمانی که قانون اساسی کانادا ۱۹۸۲ (بخش‌های ۳۸-۴۹)، رویه‌های لازم را برای تعدیل قانون اساسی کانادا اضافه کرد، در واقع پنج رویه مختلف برای اصلاح بخش‌های مختلف قانون اساسی تعیین شد. این موارد مستلزم درجات مختلفی از سختی یا انعطاف‌ناپذیری است: (۱) رویه عادی که مستلزم موافقت پارلمان و دو سوم مجالس قانون‌گذاری ولایات است به گونه‌ای که حد اقل نیمی از جمعیت کل ولایات را در بر بگیرد؛ (۲) رویه‌ای که مستلزم موافقت پارلمان و موافقت اجماعی مجالس قانون‌گذاری ولایات در مورد تعدادی منتخب از بندهای قانون اساسی است؛ (۳) رویه دوجانبه تعدیل بندهایی که مربوط به برخی از ولایات است و نه همه؛ (۴) تعدیلات آن موادی که توسط پارلمان صورت می‌گیرد و ارتباطی به ولایات ندارد و (۵) تعدیلات توسط مجالس قانون‌گذاری ولایات که شامل قوانین اساسی خود ولایات است. تصویب تعدیلات در اکثر سیستم‌های فدرال اگر مربوط به آن بخش‌هایی از قانون اساسی باشد که به توزیع اختیارات و تمامیت ارضی واحدهای تشکیل دهنده فدراسیون ارتباط دارد، معمولاً نیاز به موافقت هر دو مجلس قانون‌گذار فدرال دارد. ...ادامه در صفحه ۳

ستیز بی پایان سنت و تجدد در افغانستان

✍ یارمحمد باقری



– محور اجباری کردن یونیفورم و لباس یک دست برا ی کارمندان حکومت
– محور رفع برقع (حجاب) برای زنان و محدودیت تعدد زوجات.(زهما، (۱۴۰۰) ، (۲۰۰).
– محور امتیازها و حقوق خاص روحانیون و خوانین خاص
– محور قانون اساسی و برابری حقوق اتباع و رفع تبعیض میان شهروندان
– محور گسترش مطبوعات آزاد و مستقل (غبار، میرغلام محمد(۱۳۷۱): ۸۱۱).

– محورحضور ملاهای دیوبندیه در آموزش و اداره شاه وتیمم نوگرایش، درسفر اروپا به شدت تحت تأثیر پیشرفت ها ی محیرالعقول غرب قرارگرفتند وبسیارطبیعی بود که با مقایسه دو جامعه غربی و افغانستان به شدت متأثرشده و نوعی حس حسرت عمیق درروان آنها خلق شود. آنها، تحقق محورهای فوق را به مثابه یک اقدام حیاتی تشخیص داده و رفع تمامی عقب ماندگی‌ها و بدیختی‌ها را منوط به عملی شدن این اهداف تعریف می‌کردند. اما سنت گراها همه این اقدامات نوسازانه را مخالف آموزه‌های شریعت و عنعنات و فرهنگ افغانها

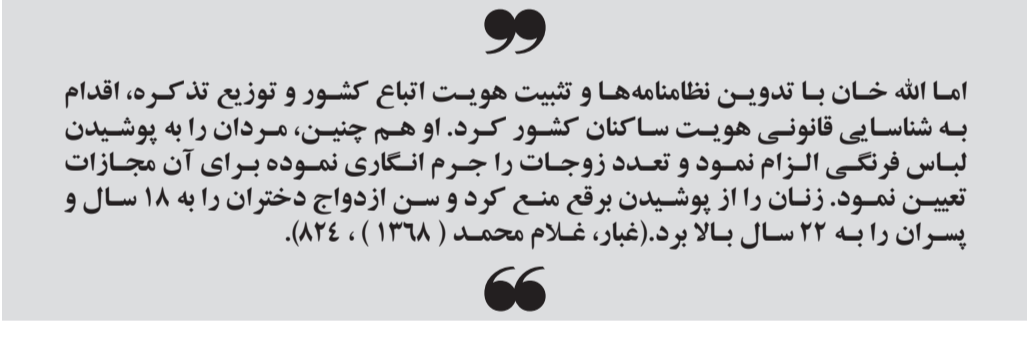
در این بخش به اختصار اقدامات نوسازانه امان الله خان وعوامل ناکامی او را مرور می‌کنیم. با اشاره به تلاشهای نوسازانه نادرخان و اخلاف او از عوامل کامیابی نسبی این خاندان دراصلاحات ونوسازی واقف خواهیم شد. تلاشهای نوسازانه جریان چپ و ناکامی تلخ این جریان در پروژه مدرنیزاسیون و مساعی نوگرایانه نسل جدید بعد از معاهده بن ۲۰۰۱، به عنوان محورهای اصلی منازعه بین سنت گرایی و نوگرایی، در این بخش به اختصار تحلیل خواهد شد .

۳-۱: محورهای تقابل در عصر امانی

اهدافی نوسازی کشور در عصر امانی از سوی محافظه کاران ومتنفذین وروحانیون به هیچ وجه مورد قبول نیست و از سوی دیگر خواسته‌های آنان از امان الله خان برای شاه وتیمم نوگرایش ممکن نیست پذیرفته شود. منازعه از همین نقطه شروع می‌شود. خلاصه ای از محورهای منازعه بین متجددین و سنتگرا ها دراین مقطع، به این صورت قابل ترسیم است:

– محور تجدید قوانین و نظامنامه‌ها

– محور توسعه و اجباری سازی آموزش و گسترش حقوق و حضور زنان



اما الله خان با تدوین نظامنامه‌ها و تثبیت هویت اتباع کشور و توزیع تذکره، اقدام به شناسایی قانونی هویت ساکنان کشور کرد. او هم چنین، مردان را به پوشیدن لباس فرنگی الزام نمود و تعدد زوجات را جرم انگاری نموده برای آن مجازات تعیین نمود. زنان را از پوشیدن برقع منع کرد و سن ازدواج دختران را به ۱۸ سال و پسران را به ۲۲ سال بالا برد.(غبار، غلام محمد (۱۳۶۸) ، (۸۲۴).



حاکمیت قانون اساسی در نظام‌های فدرال

نوشته: رونالد ل. واتس

ترجمه: سرور دانش

دوره ۱۹۶۹–۱۹۶۷ و در خلال اتحاد آلمان در سال ۱۳۹۰.
تعدیل جزئی قانون اساسی در اتریش مستلزم تصویب مجلس دوم (مجلس ملی) پارلمان فدرال با دو ثلث آرا با حضور حداقل نیمی از اعضای مجلس اول است. اما یک سوم اعضا در هر یک از دو مجلس فدرال می‌توانند تعدیل کامل قانون اساسی را درخواست کنند از طریق همه پرسی ملی که اکثریت باشندگان کشور سرنوشت این مسأله را تعیین خواهند کرد.

رویه بلژیک برای تعدیل قانون اساسی (ماده ۱۳۱) شامل مناطق یا جوامع محلی نمی‌شود اما نیازمند فرایند پیچیده‌ای است که شامل انتخابات ویژه و اکثریت خاص در هر یک از مجالس قانون‌گذاری فدرال و قوانین ویژه در بسیاری از مناطق (مرتبط به تعدیلات توزیع اختیارات یا دادگاه داوری) با تأیید اکثریت هر یک از دو گروه اساسی زبانی در پارلمان است.

در اسپانیا شروع تعدیلات قانون اساسی معمولاً بر عهده دولت یا کنگره یا مجلس سنا است، هرچند در بندهایی از قانون اساسی پیش بینی شده است که مجمع جوامع خودمختار می‌توانند پیشنهادات تعدیل را ارائه کنند. تصویب تعدیلات با اکثریت سه پنجم اعضای هر اطاق فدرال، یا در صورت اختلاف اطاق‌ها، با اکثریت مطلق سنا و دو سوم آرا در کنگره صورت می‌گیرد. اگر یک دهم اعضای هر مجلس در خواست کنند، همه پرسی برگزار می‌شود. اما بازنگری کامل قانون اساسی یا بازنگری جزئی در بخش‌های خاص قانون اساسی، سخت

بازنگری جزئی قانون اساسی.
تعدیل کامل قانون اساسی علی‌رغم چندین اقدام و به مناسبت‌های مختلف تا سال ۱۹۹۹ به صورت موفق انجام نشد و بعد از سه دهه تلاش برای تعدیل کامل قانون اساسی، اخیراً در سال ۱۹۹۹ بازنگری کامل صورت گرفت ولی در این بازنگری و به خاطر تسهیل زمینه تصویب آن، تنها چند مورد اندک تغییرات اساسی وارد شد و در همه پرسی مردمی که برای تصویب آن برگزار شد، از این تعدیل صرف به عنوان یک فرایند نوسازی زبان و ادبیات قانون اساسی توصیف شد. در عین حال نتیجه همه پرسی نسبتاً نزدیک بود تنها با ۵۹٪ رأی تأیید با اکثریت ۱۲ کانتون کامل و ۲ نیم کانتون از مجموع ۲۰ کانتون کامل و ۶ نیم کانتون به تصویب رسید. اما در مقابل ثابت شده که روند تعدیل جزئی قانون اساسی به صورت قابل ملاحظه انعطاف داشته است و از سال ۱۸۹۱ بیش از ۱۱۰ تعدیل انجام شده است. همچنین در سوئیس این ابتکار نیز وجود دارد که مسیرتعدیلات قانون اساسی اصلاح شود.

تعدیل قانون اساسی در آلمان به اکثریت خاص در هر دو مجلس قانون‌گذاری نیاز دارد ولی مجلس فدرال که متشکل از نمایندگان حکومت‌های ایالات است، دستورالعمل خاص خود را دارد که تصویب تعدیل با اکثریت خاص در مجلس فدرال معادل تصویب اکثریت در میان حکومت‌های ایالتی است. در عمل این اقدام نسبتاً منعطف است و منجر به ۴۶ اصلاحیه قانون اساسی در طول پنجاه سال اول شد از جمله تقویت قوه مقننه و نقش‌های مالی دولت فدرال در

(قسمت دوم)

۳ – افغانستان، خاستگاه ستیز مداوم سنت و مد رنیته

افغانستان در سه مقطع تاریخی رفتن به سمت نوشدن و توسعه را یک ضرورت ملی و یک روند بدون برگشت تشخیص داد:

نخست، درعصر سلطنت امان الله خان و خصوصاً بعد از سفر او به اروپا در دهه سوم شروع قرن بیستم بود. درآن مقطع حساس تاریخی این مفکوره درآذهان شاه و همراهان و تیم او تقویت شد که افغانستان برای رسیدن به «تجدد» مجبور است مسیری را که غرب پیموده است، بپیماید. اگر بخواهد در ردیف انسانهای متمدن زندگی خود را عیار نماید، باید طرح ملی نوسازی و مدرنیزاسیون را بدون کمترین تردید و وقفه در همه ابعاد زندگی آغازنماید . دوم، در دوره حاکمیت حزب دمکراتیک خلق بود که رهبری حکومت بدون هیچ هراسی از مقاومت‌ها و دلخوش به حمایت کشور دوست شوراه‌ا، پروسه نوسازی با الگوی انقلاب کمونیستی را روی دست گرفت و با جسارت تمام بر تمامی سنت‌ها و مناسبات مروج بین مردم، حمله برد و تمامی ارزشها و باورهای سنتی را که مناسبات خاص و متناسب به خودرا درطول قرون شکل داده بود، یک شبه با صدور فرامینی ابطال کرد و افغانستان را یک کشور مدرن و بریده از سنت‌های فئوالی تعریف نمود. مدینه فاضله متجددین چپ، جامعه عاری از استثمار فرد از فرد و برابر از لحاظ اقتصادی بود.

سوم، آغاز قرن ۲۱ بود که با معاهده بن در سال ۲۰۰۱ بعد از سقوط امارت طالبان، شکل گرفت. این حرکت که با حمایت سخاوتمندانه مالی قدرتهای بزرگ جهان و کشورهای منطقه و یک ذهنیت مساعد داخلی آغازگردید، موجب خلق انتظارات و توقعات فراوانی در اذهان همه اقشار مردم شد. درسالهای نخست این حرکت، همه مصمم بودند که این بار اجازه ندهند کشور شان دچارفروپاشی شود و به هر قیمتی که شده باید افغانستان جایگاه شایسته اش را در منطقه و در میان کشورهای مدرن دنیا بدست آورد. چون ناکامی پروسه نوسازی در دو مرحله قبلی موجب فروپاشی نظام‌ها گردیده و تمامی دست آوردها در عرصه نوسازی و توسعه را نابود کرده بود.

جدال سنت و تجدد در نزدیک دو دهه اخیر هم با کیفیهای متفاوت و اشکال متنوع ادامه یافته و در سپتامبر ۲۰۲۰ در دوحه قطر، نوعی موازنه قدرت دردو طرف هیاتهای گفت و گو کننده برای صلح را منعکس می ساخت. یک قرن جدال و تقابل بین سنت وتجدد هنوز هم این امر را که مدرنیزاسیون یک جریان غیرقابل برگشت است، نتوانسته است برای جناحهای مخالف بقبولاند. مطالبات هیات طالبان در روزهای نخست مذاکرات، ما را یک بار دیگر به لویه جرگه (۱۳۰۳) پغمان برای فشار بر امان الله خان جهت پس گرفتن اصلاحات انتقال می داد و تکرار تاریخ و تکرار بازیگران را در معرض دید همه تصویر می کرد.

ادامه از صفحه ۲

(گاهی اوقات توسط اکثریت خاص مانند ایالات متحده آمریکا، هند و مالزی و در غیر این صورت با اکثریت ساده مانند سوئیس و کانادا) علاوه بر آن چنین تعدیلاتی یا به تصویب اکثریت خاص از مجالس قانون‌گذاری واحدهای تشکیل دهنده فدراسیون، مانند ایالات متحده آمریکا و کانادا، یا اکثریت ساده مجالس قانون‌گذاری ایالت‌ها مانند هند، نیاز دارد و یا به همه پرسی عمومی احتیاج دارد مانند رویه‌ای که در سوئیس و استرالیا دنبال می‌شود و به اکثریت مضاعف متشکل از اکثریت کلی عمومی و اکثریت آرا در اکثریت واحدهای تشکیل دهنده نیاز است. در مالزی اصلاحات عمده‌ای که ایالت‌های بورنئو را تحت تأثیر قرار می‌دهد، به تأیید آن ایالات نیز نیاز دارد.

در مورد شیوه‌ها و رویه‌های تعدیل قانون اساسی در کشورهای ایالات متحده آمریکا، استرالیا، سوئیس، آلمان، اتریش، بلژیک و اسپانیا می‌توان به نکات خاصی اشاره کرد. ثابت شده است که مسیریو میکانیزم تعدیل در ایالات متحده و استرالیا نسبتاً غیر قابل انعطاف است. زیرا پس از ده اصلاحیه اول، در ایالات متحده آمریکا که در سال ۱۷۹۱ به قانون اساسی وارد شد، در طی دو قرن تنها ۱۷ اصلاحیه قانون اساسی با موفقیت همراه شد. در استرالیا در طول یک قرن، از ۴۲ اصلاحیه پیشنهادی که به فراندوم ارائه شد، تنها ۸ مورد موفق به کسب اکثریت مضاعف لازم برای تصویب اصلاحات شد.

سوئیس در سال ۱۸۹۱ دو شیوه مختلف را پایه‌گذاری کرد: یکی برای بازنگری کامل قانون اساسی و دیگری برای

می‌دانستند و مبارزه با آن را ناشی از رسالت دینی و غرور افغانیت، و «جهاد مقدس» توصیف می‌کردند .

۳-۲: نوسازی به شیوه غربی

سالها بود که نسیم نوشدن از سمت و جهت غرب می‌دمید و بسیاری از نقاط جهان را تحت تأثیر برده بود. اما در میان مسلمانان هندوستان و حوزه های شرق افغانستان سلطه فکری و هژمونیک مدارس دیوبندی برآذهان و گفتمان ها غالب بود. این سنت فکری با مدنیت جدید و نوشدن به شیوه غرب دشمنی آشتی ناپذیر داشت. آموزش را منحصر درمردان و در ادبیات عرب و متون فقه و حدیث و تفسیرکرده و از همگانی شدن و عصری شدن آموزش به شدت درهراس بود.

این سنت دیرپا با آموزش عصری زنان مخالفت شدید داشت و مکاتب دخترانه را به مثابه آشیانه های شیطان هدف قرار می داد و نا بود می کرد. به همین دلیل بود که شاه امان الله در آغاز اصلاحات و نوسازی اش یکی ورود ملاهای دیوبندی به افغانستان را ممنوع نمود و دیگر اینکه از معلمی و تدریس ملاها ی بدون شهادتنامه جلوگیری کرد. هدف اصلی کاستن از نفوذ این منادیان سنتگرایی در محافل و اماکن دینی کشور بود. شاه برای عصری سازی معارف کشور، تعدادی از دختران را به ترکیه فرستاد و مکاتب و انجمن نسون را فعال ساخت.

اما الله خان با تدوین نظامنامه‌ها و تثبیت هویت اتباع کشور و توزیع تذکره، اقدام به شناسایی قانونی هویت ساکنان کشور کرد. او هم چنین، مردان را به پوشیدن لباس فرنگی الزام نمود و تعدد زوجات را جرم انگاری نموده برای آن مجازات تعیین نمود. زنان را از پوشیدن برقع منع کرد و سن ازدواج دختران را به ۱۸ سال و پسران را به ۲۲ سال بالا برد.(غبار، غلام محمد (۱۳۶۸) ، (۸۲۴).
شاه وتیمم نوگرایش که کشورخود را از ایران رضا خان و ترکیه مصطفی کمال، بسیارعقب مانده تر ارزیابی می کرد، بسیارعجله داشت که افغانستان را به قافله مدنیت جدید ملحق سازد و فاصله خود با دیگرکشورها را در داشتن فابریکه ها ، صنایع ، جاده ها، شهرها، میدانهای هوایی، خط آهن، مکاتب و مدارس مدرن وهمه لوازم زندگی جدید هرچه کمتر وکمتر سازد. شاه ازسیمای جامعه افغانستان وشهرهایش در مقابل دنیا وحتی همسایگان واقعا احساس حقارت می نمود. فقر وعقب ماندگی و همگانی بودن جهل و محرومیت، کشور را به محیط تاریک و جزیره وحشت مبدل ساخته بود. تمامی اقدامات شتابزده او برای نوسازی و تغییر سیمای مردم و وطن، ناشی ازهمین حس او از محیط اسفناک زندگی مردم دروطن بود.

شاه به این باور رسیده بود که غرب به دلیل حاکمیت قانون، همگانی وعصری ساختن تعلیم وترتیب، طرد ملایان و متعصبان مذهبی از مدیریت کشور و جامعه، به پیشرفت‌های مطلوبی دست یافته است. ما هم اگر بخواهیم مانند آنها درزندگی متحول و مدرن شویم، باید تمامی جنبه های زندگی و فرهنگ آنها را بدون تاخیر بپذیریم و به آن عمل کنیم. ...ادامه درصفحه ۴

ستیزی پایان سنت و تجدد در افغانستان

✍ یارمحمد باقری

ادامه از صفحه ۳

۳-۳: عوامل شکست تجدد طلبی حکومت امانی

به نظر من عوامل عمده شکست نوگرایی در عصر امانی موارد ذیل بود:

- ۱- شتاب نا سنجیده در اقدامات نوسازانه (جاودان) (۱۳۹۳):
 - ۲- غفلت از گستردگی واکنش محافظه کاران و سنتی‌ها
 - ۳- بی توجهی به موانع اجتماعی نوسازی و غفلت از اولویت بندی‌ها و امر تجهیز و تقویت اردو و استخبارات
 - ۴- عدم تصفیه سنت گرایان از حلقه تصمیم گیری‌ها
 - ۵- افراط در کار نوسازی جامعه بسته و سنتی افغانستان
 - ۶- بی توجهی به الگوهای موفق نوسازی در منطقه و جهان (بینش، محمد وحید (۱۳۸۸): ۱۲۷).
- شاه می توانست از الگوی ایران رضاخان و ترکیه مصطفی کمال پیروی کند نخست بخش امنیتی و چهره اجبار حاکمیت را قوی سازد و سپس تطبیق برنامه‌ها را از طریق سیاست های تدریجی و گام به گام دنبال نماید و در نهایت، نهادهای خردگرا و علمی را همانند دانشگاهها و مکاتب عالی گسترش دهد و سطح فهم و آگاهی عقلانی را در میان نخبگان اندک موجود ارتقاء بخشد.

۴-۴: تقابل سنت و تجدد در ربع آخر قرن ۲۰

رویداد هفت ثور که عامل عمده اش چرخش در سیاست خارجی کشور در شرائط جنگ سرد و بلوک بندی دو قدرت بزرگ جهانی بود، نوسازی تدریجی را که داودخان و حکومت نوگرایش هدایت می کرد، از مسیر موفقانه‌اش منحرف کرد. داود خان که شدیداً نوگرا و در واقع یک دیکتاتور مصلح بود، از جامعه قبایلی و شدیداً محافظه کار افغانستان شناخت عمیق تری داشت و در عمل نشان داده بود که نوسازی چنین جامعه ای کار بسیار سخت و دشواری است. به تصریح رهنورد زریاب بخش اعظمی نوسازی‌ها مرهون زحمات همین سردار است: «در سال ۱۳۳۲ که سردار محمد داوود به نخست وزیری رسید در سراسر افغانستان فقط ۶ کیلومتر جاده آسفالت‌ه وجود داشت، اما ده سال بعد که او برکنار شد صدها و هزارها کیلومتر جاده در افغانستان پخته شده بود. پیش از او فقط ۴۵۰ دانشجو در دانشگاهها درس می خواندند، اما در پایان نخست وزیری او هزاران نفر. بسیاری از کارهای مدرن کشور مدیون محمد داوودخان است.» (علی نژاد، سیروس (۱۳۸۵): ۳). او با الهام از اصلاحات مصطفی کمال و رضا خان و با عبرت از خطاهای شاه امان الله، راهبرد نوسازانه‌ای گام به گام و کاملاً تدریجی را موفق می دانست، اما حزب دمکراتیک خلق به گفته سلطانی کشتمند، مغرور و سرمست از باده پیروزی انقلاب، مسیر افراط را برگزید و با شعارهای عاری از شعور و درک درست مانند: انقلاب ظفر نمون و برگشت نا پذیر ثور ... و اقدامات خام اندیشانه، تقابل جدی میان سنت و نوگرایی را بوجود آورد. (بینش، همان).

- عواملی که نوگرایی در این مرحله را به نا کامی سوق داد مرکب از عوامل داخلی و خارجی است:
- ۱- جنگ سرد و دوقطبی شدن نظام بین الملل در این دوره و موقعیت ژئوپلیتیکی افغانستان،
 - ۲- انقلاب اسلامی در ایران و تأثیر آن بر افغانستان
 - ۳- انحصار قدرت و سرکوب شدید مخالفان سیاسی و فکری
 - ۴- اقدامات نوسازانه و تشدید سکولاریزاسیون،
 - ۵- توتالیترالیسم و تعرض به حوزه حریم خصوصی و

عامه از مهم ترین عوامل این برتری جایگاه نوگرایان ارزیابی شده است. درسالهای اخیر که نا امنی ها به شدت گسترش می یافت محدودی از دانایان جامعه تحلیل می کردند که باز هم خطر شکست نوگرایان این دوره، همانند دوره های گذشته قویا محتمل است. و روشنفکران و رهبران اگر با تدبیر و عزم و احتیاط برنامه‌های نوسازی و توسعه یافتگی را هدایت نکنند و با تقویت دولت و جامعه مدنی مدرن، به شکل مهندسی اجتماعی تدریجی به پیش نروند، بازهم احتمال اینکه لایه‌های سنتی در داخل شهرها و طالبان مسلح در روستا و نواحی بیرون شهرهای بزرگ، در ائتلافی بزرگ علیه دولت نوگرا مشارکت نمایند، قویا وجود دارد. غرور و ارتکاب خطاهای سیاسی، می تواند زمینه ساز تشدید بحران تقابل سنت و تجدد در کشور گردد و همه دست آورد های بیست ساله را نابود نماید. پیش بینی که به زودی تحقق یافت و همه دست آوردها یک شبه از بین رفت.

درسالهای نخست عصر جمهوری، این خوش بینی در اذهان اکثریت مردم و نخبگان شکل گرفت که هم اکنون فرصت مهم برای خاتمه دادن به این ستیزی بوده و بی پایان مهیا شده و برنامه‌های نوسازی کشور برای اولین بار همه منابع لازم را در اختیار دارد و هم سرمایه مالی و هم نیروهای مسلکی و تربیت شده را. حکومت می تواند نوسازی ساختارها و استمرار اصلاحات در همه عرصه‌ها و گسترش چشم گیر آموزش در دو سطح معارف و عالی و نهادینه شدن حقوق و آزادیهای مدرن شهروندی را به نهایت کمال برساند و نرخ بیکاری و فقر را کاهش دهد. واز بحران مجدد ناشی از تقابل سنت و تجدد با تدبیر و اقتدار ممانعت نماید. مطابق رویکرد نظری دوم (گاسیفلد) که توسعه را امر تک خطی تعریف نمی کند و جمع بین حفظ ارزشها و سنتهای معقول و حرکت در مسیر مدرنیزاسیون را امکانپذیر می داند، می تواند کشور را از افتادن در چرخه باطل عقب ماندگی و توسعه نیافتگی نجات دهد و مردم افغانستان را در کنار دیگر ملل منطقه و جهان به یک زندگی مرفه و توأم با پیشرفت، ثبات و توسعه یافتگی انتقال دهد. وضع موجود نا مطلوب را به کمک تدبیر و خرد جمعی به یک وضعیت کاملاً ایده آل برای هر شهروند مبدل کند، اما مردم ما واقعا خوش شانس نبود چون همه این فرصتها را ملایان دیو بندی طالب و شبه روشنفکران برگشته از غرب با افراطی گری و ارتکاب خطاهای فاحش و نا بخشودنی، دود کردند و کشور را به بحرانی غرق کردند که پایان تاریخش به این زودی ها روشن نخواهد شد.

سخن پایانی

بحران ناشی از تقابل سنت و تجدد در اکثر مناطق جهان از جمله در کشورهای مسلمان به کمک جریانهای خردگرا به نحو مطلوبی مدیریت گردید. در افغانستان اما به تکرار به شکل فاجعه آمیزی به ناکامی نوگرایی انجامید. در دوره امانی به سقوط سلطنت و پیروزی سنت گرایان واپسگرا که در خدمت یک حکومت خودکامه در آمدند، منجر شد. بحران ناشی از نوگرایی با الگوی توتالیتر دوره سلطه جریان چپ و شرایط خاص بین المللی سبب شد که سرانجام، پیروزی سنتی‌ها، یکبار دگر تاریخ کشور را از حرکت تکاملی باز دارد. داده‌های تاریخی نشان می دهد که سنت گرایی و سنت گرایان در طول دو سده اخیر به عنوان موانع اصلی نوشتن جامعه در همه ابعاد سیاسی، اقتصادی،



فرهنگی و اجتماعی، ایفای نقش نموده اند. تداوم و تشابه تقابل سنت و مدرنیته در تاریخ معاصر افغانستان، زنگ خطر فرو پاشی را یکبار دیگر در شروع دهه سوم قرن ۲۱ به صدا در آورد. مطالبات هیات طالبان در گفت و گوهای قطر برای رسیدن به صلح، همین واقعیت تلخ را به وضوح نشان می داد. تجربه تلخ و مکرر شکست پروسه تجدد در مصاف با سنت و واپسگرایی سنگ شده، بازهم تکرار شد. مردم محبوب ترین عطیه الهی (آزادی) و امید به فرادای بهتر را از دست داد.

به نظر برخی از اندیشوران معاصر ممانعت از تکرار تاریخ در این اقلیم ناممکن است مگر آنکه دیده‌ها را بشوییم و طور دیگر بنگریم: «بدون بازگشت به سنت و تاریخ، امکان اندیشه‌ای کردن ستیزها و مسالمت آمیز کردن جدال‌ها ممکن نیست. بنابراین، باید یک بار دیگر برگردیم به سنت‌های تاریخی خود. فارابی، ابن سینا و ... را بازخوانی نماییم، نگاه درونی و بیرونی به آموزه‌های دینی و مذهبی داشته باشیم. این گونه امکان تحقق توسعه یافتگی ممکن می گردد.» (قادری، علی (۱۳۹۳): ۳). به باور تعدادی از متفکرین معاصر تنها پاد زهر افراطی گری و عبور عقلانی از موانع نوسازی، احیای روایت بومی و بدیل «مکتب عقلگرای بلخ» در کل کشور و منطقه است. مکتبی که تساهل، خردگرایی، بردباری و دوری از تکفیر، مهم ترین خصایص آن محسوب می شود. و می تواند عزت و آزادی را به زندگی شهروندان کشور بازگرداند. بلخی، میرویس (۱۴۰۲) ۶۸).

در روزهای پایانی ماه اسد ۱۴۰۰، هلهله و شادیهایی فاتحان ملاهای دیو بندی در ارگ، تالارهای لویه جرگه و رسانه های ملی و خصوصی نشان می دهد که جدال تاریخی نه تنها به پایان نرسیده که این وقایع مبین دوام ستیز بی پایان و خونین در این جغرافیا ی غرق در تکبوت و خشونت است. گرچه به باور نگارنده دوام این وضعیت و توقف حرکت تکاملی تاریخ امکانپذیر نیست. این حرکت واپسگرایانه ی ناشی از توهم ناسازگاری سنت و تجدد، سرانجام باید در نقطه ای از تاریخ متوقف شود. مطابق نظریه گاسیفلد تشکیل یک جامعه و کشوری مدرن با حفظ ارزشهای باقی مانده از نیاکان و تجربیات ارزشمند گذشتگان و با به بیان دیگر، جمع بین سنت و مدرنیته امری تحقق پذیر و شدنی است. نخبگان معاصر فکری و ابزاری کشور می توانند با معرفی الگوهای موفق در کشورهای مدرن مسلمان مانند: مالزی، اندونزی، ایران، ترکیه، امارات عربی، قطر و ... هم چنین احیای برخی روایت های بومی از درون تمدن تاریخی منطقه، ایده آشتی نا پذیری تجدد و سنت را از اذهان جناح‌های سنت گرا پاک کنند و به کمک عقلانیت و کسب یک اجماع ملی کشور را به سوی صلح پایدار و تداوم حرکت نوسازانه و راهی از اسارت تام افراطیت، هدایت نمایند.

منابع

- ۱- افروغ، عماد (۱۳۸۰) سنت و تجدد، تهران: مجله بازتاب اندیشه، شماره ۱۴.
- ۲- جاودان (۱۳۹۳) افغانستان محل نبرد میان سنت و مدرنیته، درخانه خبر دیدگاه، ۱۳۹۳/۲/۸.
- ۳- علی نژاد، سیروس (۱۳۸۵) مصاحبه با رهنورد زریاب در www.bbc Persian.com باز یابی ۱۳۸۵/۹/۳.
- ۴- قادری، علی (۱۳۹۳) نسبت ما با تجدد در روزنامه افغانستان ما، ۱۳۹۳/۵/۴.
- ۵- عسکری، جان محمد (۱۳۹۸) تقابل سنت و مدرنیته در نظام امانی، روزنامه افغانستان ما، ۱۳۹۸/۶/۲۰.
- ۶- قادری، علی (۱۳۹۲) ساختار اجتماعی افغانستان: جدال همیشگی گروههای سنتی و مدرن، روزنامه افغانستان ما، ۱۳۹۲/۸/۲.
- ۷- زائری، اسد الله (۱۳۹۰) جدال سنت و تجدد در افغانستان، ویلاک شخصی نویسنده.
- ۸- بینش، محمد وحید (۱۳۸۸) افغانستان معاصر و چالشهای سامان سیاسی، کابل: مرکز مطالعات و تحقیقات راهبردی افغانستان.
- ۹- غبار، میر غلام محمد (۱۳۷۱) افغانستان در مسیر تاریخ، ج ۱، قم: صحافی احسانی.
- ۱۰- گیدنز، آنتونی (۱۳۷۸) مقدمه بر تحلیل نهادین مدرنیته در «مدرنیسم» ترجمه: حسین نوذری، تهران: نشر نقش جهان.
- ۱۱- آقا بخشی، علی (۱۳۷۴) فرهنگ علوم سیاسی، تهران: مرکز اطلاعات و مدارک علمی ایران.
- ۱۲- گازرانی، سعید (۱۳۹۹) جزوه درسی شمال- جنوب، دانشکده حقوق دانشگاه آزاد اسلامی مشهد.
- ۱۳- آروین، ایوب (۱۳۹۵) افراط گرایی در افغانستان در روزنامه هشت صبح (۱۳۹۲) www.bbcpersian.com باز یابی ۱۳۹۵/۹/۱۲.
- ۱۴- زهما، علی محمد (۱۴۰۰) تاریخ افغانستان در یک نگاه، هرات: مؤسسه پژوهشی بایسنغر.
- ۱۵- بلخی، میرویس (۱۴۰۲) مکتب بلخ، مزار شریف: خانه مولانا.

خروج غیر مسؤلانه آمریکا از افغانستان و چالش‌های حقوق بشری

محمد سخی رضایی



همراه نداشتند است. اما با قدرت گرفتن دوباره طالبان حقوق اساسی اقلیت‌های قومی و مذهبی به شدت در معرض خطر قرار گرفته‌اند.

گروه طالبان متشکل از شاگردان و طلاب علوم دینی است که عمدتاً در پاکستان آموزش دیده‌اند. طالبان تحصیل‌یافته‌گان مدرسه دیوبندی‌اند که بنیان‌گذاران آن حنفیان سخت‌گیر و افراطی بوده‌اند. از لحاظ فکری، طرفدار سرسخت قرآن، سنت، سیره‌ی خلفا و صحابه و معتقد به نظریات علمای سلف و مخالف اجتهاد و تجدد می‌باشند.

براساس گزارش دیده‌بان حقوق بشر طالبان هزاران نفر از اقلیت هزاره شیعه را به کوچ اجباری وادار کرده‌اند. دیده بان حقوق بشر «اقدام طالبان را "تقص آشکار حقوق بشر و مجازات گروهی هزاره‌ها" خوانده و آن را به شدت محکوم کرده است.»

همچنین، علی‌رغم اعلان حمایت و همکاری تعدادی از علمای شیعه و شیعیان و هزاره‌ها از حکومت سرپرست طالبان، هزاره و شیعیان در بدنه این دولت تقریباً هیچ سهمی ندارند. هم‌زمان با این، با وجود اینکه علمای شیعه بارها بحث به رسمیت شناختن مذهب جعفری و آزادی احوال شیعیان را با مقامات طالبان مطرح کرده‌اند ولی این درخواست‌ها هنوز پذیرفته نشده‌اند.

نتیجه‌گیری

ایالات متحده پیشینه‌ای تاریک و غیر قابل پیش بینی در خروج نظامی از کشورهای منازعه‌خیز و رها کردن متحدان خود دارد. این کشور در ماه اپریل ۱۹۷۵ میلادی سایگون، پایتخت آن زمان ویتنام جنوبی، را ترک کرد و در ماه جون ۱۹۹۳ به ماموریت نیروهای حافظ صلح خود به شکل غیر مترقبه پایان داد. براساس توافق نامه دوحه که بین ایالات متحده و طالبان در ۱۹ فوروری سال ۲۰۲۰ به امضا رسید، روند خروج نیروهای آمریکایی و ناتو از اول ماه می ۲۰۲۰ آغاز و در ۳۰ اگست ۲۰۲۱ (هشتم سنه ۱۴۰۰)، تکمیل شد.

ایالات متحده با نقض توافق نامه همکاری‌های استراتژیک، پیمان امنیتی بین کابل و ایالات متحده و توافق‌نامه دوحه افغانستان را ترک کرد. این کشور در حالی توافق‌نامه صلح با طالبان را امضا کرد که حکومت افغانستان به طور کامل در حاشیه این روند توسط ایالات متحده قرارداد داده بود و روند صلح کامل شکل آمریکایی به خود گرفت.

همچنین، توافق‌نامه دوحه چنان یک جانبه بود و امتیازی بی شماری به طالبان داد که نه تنها منجر به اعتراض‌های شدید رهبران حکومت، رهبران قومی، فعالان حقوق زن در افغانستان گردید بلکه بسیاری از اعضای کنگره آمریکا نیز نسبت به محتویات این توافق‌نامه نگرانی‌های جدی داشتند. با امضای این توافق‌نامه در غیاب حکومت افغانستان، ایالات متحده به طالبان رسماً مشروعیت بخشید.

با خروج شتاب زده ایالات متحده تقریباً تمام دستاوردهای دموکراتیک افغانستان از دست رفت. زیرا اگر ایالات متحده به شکل مسؤلانه از افغانستان نیروهای خود را خارج می‌کرد، تمهیدات لازم برای صلح و ثبات به شکل توافق بین‌الافغانی که در آن تمام طرف‌ها به شمول طالبان حضور می‌داشتند فراهم می‌شد. افغانستان شاهد وضعیت کنونی نمی‌بود. براساس چنان فرایندی یک آتش بس همه جانبه می‌توانست شکل بگیرد و یک حکومت موقت با حمایت شورای امنیت سازمان ملل ایجاد شود که متعهد به اصول دموکراتیک باشد. اما متأسفانه چنین نشد و افغانستان فعلاً تنها کشوری است فاقد دولت و قانون اساسی است و مردم آن در هر گوشه‌ای از جهان بدون حمایت ملی و یک دولت مشروع به سر می‌برند.

او، شواهد زیادی در مورد رابطه طالبان و پاکستان وجود دارد که طالبان در پاکستان فعالیت دارد و از سوی این کشور تجهیز و تمویل می‌شود.

از نظر بسم الله محمدی وزیر دفاع دوران آقای غنی دخیل ساختن سیاست در اردو و ویژگی‌های شخصیتی غنی دو عامل عمده فروپاشی نظام به شمار می‌روند. بسم الله محمد می‌گوید: «دخیل کردن سیاست در اردو ضربه دیگری بود که بر پیکر آن زده شد. متأسفانه شیوه برخورد رییس جمهور با وزارت‌های سکتور دفاعی و امنیتی نامناسب بود و هر موضوع را به مشاور امنیت ملی، داکتر محب محول می‌کرد که برخوردهای سلیقه‌ای و عدم آگاهی موصوف از میدان‌های جنگ سبب از هم پاشیدن سلسله‌مراتب و سیستم منظم کاری شد. غنی با داشتن خصوصیات احساساتی، حرف‌شنوی از دیگران، دیسیه‌سازی و توطیه به شکل عقده‌مندانه عمل می‌کرد و اکثراً وقت خود را در کارهایی به اصطلاح مایکرومنجمنت (مدیریت جزءنگر) صرف می‌کرد، تا تصمیم و موضوعات مهم و حیاتی کشور.»

لغو قانون اساسی افغانستان یکی دیگر از ضربه‌های مهمی بود که بر پیکره زخم‌خورده افغانستان وارد شد. قانون اساسی که پس از کنفرانس بن تدوین شد یکی از پیشرو ترین قوانین اساسی در افغانستان به شمار می‌رود. در این قانون اساسی نقش همه اقوام بزرگ کشور در قدرت در نظر گرفته شده بود و تمام اقوام و شهروندان کشور از جمله اقلیت‌های قومی، مذهبی و گروه‌های جنسیتی به عنوان شهروندان با هم برابر بودند. مهم تر از همه این که پروسه دولت‌سازی و برخوردار شدن از یک وثیقه ملی به نام قانون اساسی، همه اقشار و گروه‌های اجتماعی و اقوام و کتله‌های مختلف و متنوع سیاسی را بر یک محور گردهم آورد و تا حدودی وحدت ملی و مشارکت همه اقوام را در دولت فراهم ساخت و علی‌رغم همه مشکلات و چالش‌ها و نارسایی‌ها، ۲۰ سال را به خوبی و با یک نوع ثبات نسبی سیاسی پشت سر گذاشتیم. از نظر سرور دانش معاون پیشین ریاست جمهوری قانون اساسی دوران جمهوریت یکی از بهترین قوانین اساسی نه تنها در سطح منطقه بلکه در سطح جهان بود. او می‌گوید: «قانون اساسی فعلی افغانستان یکی از بهترین قوانین اساسی نه تنها در سطح منطقه بلکه در سطح جهان است.»

۲.۳ چالش آسیب پذیر شدن آزادی‌های اساسی و حقوق شهروندی

قانون اساسی جمهوری اسلامی افغانستان مصوب سال ۱۳۸۲، حقوق و آزادی‌های اساسی شهروندان را به طور آشکار مشخص نموده است که یک گام بزرگ در راستای نهادینه شدن این حقوق در کشوری مانند افغانستان به شمار می‌رفت. در این قانون، حقوق اساسی شهروندان به شمول اصل برابری، صیانت از کرامت انسان، ممنوعیت تبعیض، حق آزادی، بیان، دسترسی به اطلاعات، حریمیت و آزادی ارتباطات، حق دادخواهی در برابر اعمال خلاف قانون اداره، حق مسکن و تعلیم و تربیه شهروندان مدون شده بود.

حقوق اساسی اتباع در اولین قانون اساسی کشور، قانون اساسی ۱۹۲۳، تسجیل شد. متعاقباً این حقوق در قوانین اساسی ۱۳۱۰، ۱۳۴۰، ۱۳۵۹، ۱۳۶۶، و ۱۳۸۲ به درجات متفاوت گنج‌نایده شدند.

از دید حقوق دانان، حقوق اساسی همراه با حق حاکمیت ملی، دولت قانون و دموکراسی در واقع عناصر اصلی بنای دولت‌های قانون مدار و دموکرات جهان معاصر را تشکیل می‌دهند. حق حاکمیت ملی و حقوق اساسی شهروندان، هر دو به دلیل این که منبع و خاستگاه آن‌ها، انسان شهروند و صاحب قدرت سیاسی می‌باشد، با یکدیگر در پیوند محکم قرار دارند.

با تعلیق قانون اساسی کشور توسط طالبان، افغانستان یکی از دستاوردهای درخشان خود در عرصه حقوق شهروندی را از دست داد. طالبان بعد از به قدرت رسیدن در کشور حقوق و آزادی‌های اساسی شهروندان را به طور مکرر نقض کرده‌اند و هر روز بر محدودیت‌های شهروندان می‌افزایند.

پس از حاکمیت دوباره طالبان بر افغانستان، تقریباً هر روز گزارش‌هایی از نقض حقوق بشر از سوی این گروه نشر می‌شود.

گزارش‌هایی مانند نقض حقوق بشر مانند محدودیت زنان، مسدود شدن مکاتب دخترانه بالاتر از صنف ششم، تجاوز به حریم خصوصی مردم و حتی شکنجه و کشتن سربازان پیشین.

۳.۳ چالش حقوق و جایگاه زنان و دختران افغانستان

تعهد حکومت پیشین افغانستان نسبت به زنان این بود تا مطابق با احکام قانون اساسی و تعهدات بین‌المللی خود، نقش ارزنده زنان در جامعه را تامین و گسترش دهد تا آنها بتوانند از حقوق اقتصادی، اجتماعی، سیاسی، مدنی و فرهنگی‌شان کاملاً برخوردار شوند. ولی با به قدرت رسیدن طالبان حقوق و آزادی‌های اساسی زنان روز به روز با محدودیت بیشتر رو به رو می‌شود.

به قدرت رسیدن دوباره طالبان در کابل نشان داد که

قسمت سوم

۳. چالش‌های حقوق بشری خروج غیر مسؤلانه آمریکا

خروج غیر مسؤلانه آمریکا با چالش‌های قابل پیش بینی به همراه بود. از جمله چالش‌های اساسی می‌توان به فروپاشی دولت جمهوری و غیر نافذ شدن قانون اساسی افغانستان، آسیب پذیر شدن آزادی‌های اساسی، محدودیت آزادی زنان و محدودیت آزادی‌ها و حقوق اقلیت‌های مذهبی و قومی در کشور اشاره کرد.

۱.۳ فروپاشی دولت جمهوری و غیر نافذ شدن قانون اساسی افغانستان

دولت افغانستان با خروج نیروهای آمریکایی سقوط کرد. با در نظر داشت اینکه افغانستان دارای حدود ۳۵۰ هزار نیروی دفاعی و امنیتی بود و طی ۲۰ سال گذشته تمرکز جامعه جهانی و دولت افغانستان بر ارتقای ظرفیت نیروهای امنیتی و دفاعی کشور بود، انتظار می‌رفت این نیروها بتوانند از دستاوردهای ۲۰ سال گذشته مردم افغانستان و جامعه جهانی دفاع نموده و از آنها حفاظت نمایند. به باور بسیاری از صاحب نظران انحصار قدرت در ارگ ریاست جمهوری، منزوی کردن رهبران قومی، عدم حمایت رهبران قومی از دولت، رشد نفاق قومی و روابط پنهان تعدادی از رهبران قومی و سران حکومت با طالبان نقش تعیین کننده در سقوط دولت افغانستان داشت.

برخی از مقام‌های پیشین حکومت جمهوریت این احتمال را مطرح می‌کنند. مسعود اندرابی، وزیر پیشین داخله، از کسانی است که به‌صورت روشن و صریح در صفحه فیس‌بوکش نوشت: «گزارش آقای سنجر سهیل از فرار غنی را خواندم. یک موضوع که در این یادداشت شاید عمداً بحث نشده و یا منبع ممکن به آن دسترسی نداشتند است، تماس‌های مداوم حمدالله محب با خلیل حقانی است.»

در همین روز که آقای سلام رحیمی و متین بیگ مصروف تماس‌ها با قطر بودند و توافق شد که طالبان به کابل داخل نشوند و رحیمی به همین منظور از طالبان درخواست صدور اعلامیه نمود و طالبان بلافاصله از قطر اعلامیه دادند، حمدالله محب، مشاور امنیت ملی، با خلیل حقانی چندین تماس داشته است و حتا یک بار قرار شده تا محب با خلیل حقانی در نزدیک کابل ملاقات کند، ولی بعدتر حمدالله محب ترجیح داده است که از طریق تلفن به هماهنگی‌ها ادامه دهند. مطمئن هستم که این، بخشی از آن فرار و چگونه‌گی تسلیمی ننگین نظام به گروه حقانی با مهدستی و وساطت محب و پاکستان، بعدها نیز افشا شود.»

مزید برآن، بسیاری از مردم و نیز برخی از صاحب نظران بر این باور هستند که محمد اشرف غنی از ابتدا برای سقوط نظام وارد کارزار ریاست جمهوری شده بود. متین بیگ آزاد که در پست‌های معان و رئیس اداره مستقل ارگانه‌های محلی، معاون امنیت ملی و رییس دفتر رییس جمهور در دوران جمهوریت ایفای وظیفه کرده بود بر این باور است که «فروپاشی از زمانی آغاز شد که غنی رییس جمهور شد.»

اما محمد اشرف غنی رئیس جمهور پیشین افغانستان دلیل اصلی سقوط حکومتش را اعتماد به شرکای بین‌المللی از جمله آمریکا و آمریکایی شدن روند مذاکرات صلح و در حاشیه قرار گرفتن حکومت افغانستان می‌داند. او گفته است: «در مورد من کاملاً سایه‌انمایی کردند. هیچ وقت به ما فرصت ندادند که با آن‌ها [طالبان] بنشینیم. خلیل‌زاد با آن‌ها [طالبان] نشست. این مسأله آمریکایی شد. ما را کنار گذاشتند.»

از دید حمدالله محب مشاور امنیت ملی افغانستان، تغییر جدی در اولویت سیاست خارجی آمریکا که از زمان دولت ترامپ شروع شده بود و در دولت جو بایدن عملی شد. براساس اظهارات محب دولت افغانستان خواستار خروج تدریجی ایالات متحده بوده است تا افغانستان بتواند برای پرکردن شکاف‌ها و کاستی‌هایی که با خروج نیروهای آمریکایی رونما می‌گردد، آماده شود، اما چنین نشده است. از نظر محب واشنگتن با توجه به تهدیداتی که از چین و فضای امنیت سایبری سرچشمه می‌گرفت، به این نتیجه رسید که باید راهی برای خروج از افغانستان بیابد تا مجبور شود جنگ را برای خود پایان دهد. مزید برآن، ایالات متحده برای اینکه روند مذاکرات بین این کشور و طالبان به نتیجه برسد، در مرحله اول دولت افغانستان را در حاشیه قرار داد و در مرحله دوم به طالبان باج داد. او می‌گوید: «دولت افغانستان در مذاکرات صلح در حاشیه قرار داشت و آمریکا با طالبان برای اینکه به جنگ خود در افغانستان پایان دهد، به طالبان امتیاز داد که این وضعیت سردرگمی و روایت متناقضی را در نیروهای امنیتی و دفاعی افغانستان ایجاد کرده بود.»

همچنین از دید مشاور امنیت ملی افغانستان نقش حمایت‌های پاکستان از طالبان و در سقوط دولت افغانستان غیر قابل انکار است او گفته است: «گر حمایت‌های پاکستان نبود، حتی طالبان وجود نداشت.» به گفته

پشت پرده اخراج اجباری پناهجویان افغانستانی از پاکستان

محمد هدایت



در این روزها گزارش‌های بادی از وضعیت پناهجویان افغانستانی از پاکستان در رسانه‌ها منتشر می‌شود. تصمیم ناگهانی دولت پاکستان مبنی بر اخراج بیش از یک میلیون و هفتصد هزار پناهجویی بدون سند اقامتی از این کشور که عمدتاً پناهجویان افغانستانی هستند، زندگی بر مهاجران را به جهنم تبدیل کرده است. با تمام واکنش‌های منفی که این تصمیم در سطح بین‌المللی داشته است دولت پاکستان همچنان مصمم به اجرای طرح اخراج اجباری است و تا کنون هیچ‌گونه انعطافی از سوی مقامات این کشور دیده نشده است و روند اخراج به شدت ادامه دارد. طی روزهای گذشته نزدیک به دویصد هزار پناهنده وارد افغانستان شده‌اند و بر اساس گزارش‌های خبری صف مهاجران در مرز تورخم میان پاکستان و افغانستان به هفت کیلومتر رسیده است. بر اساس گزارش‌های خبری و چشم‌دیدهای کاربران شبکه‌های اجتماعی بدرفتاری پلیس پاکستان با مهاجران و در مواردی اخاذی از آنان به گونه بی‌سابقه‌ای اوج گرفته است.

بدون شک تصمیم پاکستان مبنی بر اخراج اجباری پناهجویان مشکلات زیادی را هم در پاکستان و هم در افغانستان بر مهاجران تحمیل کرده است و به معنای واقعی کلمه یک بحران انسانی به‌تمام معنی است. اما پرسش اساسی این است که چرا دولت پاکستان به صورت غیر منتظره و ناگهانی چنین تصمیمی اتخاذ کرده است و دست به اخراج گسترده پناهجویان افغانستانی زده است؟ چرا سران طالبان در برابر این بحران تا کنون به طرز معنی‌داری سکوت کرده‌اند و یا رضایت ضمنی نشان داده‌اند؟ در این گفتار تلاش می‌کنم به زوایای پنهان و سیاسی اخراج اجباری پناهجویان در دو سطح دولت پاکستان و گروه طالبان بپردازیم.

دولت پاکستان؛ اخراج اجباری پناهجویان بر مبنای عمق استراتژیک

از تصمیم ناگهانی تا نحوه مواجهه دولت پاکستان با روند اخراج اجباری پناهجویان چنین به نظر می‌رسد که این تصمیم بیش از آن‌که مبتنی بر مسایل حقوقی و قانونی باشد بر بنیاد اهداف سیاسی و امنیتی گرفته شده است.

پیش از این بارها مقامات پاکستانی از دست داشتن شهروندان افغانستان در رخدادهای امنیتی این کشور سخن به میان آورده بودند. به طور مشخص در ماه‌های گذشته مقامات دولت پاکستان از دست داشتن شهروندان افغانستان در حملات تروریستی علیه نیروهای امنیتی این کشور اظهار نگرانی کرده‌اند و سرفراز بوگتی وزیر داخله/ کشور پاکستان در چهارم اکتوبر گفت که از ۴۲ قاضیه بمب‌گذاری و حمله انتحاری در سال جاری در ۴۱ قاضیه اتباع افغانستان دست داشته‌اند.

از سوی دیگر به دلیل روابط نزدیک میان طالبان افغانستان و طالبان پاکستان و خطری که از این نزدیکی اکنون احساس می‌شود، دولت پاکستان تصمیم گرفته است تا طالبان را در افغانستان تحت فشار قرار دهد و یکی از راه‌های فشار بر این گروه، مواجهه کردن آن با سیلی از مهاجران تازه برگشته است که مدیریت چنین بحرانی هرگز در توان گروه طالبان نیست.

علاوه بر موارد فوق مشکلات اجتماعی و امنیتی که میلیون‌ها مهاجر بر یک کشور تحمیل می‌کند، مساله کمی نیست، وزیر داخله/ کشور پاکستان به تازگی به طور واضح از این بابت اظهار نگرانی کرد و گفت که ما نمی‌دانیم که شهروندانی که از افغانستان در پاکستان بدون مدرک اقامتی زندگی می‌کنند، در یک مدرسه دینی هستند یا پیش‌نماز یک مسجد و یا در میان تروریست‌ها و قاچاقچران؟

اما مهم‌ترین مساله‌ای که به نظر می‌رسد در پشت این تصمیم پاکستان قرار دارد، تثبیت «مرز دیورند» است. بسیاری از تحلیل‌گران بر این باورند که دولت پاکستان از وضعیت آشفته افغانستان و عدم مشروعیت حاکمیت موجود و همچنین دیگر گزینه‌ها از جمله اخراج مرزگذاری میان مهاجران و اتباع این کشور تلاش می‌کند وضعیت مرز میان دو کشور را یکبار برای همیشه مشخص کند. زیرا در افغانستان هنوز از اصطلاح «خط فرضی دیورند» استفاده می‌شود و ادغام اجتماعی بیش از حد میان شهروندان پاکستان و افغانستان بر این ابهام دامن زده است که گویا ساکنان این طرف مرز و آن طرف مرز دارای «سرنوشت مشترک»، «احساسات مشترک» و «ارزش‌های مشترک» هستند. این بهم‌پیوستگی میان برخی از شهروندان افغانستان و شهروندان پاکستانی به قدری است که هنوز برخی از شهروندان افغانستان در پاکستان پس از چهل سال سکونت در این کشور مدرک اقامتی معتبر ندارند و به آن نیازی پیدا نکرده‌اند.

انورالحق کاکر نخست‌وزیر موقت پاکستان در تازه‌ترین اظهارات خود سخنانی بر زبان آورده است که این گمانه را تا حد زیادی تقویت می‌کند. او در یک سخنرانی به تازگی گفته است: «شما می‌دانید که ما پشتون‌ها صد سال پیش توسط نیاکان خود فروخته شدیم. بدون شک

که کوپته و پیشاور بخشی از خاک افغانستان بود. اما در زمان تعیین مرزهای شرقی و جنوبی افغانستان و هند بریتانیوی، این مناطق بر اساس معاهده گندمک به چند روپیه فروخته شده است».

بدین ترتیب از نگاه نخست وزیر پاکستان که خود یک پشتون تبار است قضیه مرز دیورند تمام شده است و همه باید این موضوع را درک کنند.

در همین زمینه دولت پاکستان در روزهای اخیر تصمیم گرفته است تا بر رفت و آمد آزادانه شهروندان افغانستان و پاکستان میان دو کشور قیودات جدیدی وضع کند. بر مبنای تصمیم جدید هر شهروند افغانستانی و پاکستانی که می‌خواهد به دو کشور سفر کند، باید دارای ویزه معتبر و پاسپورت باشد. پیش از شهروندان دو کشور به خصوص ساکنان دو طرف مرز روزانه می‌توانستند با تذکره‌های معمولی دو کشور رفت و آمد کنند.

بدین ترتیب اظهارات تازه نخست‌وزیر موقت پاکستان و تصمیم این کشور مبنی بر وضع شرایط جدید برای رفت و آمد ساکنان دو طرف خط دیورند نشان از عمق استراتژیک این کشور دارد که همان تثبیت مرز میان دو کشور و از بین بردن داعیه‌های خیالی نسبت به این مرز است. عمق استراتژیک دولت پاکستان نسبت به افغانستان همواره معطوف به مساله مرز دیورند بوده است. مرزی که اکنون مقامات این کشور مجادلات در مورد آن را بیهوده و تمام شده تلقی می‌کنند.

طالبان؛ رضایت بر مبنای ژئوپولیتیک تسلط

در این سوی مرز، گروه طالبان که حالا حاکمیت افغانستان را در اختیار دارد، تا کنون با سکوت نسبت به قضیه اخراج اجباری پناهجویان از پاکستان برخورد کرده است. از این سکوت، گاهی رضایت ضمنی نیز به مشام می‌رسد. نحوه برخورد و خوش‌حالی مقامات پایین‌رتبه طالبان از بازگشت مهاجران بی‌پناه به کشور نشان می‌دهد که این گروه از این قضیه چندان خشمگین هم نیستند. گرچه در روزهای اخیر انتقادات مطرح شده در شبکه‌های اجتماعی و رسانه‌ها از سکوت طالبان سبب شده است تا اظهارات جسته و گریخته و ناهماهنگ از سوی برخی از مقامات طالبان به گوش برسد ولی در نهایت این گروه از

بازگشت بیش از یک میلیون مهاجر از پاکستان راضی به نظر می‌رسد و آن را برای تحقق آرزوهای دیرین خویش مفید می‌شمارند.

نهادهای بین‌المللی در باره فاجعه انسانی در افغانستان پس از بازگشت پناهجویان به افغانستان و فقدان هرگونه امکانات برای آنان هشدار داده‌اند. بر اساس این هشدارها نه تنها مهاجران تازه برگشته بلکه تمام مردم افغانستان از این روند متاثر خواهند شد. زیرا اضافه شدن یک میلیون یا بیشتر از آن بر جمعیت کشوری که هیچ‌گونه زیربنای اقتصادی و معیشتی در آن فراهم نیست، مشکلاتی را به بار خواهد آورد که غیر قابل پیش‌بینی است.

طالبان اما، علی‌رغم این هشدارها و بحرانی که بر اثر بازگشت سیل‌آسای مهاجران با آن مواجه است، ظاهراً راضی به نظر می‌رسند و گاهی این رضایت از سوی برخی مقامات این گروه ابراز شده است. دلیل این رضایتمندی در چیست؟

ملایعقوب وزیر دفاع گروه طالبان که خود تقریباً بیشتر عمر خود را در پاکستان گذرانده است و گفته می‌شود خانواده اش هنوز در پاکستان است، گفته است که اقدام پاکستان در زمینه اخراج اجباری مهاجران «زور افغان‌ها را زیادتر می‌کند». قبلاً سخنگوی طالبان نیز گفته بود که این گروه از بازگشت مهاجران استقبال می‌کند و آنان به خانه خویش می‌آیند. برخی از اعضای طالبان که در رسانه‌ها و شبکه‌های اجتماعی فعال هستند نیز از پناهجویان در مرز تورخم با دسته‌های گل استقبال کردند.

در روزهای اخیر اگرچه برخی از سران طالبان واکنش‌های نسبتاً تنیدی در باره اخراج پناهجویان داشته‌اند. اما این واکنش‌ها به تازگی و پس از انتقادهای گسترده از گروه طالبان صورت می‌گیرد.

به نظر می‌رسد مقامات این گروه در آینده مخالفت‌هایی با این اقدام پاکستان انجام خواهند داد ولی در نهایت به بازگشت بیش از یک میلیون مهاجر از این کشور راضی هستند. مهم‌ترین دلیل رضایت طالبان به سیاستی بر می‌گردد که برخی از تحلیل‌گران در افغانستان از آن به عنوان «ژئوپولیتیک تسلط» یاد کرده‌اند.

ژئوپولیتیک تسلط در گذشته مبتنی بر هژمونی قومی و سرکوب اقوام دیگر بود که از سوی حاکمان افغانستان در

این کشور اعمال می‌گردید. حالا طالبان بر آن یک بخش دیگر نیز افزوده‌اند که سلطه ایدئولوژیک است. این گروه در درخواست پاکستان مبنی بر مهار گروه طالبان پاکستانی (PTT) ناکام شده است و گفته می‌شود این ناکامی از سوی طالبان افغانستان عمده بوده است. زیرا طالبان همان‌گونه که به دنبال تسلط کامل قومی در افغانستان هستند و راه پیشینیان خود را ادامه می‌دهند، رویای تاسیس یک خلافت/ امارت اسلامی را نیز در سر می‌پرورانند. بدون تردید این گروه هرگز گروه‌های تروریستی و هم‌پیمان خود را که در طول بیست سال همگام با آن علیه نیروهای امنیتی سابق افغانستان جنگیده‌اند سرکوب نخواهد کرد. طالبان تا کنون از هر دو ظرفیت احساسات قومی و احساسات ایدئولوژیک به خوبی استفاده کرده و کمبود عدم مشروعیت خود را در داخل افغانستان حداقل تا کنون از همین طریق جبران کرده‌اند. بنابراین این گروه برای هژمونی قومی و هم‌چنین هژمونی ایدئولوژیک از هر امکانی استفاده خواهد کرد و دربردی و عقب‌ماندگی یک ملت در برابر چنین داعیه‌ای در نزد آن هیچ ارزشی ندارد.

وقتی بیش از یک میلیون مهاجر از پاکستان، بدون اینکه سرپناهی در افغانستان داشته باشند، بر می‌گردند، در نهایت مجبور خواهند بود که در نواحی که طالبان تعیین می‌کنند، زندگی کنند. این تعداد یک امکان بالقوه و قوی را برای برهم زدن ترکیب جمعیتی افغانستان به خصوص در نواحی که طالبان می‌خواهند، ایجاد خواهند کرد. به زودی احتمالاً شاهد اسکان بیشتر آنان در مناطقی از شمال افغانستان خواهیم بود که پروژه آن قبلاً نیز از سوی طالبان کلید خورده بود.

علاوه بر آن اگر روزی طالبان به سرایان فداکار و رایگان برای هر پروژه امنیتی و نظامی ضرورت داشته باشند، بهترین کسانی که از میان آنان سربرازگیری خواهند کرد، همین پناهجویانی هستند که پس از سال‌ها از پاکستان بر می‌گردند.

سخن آخر

ظاهراً از اخراج اجباری پناهجویان افغانستانی از پاکستان هم دولت پاکستان راضی به نظر می‌رسد و هم گروه طالبان. اتهام‌های زیادی از سوی مخالفان طالبان و شخصیت‌های سیاسی و مقامات دولت سابق بر طالبان وارد شده است که این اقدام پاکستان در هماهنگی با گروه طالبان صورت می‌گیرد. این ادعا چه درست باشد و یا نباشد، یک تعامل نانوشته میان دو طرف دیده می‌شود و هر دو طرف از این بازگشت راضی به نظر می‌رسند.

دولت پاکستان به دلیل تثبیت عمق استراتژیک این کشور در روابط با افغانستان تا کنون به هیچ‌یک از انتقادات و هشدارهای کشورها و نهادهای بین‌المللی و پیامدهای ناگوار انسانی این قضیه توجه نکرده است و همچنان در حال اخراج مهاجران بی‌پناه است. سران طالبان نیز بدون توجه به پیامدهای انسانی این قضیه و بحرانی که صدها هزار انسان با آن مواجه هستند به اهداف بلندمدت و توسعه‌طلبانه خویش می‌اندیشند.

در این میان متأسفانه آن چه برای مهاجران بی‌پناه می‌ماند رنج و دربردی است. مهاجرانی که یک عمر در پاکستان آواره و غریب بوده‌اند، حالا در افغانستان نیز آواره و خانه به دوش خواهند بود. گروه طالبان هیچ ظرفیتی برای اسکان مجدد و فراهم کردن یک زندگی آبرومندانه برای مهاجران تازه وارد ندارد.

”

ملایعقوب وزیر دفاع گروه طالبان که خود تقریباً بیشتر عمر خود را در پاکستان گذرانده است و گفته می‌شود خانواده اش هنوز در پاکستان است، گفته است که اقدام پاکستان در زمینه اخراج اجباری مهاجران «زور افغان‌ها را زیادتر می‌کند». قبلاً سخنگوی طالبان نیز گفته بود که این گروه از بازگشت مهاجران استقبال می‌کند و آنان به خانه خویش می‌آیند. برخی از اعضای طالبان که در رسانه‌ها و شبکه‌های اجتماعی فعال هستند نیز از پناهجویان در مرز تورخم با دسته‌های گل استقبال کردند. در روزهای اخیر اگرچه برخی از سران طالبان واکنش‌های نسبتاً تنیدی در باره اخراج پناهجویان داشته‌اند. اما این واکنش‌ها به تازگی و پس از انتقادهای گسترده از گروه طالبان صورت می‌گیرد.

“

به یاد نسل شور و شعور و ایمان و آرمان

✍ محمد سرور جوادی



سنتها وابسته بودند تا فهم درست و عمیق از زاویه های مغفول دین و جوهر و حقیقت دین و مذهب در کنار هم قرار گرفتند.

ششم: دخالت طیف روشننگرای روحانیت به سیاست و تلاش برای حضور در متن قدرت و تصمیم گیری و موثر واقع شدن در تعیین سرنوشت جمعی درد سر بزرگی برای آنها بود، طیف مقابل تحت تاثیر حکومت ها و فرهنگ توجیه گرانه و رویه انزوا و دعاگویی علمای سلف فکر می کردند دخالت در سیاست و شراکت در قدرت از کیش دین و سیره علماء بیگانه است و هر عالم دین که در این امور دخالت کند دنیا طلب است و از خدا بیگانه و از دین روی گردان و لذا چماق تکفیر شان مرتب بر پشت و پهلوی روحانیت روشننگرا زخم می زد و مهر فسق و کفر بر پیشانی آنها کوبیده می شد در حالی که اگر کفری در میان بود در توجیه دستگاه ظلم و استبداد و فرعونی حاکمانی بود که خود را سایه خدا می دانستند، حضور فیض محمد کاتب در دربار و مبلغ در شورای ملی و مبارزه بلخی برای تغییر قدرت و در دست گرفتن آن و دهها مثال دیگر همیشه مورد بغض و خشم علمای درباری و توجیه گر استبداد بود و این دو خط تا زمان قیام عمومی مردم و اشغال کشور توسط اتحاد جماهیر شوروی بصورت علنی بشدت در مقابل هم قرار داشتند اما با شروع قیام تقابل ظاهری با پوشش نوع قرائت از دین کم رنگ شد ولی در گونه های دیگر ادامه یافت.

این نسل با وجودی که نسل سخت دین مدار و متعهد به مذهب و متعبد به دستورات دینی و مذهبی بودند اما نوع فهم و قرائت شان از دین آنها را مورد هجمه های بزرگ و کشنده قرار می داد، تکفیر و تفسیق ساده ترین کار طیف مقابل بود، از بلخی تا مزاری رهروان این خط فکری مرتب مورد تهمت بی دینی بودند و حتی جریان سیاسی پیرو خط و راه بلخی سالها مورد تکفیر قرار گرفت و علیه آن حکم ارتداد، فساد فی الارض و در نتیجه جواز قتل عام و کشتار شان صادر شد.

۲- روح مبارزه جویی: نقطه مشترک و گسست ناپذیر دیگری که میان این نسل وجود داشت و آنها را در سراسر کشور و دنیای مهاجرت به هم پیوند می داد روح نا آرام شان بود، آنها دین و مذهب را تنها در تئوری بعنوان مکتب نجاتبخش بشر و مذهب آزادی و عدالتجویی نفهمیده بودند بلکه در عمل هم پیامبر و علی و حسین و دیگر پیشوایان را الگوهای عملی تلاشهای خود قرار داده بودند از همین رو در هر کجای زمین که فرصت و میدان تبارز باور های شان بود حضور داشتند و عملا تلاش می کردند، بلخی از قیام مسجدگوه رشاد و روستا های فریمان خراسان شروع کرد و در هرات ادامه داد و در کابل به اوج رساند، همانگونه که مزاری و یارانش هم از کابل به مشهد، قم، نجف، سوریه، لبنان و مصر حضور داشتند و مبارزه می کردند، روح مبارزه جویی آنها را بر رهبر انقلاب اسلامی ایران هم پیوند زده بود بگونه ای که این خود یک شاخص برای آنها شده بود، تاثیر گذاری این نسل در مبارزات آزادی خواهانه نیز در همه جای دنیا مشهود است، برای شان فرق هم نمی کرد در کجا و در چه شرایطی قرار دارند، بلخی در زندان مخوف پل چرخ می سرود که بر دیوار ظالم باید با خون نوشت که آخر سیل این بنیاد خون است، مبلغ در منبر درس نهج البلاغه می گفت دین تریاک نیست و جلال الدین فارسی آن را در جنوب لبنان برای مبارزان می خواند و مزاری هم در زندان ساواک مقاومت می کرد و هم در گوشه گوشه افغانستان می رمید.

الگوی مبارزاتی این نسل علیرغم اینکه به اتهام کافر و بی دین بودن توسط فتوای متحجرین کشته می شدند پیامبر، علی، حسین و زینب بود، بلخی نهضت عاشورا را نهضت آزادی می شناخت و خود را مکلف به تبلیغ این منبر آزادی، جلال الدین فارسی در مقدمه ای که برای کتاب دین تریاک نیست علامه مبلغ در جنوب لبنان نوشته حسین بود و او شعارش این بود که من اگر کافر ناپاکم و از مسلم پاک قبله ام روی حسین است و همینم دین است. در زمان جهاد از ایران جوانان مهاجر توسط سازمان نصر به جبهات اعزام می شدند در اردوگاه کاشمر مدتی با آنها بودم، علیرغم آموزشهای سخت و طلاق فرسا جوانان به عشق شهادت بعد از نماز جماعت مغرب و عشاء و انجام مراسم دعای توسل تا نیمه های شب به عشق حسین سینه زنی می کردند، در مسیر حرکت کاروان مجاهدین بین منطقه ای از بادغیس و غور بخشی از کار وان نیمه شب در طوفان گیر می افتد و راه را گم می کند، یکی از مجاهدین وقتی احساس می کند دیگر توان حرکت ندارد برای اینکه مزاحم دیگر کاروانیان نشود خود را کناری می کشد تا دیگر همسفران در تاریکی شب طوفانی عبور کنند، با روشن شدن هوا همراهانش متوجه می شوند و دنبالش بر می گردند می بینند بین برف عنقریب گم شود، متوجه می شوند از شدت سرما جان داده و روی سینه اش کتابی را گذاشته که عنوانش بوده " راه حسین "

ادامه در صفحه ۸

سوم: بر جسته شدن نقش اجتماعی روحانیون از طریق ترویج تفکر و آیین های دینی و مذهبی موجب مشتعل شدن شعله های حسادت و رقابت خوانین با روحانیون بوده و آنها که قبل از تهاجم عبدالرحمن حاکمان محل بودند و بعد از آن نقش کاملا متفاوتی را بازی می کردند اکنون واسطه های تطبیق سیاست های حکومت مرکزی بر مردمان محل بودند، خوانین - اغلبا و نه تماما- در فاصله ای بین سرکوب هزارستان به دست عبدالرحمن و قیام مسلحانه ملی علیه حکومت حزب دموکراتیک خلق نقش مثبتی در اجتماع داخلی هزاره ها نداشتند، نقش عمده و میر غضب و چماقدار حکومت نقش منفور و گاها آلوده به ظلم و فساد بود، این موضوع خوانین و حکومت را واداشت تا تعدادی از روحانیون را با خود همسو کنند و تا حد زیادی موفق هم شدند، ملای حکومت و ملای ارباب در درون جامعه هزاره ظهور کرد.

چهارم: شعله ور شدن آتش حسادت، رقابت و دو گانگی میان روحانیون از یکسو و بیم حکومت از رشد روز افزون این طیف و بازگشت حس خودی در هزاره های بشدت سرکوب شده که عقده آتشین از قتل عام در سینه داشتند از سوی دیگر موجب شد تا جامعه روحانیت به دو دسته تقسیم شوند، آن عده که از حوزه های علوم دینی فقط به خواندن، مطالعه و فهم متون قدیمی اکتفاء نکرده بودند و دین را محدود به تعدادی مسئله فقهی نمی دانستند و برعکس دین را بعنوان راهنمای انسان در اصلاح درون و آبادی اجتماع با هم می شناختند و انسانیت را بستر دین و آگاهی جمعی را ابزار آن و عدالت را هدف آن معرفی می کردند در صف مبارزه با استبداد، فساد و بی عدالتی ایستادند و السلطان ظل الله را بدعتی می دانستند که از سوی دستگاه جور و ستم جعل شده است ولی طیف دیگر که فهم و درک شان از دین همان محدوده مسایل فقهی مطرح شده در طول تاریخ بود و اصلا جوهر دین را عبور از دنیا و ساختن ثقیبی می شناختند در صف سازش با حاکم و آرامش برای بندگی و عبادت ایستادند.

پنجم: نوع قرائت و فهم روحانیونی که دین را برای انسان و آموزه های آن را برای ساختن دنیای انسانی و دنیا را راهی برای آخرت می دانستند و ازین رو به آبادانی دنیا برای آبادی آخرت می کوشیدند نه خرابی دنیا برای آبادی آخرت آنها را در اقلیت قرار داده صف مخالفین و دشمنان شان بسیار بزرگتر شد، حکومت و دستگاه استبدادی، قدرتهای استعماری و اشغالگر، روحانیون متحجر و دکم اندیش و عاقبت طلب، خوانین و عماله های حکومت در محلات و در نهایت توده های عام مردم که بیشتر به

است و این راه بعد از او هم ادامه یافت و به اوج رسید تا به انقلاب پیوست و البته به جوش و خروش هویت یابی رسید و اکنون هزاره ها بر علاوه تلاش برای رسیدن به حقوق انسانی و شهروندی خود همپای دیگر مردمان کشور بشدت خواهان رسوایی جنایتکاران تاریخ هم هستند، به رسمیت شناسی نسل کثی هزاره ها ناشی از خود یابی هزاره ها است و این روند بدون تعصب مدیون و مرهون تلاش و رنج و قربانی دادنهای بیشتر از یک قرن روحانیون مذهبی هزاره است، آنها چراغهایی بودند در تاریکی و نجاوهای درد مردمی که گلوی شان بریده شده بود و دهن های شان کوبیده.

این طیف و نسل هزاره برای انجام رسالت شان چندین مشکل داشتند:

اول: فقر وحشتناک اقتصادی و فرهنگی و علمی در محیط که دامنگیر همه بود و کسی که می خواست در مسیر عالم دینی شدن وارد شود هم هیچ امتیازی نسبت به عموم جامعه نداشت، لذا اغلب بعد از مدتی تحصیل ابتدایی در محیط عازم ایران یا عراق می شدند، تقریبا یک چهارم این مسافران در مسیر راهها که گاهی به چندین ماه و تا سال طول می کشید یا از سر تعصبات مذهبی کشته می شدند و یا در اثر بیماری و بعضا گرسنگی تلف، بعد از رسیدن به حوزه های علوم دینی نیز با تبعیض رو برو بودند و هر طلبه هزاره نیم طلبه دیگر ملتها امتیاز داشتند...

دوم: از آنجایی که مهاجرت آنها برای تحصیل در نوجوانی و با دشواری و خطر های بی حساب اتفاق می افتاد اغلب تنها و غریب بودند لذا بعد از چندین سال تحصیل بر می گشتند و در بازگشت با دشواری های جدیدی مقابل می شدند، تضاد آموخته های دینی آنها با سیاست های رسمی اداری حکومت اولین مشکل بود، مردم در امور مذهبی و دینی شان چه در احوال شخصی و چه در دعاوی حقوقی و مالی و حتی جنایی هیچ رغبتی به فیصله محاکم دولتی نداشتند و به این روحانیون برگشته از نجف مراجعه می کردند و حکومت با چنین رویه ای مخالف بود و آن را نوعی احياء حکومتداری مستقل محیطی و عرض اندام در برابر خود تلقی می کرد، وعظ و سخنرانی های این علماء در مراسم های مختلف و از جمله پر رنگ شدن مراسم های محرم و عاشورا با بازگشت این روحانیون از نظر محتوای مراسم، هدف آن، دلایل وقوع حادثه کربلا و البته تفسیر سخنان معصومین بخصوص نهج البلاغه و تبیین اصل عدالت ضمن تقویت پایگاه اجتماعی روحانیون حکومت را در تقابل با آنها قرار می داد.

ماه عقرب یاد آور روزهای دردناک کوچ چند تن از مبارزان عدالتخواهی از این جهان به جهان ابدیت است. به همین منظور خواستیم برای هر کدام یاد داشتهای بنویسم، در حد و اندازه شناخت خودم از آنها، اما دیدم حیف است به این بهانه به جای یاد از بعضی، بگونه کلی یادی از همه آنان، از نسلی نویسم که شور مبارزه با استبداد و تبعیض در سر داشتند و شعور چگونه زیستن و چگونه مردن و چگونه مبارزه کردن را در اندیشه، ایمان محکم و استوار به حق و حقیقت در سینه های شان موج می زد و آرمان رسیدن به کمال و ساختن جامعه آگاه و عدالتخواه و دولتی استوار بر پایه های ایمان، مردم، عدالت و آزادی در تمام وجود شان ریشه داشت و تار و پود هستی شان را تشکیل می داد تا جایی که بسیاری با همان شور و شعور و ایمان و آرمان در راه باور های شان از جان مایه گذاشتند و سبکبال و خونین روی به ابدیت پیوستند و بعضی هم با همان شور و شعور و ایمان و آرمان آخرین نفسهای شان را کشیدند و رفتند. منظورم نسل یک برهه زمانی نیست بلکه تباری است که یک راه و یک هدف را پیمودند، نسلی که بلخی، مبلغ، گاو سوار و مبارزان هم عصر آنها پیشگام شان بودند و مزاری شاه بیت شان. نسلی که بیشتر از هفت دهه مثل توفان در برهوتی بنام افغانستان می پیچید و هنوز هم رگه هایی از آن باقی است، نسلی که اکثرا در مدرسه و حجره های کوچک و محقر آن لانه گزیده تربیت می شدند و از آنجا با کوله باری از دانش و معرفت و ایمان به پرواز می آمدند و تافق های دور را بال و پر می زدند، نسلی که در حسرت ترقی و پیشرفت جهان اما عقب گرد مردم و وطن خود خون دل می خوردند و در پی چاره بودند، از اینکه ملتی غلام یک فرد است و شاه دزد امام و رهبر درد و سوز آتشین در سینه داشتند، وعظ و ارشاد را پیشه می کردند و دعوت به حق را با حکمت و جدال احسن رویه خود کرده بودند، آگاهی و دانایی ابزار کار شان بود و عدالت و انصاف معیار قضاوت و عمل شان.

این نسل در طول این هفت دهه هر کدام با توجه به شرایط زمانی خاص خود و نیز خصوصیات فردی و مقتضیات محیط و مجموعه ای که در آن قرار داشتند طبعاً تفاوتهایی با هم و گاهی اختلاف برداشت و نظر هم داشتند ولی با وجود آزادی در برداشتها و در نتیجه اختلاف نظرها حتی در یک جمع و در یک زمان و محیط، نقاط اشتراکی داشتند که اصول اساسی و خطوط کلی فکری مسیر شان بود. از همین جهت پایدار ترین جمع و خط و موثر ترین جریان فکری در جامعه ما بودند/ هستند، اگر بخواهیم خصوصیات بارز این نسل و خط فکری و آرمان های مشترک و دردها و آرزوهای همگون شان را با توجه به عملکرد، گفتار و افکار شان دسته بندی کنیم می توان این خصوصیات را برشمرد:

۱- دین و ایمان: از آغاز دهه شصت شمسی خودم با این نسل کم و بیش آشنایی دارم و قبل از آن را مطالعه و تحقیق کرده ام، اکثریت این نسل که ستاره شدند همانگونه که اشاره شد از محیط مدرسه و تعلیمات دینی بیرون آمدند و آن تعداد هم که پیشینه حضور در مدارس دینی را نداشتند در تمام عمر با قشر روحانی و علمای دینی نشست و برخاست و همراه و همسنگر بودند، مثلا از پیشگامان نهضت عدالتخواهی علامه سید اسماعیل بلخی و علامه محمد اسماعیل مبلغ هردو هم عالم دینی بودند و هم بخصوص علامه مبلغ صاحب نظر دینی و فیلسوف دینمدار و هم در مبارزه الگوی شان رهبران بزرگ دینی و ابراهیم خان گاو سوار با وجودی که خود اهل علم و دانش دینی نبود لیکن سخت انسان مومن و متعبد به امور دینی و پیرو علمای دینی بوده است.

من در این اواخر سلسه نشستهایی با جمعی از دانشجویان پسر و دختر در مشهد پیرامون سر گذشت هزاره ها و چه باید کرد؟ با توجه به درسهای تاریخ داشتیم که دوستان عنوان آن را گذاشته بودند دوره می دوستانه اما هدفمند تاریخی. این حقیر، در این دورهمی دوستانه محور تمر کزم بر شیوه و ماهیت رهبری هزاره ها و نقش آنها در کامیابی و ناکامی این قوم بود. به برداشت من رهبری هزاره ها قبل از کشتار عبدالرحمن چند پارچه و محیطی بوده است و از نظر طبقاتی در انحصار طبقه خان و ارباب و طبعا شیوه رهبری هم میراثی و ارباب رعیتی، روحانیون بیشتر در خدمت خوانین و بعنوان دعا گوین و توجیه گران آنها البته یک درجه نسبت به رعیت بالاتر اما پس از کشتار عبدالرحمن و در هم شکستن تمام ساختار حاکمیت های محلی و فروپاشی نظم و ساختار جامعه هزاره و فرو رفتن هزاره ها در سکوت مرگبار این علماء بودند که در احیای دوباره جامعه هزاره و باز گرداندن نظم جمعی و هویت شان نقش محوری داشتند، آنها در یک برهه طولانی با بسیار مشقت، پذیرش خطر، فداکردن جان و مال و رنج غیر قابل وصف پا به میدان گذاشتند.

مطالعه سر گذشت هر یک از آنها نشان می دهد که روحانیت شیعه و بخصوص علمای هزاره تا کدام اندازه خون دل خورده، تلاش نموده و رنج برده اند تا این مردم را دوباره به هویت اصلی شان باز گردانند و شکوه تاریخی شان را زنده کنند، علامه فیض محمد کاتب اولین نمونه آن

این نسل با وجودی که نسل سخت دین مدار و متعهد به مذهب و متعبد به دستورات دینی و مذهبی بودند اما نوع فهم و قرائت شان از دین آنها را مورد هجمه های بزرگ و کشنده قرار می داد، تکفیر و تفسیق ساده ترین کار طیف مقابل بود، از بلخی تا مزاری رهروان این خط فکری مرتب مورد تهمت بی دینی بودند و حتی جریان سیاسی پیرو خط و راه بلخی سالها مورد تکفیر قرار گرفت و علیه آن حکم ارتداد، فساد فی الارض و در نتیجه جواز قتل عام و کشتار شان صادر شد.

”

“

به یاد نسل شور و شعور و ایمان و آرمان

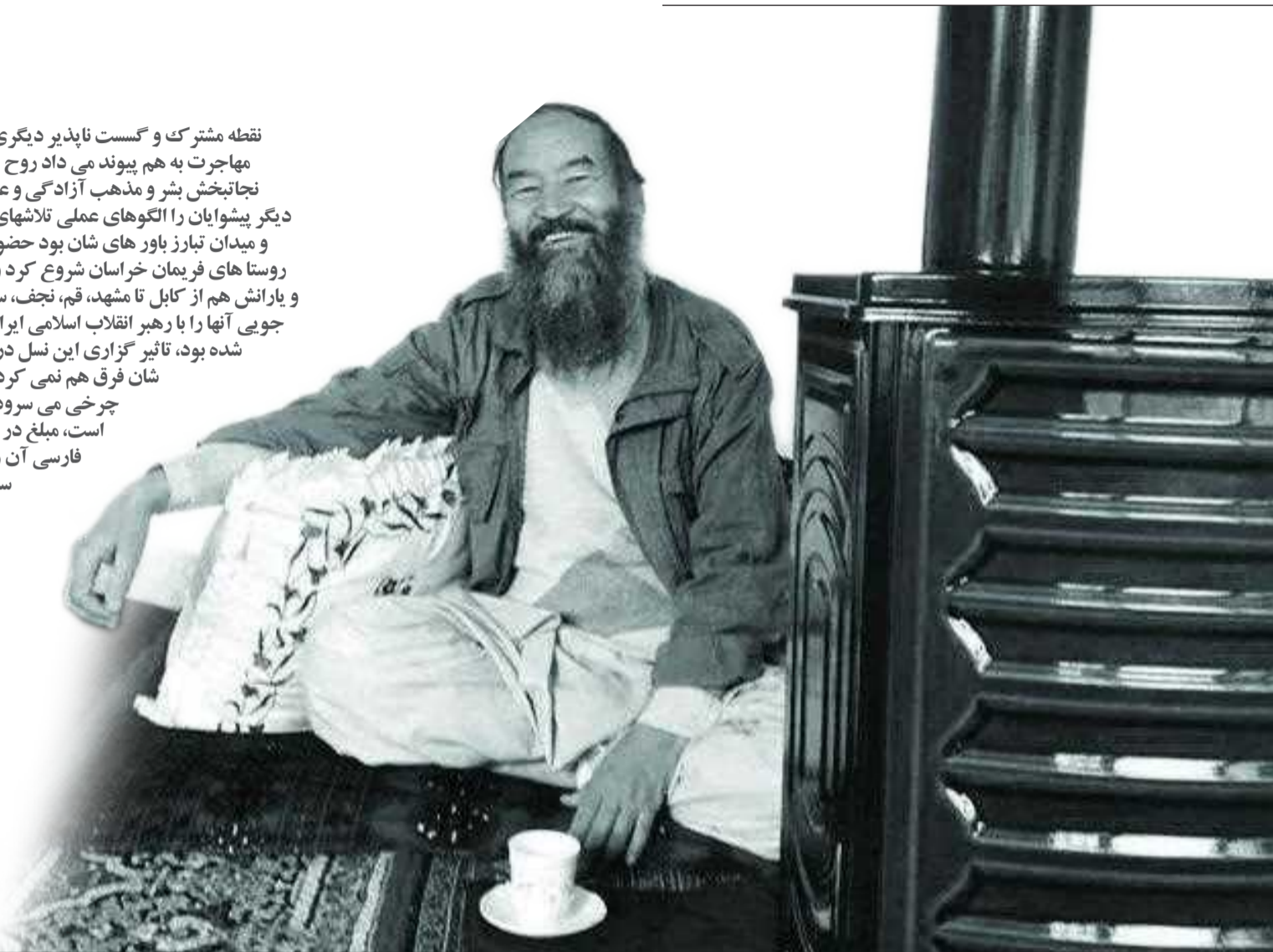
محمد سرور جوادی

ادامه از صفحه ۷

”

نقطه مشترک و گسست ناپذیر دیگری که میان این نسل وجود داشت و آنها را در سراسر کشور و دنیای مهاجرت به هم پیوند می داد روح نا آرام شان بود، آنها دین و مذهب را تنها در تنوری بعنوان مکتب نجاتبخش بشر و مذهب آزادی و عدالتجویی نفهمیده بودند بلکه در عمل هم پیامبر و علی و حسین و دیگر پیشوایان را الگوهای عملی تلاشهای خود قرار داده بودند از همین رو در هر کجای زمین که فرصت و میدان تبارز باور های شان بود حضور داشتند و عملاً تلاش می کردند، بلخی از قیام مسجد گوهر شاد و روستاهای فریمان خراسان شروع کرد و در هرات ادامه داد و در کابل به اوج رساند، همانگونه که مزاری و یارانش هم از کابل تا مشهد، قم، نجف، سوریه، لبنان و مصر حضور داشتند و مبارزه می کردند، روح مبارزه جویی آنها را با رهبر انقلاب اسلامی ایران هم پیوند زده بود بگونه ای که این خود یک شاخص برای آنها شده بود، تاثیر گزاری این نسل در مبارزات آزادی خواهانه نیز در همه جای دنیا مشهود است، برای شان فرق هم نمی کرد در کجا و در چه شرایطی قرار دارند، بلخی در زندان مخوف پل چرخی می سرود که بر دیوار ظالم باید با خون نوشت که آخر سیل این بنیاد خون است، مبلغ در منبر درس نهج البلاغه می گفت دین تریاک نیست و جلال الدین فارسی آن را در جنوب لبنان برای مبارزان می خواند و مزاری هم در زندان ساواک مقاومت می کرد و هم در گوشه گوشه افغانستان می رزمید.

“



وابسته به استخبارات منطقه بودند بجرم قوم گرایی رانده شوند اما آنها بی دغدغه رسالت خود را انجام دادند؛ به انسان هزاره این باور را دادند که می توانند و باید برخیزند، آنها گفتند و مبارزه کردند تا انسان هزاره باور کند که می تواند رهبر شود و هم می تواند مرجع، بگذار پوچ مغزان، پیاوه سرایان و حسودان هرچه می گویند بگویند.

در پایان ضمن گرامیداشت خاطره همه شهداء و رفتگان این نسل بخصوص یاران نزدیک مزاری بزرگ که این روزها سالگرد شان است، پروانی، حکیمی، عرفانی، واعظی، اعتمادی و دیگران یاد آور می شوم که در حق این نسل بغیر از دشمنان، رقیبان و حسودان، دوستان و همراهان شان که در قدرت رسیدند نیز جفا کرده اند. چه در زندگی شان و چه بعد از رفتن شان ازین دنیا. بزرگترین جفا این است که آنها هر کدام با بیشتر از نیم قرن تاریخ مستند این قوم و این ملت دفن شدند و کسانی که امکانات کافی داشتند هیچگاه نخواستند گنجینه پنهان در سینه های آنها را کشف و ضبط کنند. باری من در مراسم تدفین مرحوم واعظی به اصرار فرزندانش صحبتی کوتاه در حضور شاهان کردم و گفتم امروز ما واعظی را نه بلکه بیش از نیم قرن تاریخ خود را دفن می کنیم و این جفا است مورد خشم و بغض قرار گرفتم، حالا هم اگر فرصتی شد در مورد این نسل مفصل خواهم نوشت و از جفاها هم مفصل خواهم گفت، مظلومترین این جمع پروانی است که فدکاری و تاثیر گزاری اش در حمایت از نسل شور و شعور و ایمان و آرمان خیلی مهم بود اما در سالهای پسین حیاتش خیلی مظلومانه زیست و مظلومانه رفت.

جفای بسیار بزرگ دیگر در حق این نسل این است که میراث خوران این نسل همینهکه به قدرت ظاهری رسیدند ارزشهای مشترک این قوم را کنار گذاشتند، در نتیجه هزاره امروز فاقد یک راه مشترک است. حقیر سال ۱۳۸۴ در تجلیل از رهبر شهید در بامیان از خطر فقدان میکائیزم رهبری هزاره ها حرف زدم و مورد خشم و بغض ابدی قرار گرفتم. در کابل در مجلس مشورتی یکی از بزرگان در خانه شان مینی بر جلوگیری از تجلیل شهدای جنبش روشنائی در کابل بخاطر مسایل امنیتی ضمن مخالفت با آن از گسست نسلی هزاره سخن گفتم و مغضوب واقع شدم. در قم باز در سالگرد رهبر شهید بعد از فجایع شهادت تبسم و شهدای دهمزنگ از تقابل نسلی سخن گفتم باز مغضوب واقع شدم و حالا حرفم این است که هزاره ها فعلاً دچار سر درگمی شده و نمی داند به کدام آرمان متعهد باشند. وقتی ازین نسل ارزشی سخن می گویم باید ارزشهای مورد احترام آنها را در نظر بگیریم و متعهد شویم به مشترکاتی که آن نسل را هفت دهه کنار هم و در مسیر هم قرار داد و نتایج بزرگی هم به دست آمد. ما نباید از اشتباهات و ضعفها و بعضاً خیانتهایی که در میان این نسل و بنام آنها شده چشم پوشی کنیم.

و القاب احیاگر شیعه را بخود نسبت می دادند و هنوز این برچسب های دروغین با آب و تاب وجود دارد. زمانی که واحدی در زندان و در پای جوخه اعدام از حقانیت آیین توحیدی و از مظلومیت ریسمان بدوشان تاریخ می گفت متحجرین در لعل و سرچنگل خان و ارباب می پالیدند تا به زنجیر بکشند و در کاشان اولین خونهای جنگ داخلی میان هزاره را ریختند و ضبط صوت های مردم را به جرم گوش کردن دنبوره به گلوله می بستند و در ورس توسط آنها آدمها به جرم داشتن قلم سرخ و کلاه پت و گوشک دار و لنگی آبی مدرسی و جای سیاه خوردن متهم به خلقی و نصری شده زیر چوب و در زندان جان می دادند، زمانی که جوادی و یارانش در چوک ارغنده با کاروان زرهی روسها می رزمیدند و همه بخون غلطیدند نسل ربا و نیرنگ سر گرم لشکر کشی به سوی دایکندی بودند و جنگ خانه بخانه میان هزاره ها را رهبری می کردند.

اما حالا آن سر بداران راه خدا و مردم گمنامند و این هایی که از برکت جهاد آنها ادعای رهبری کردند پسوند نام های شان فقیه المجاهد و استاد المجاهد است، فقیهی که دانایی اش از دین تکفیر مسلمین و مومنین برای اشتعال آتش جنگ داخلی بود و استادی که کمالش ازین گروه به آن گروه خزیدن و فیر اولین و آخرین تیرش به سوی مردم خودش، درست است که شهدایی چون آصف گهدر، حاج عبدالحسین محمدی و یا معلولانی چون حاج کاظم یزدانی گمنام مانده و یا کسی بر حاج کاظم و امثالش لقب مجاهد نداده اما استاد و رهبر جهاد هم وقتی خاطرات جهادش را می نویسد می بیند بر خلاف نامش در کارنامه چیزی ندارد چون وقتی نسل عدالتخواهی جهاد می کرد او با ارباب غریبدا و ارباب خادم و ارباب شیرویه در گیر بود و وقتی هم نسل ایمان و آرمان در کارنامه شان اسناد زنده از اسارت افسران روسی را دارند او چیزی جز کشتن ارباب سرور و حاج نادر و محمدحسین خان ندارد آن وقت مجبور می شود بنویسد در راه جهاد وقت خراب کردن یک پول چوبی در پل افغانان بهسود یک جبل گم شد که تا امروز پیدا نشده است!

این نسل شاهکار تاریخ مردم ما هستند، نقش و تاثیر گذاری هریک را اگر بخوبی ارزیابی کنیم می فهمیم ما برای ابد مدیون آنها هستیم، آنها قهرمانان مظلوم ما هستند، مظلومیت شان وقتی قابل درک است که بفهمیم دشمنان آنها چقدر وحشی و ستمگر بوده اند و رقیبان شان تا کدام اندازه خبث باطن داشته و بد اندیش هستند و حسودان تا چه اندازه بی ظرفیت و بد نیت. آنها متهم به جرمی می شدند که از آن متفر بودند، نسبت به فکر و کاری داده می شدند که با آن مبارزه می کردند، بقول شریعتی آنها متهم بودند همیشه و تلاش می شد از جامعه ای که دیندار بودند بجرم بی دینی و از جمعی که قوم پرست بودند بجرم جهان و انسان اندیشی و از حلقه ای که

می پرسند به کدام دولت خارجی وابسته ای؟ می گوید ما نسل ریسمان بدوشان تاریخیم که شدت جور و ستم و محرومیت ما را وادار کرد تا قیام کنیم... مزاری هم گفت ما می جنگیم تا دیگر هزاره بودن جرم نباشد.

این نسل برای احیای هویت قومی و مذهبی هزاره تلاش و مبارزه کرد، از بلخی و مبلغ شروع تا به گروه حسینی، روحانیت مبارز، موکب شباب الهزاره در نجف، گروه مستضعفین، کانون مهاجر، سازمان نصر و در نهایت حزب وحدت در محور مزاری، بر رسی سیر تاریخی این جریان و توضیح هر لحظه و تشریح تلاش هر یک از چهره های تاثیر گذار این جریان ما را در پیمودن این راه بسیار کمک می کند اما با تاسف درین زمینه کار چندانی صورت نگرفته است، آنچه که امروز داریم چه در محور هویت یابی قومی هزاره ها بدون در نظر داشت باورهای مذهبی و دینی شان و چه در محور مذهبی هزاره های شیعه و دیگر شیعیان افغانستان محصول مبارزه دوامدار این نسل است و ثمره رنج و خون آنها باقی ادعا ها فسوف است و فسانه که اگر فرصتی برای باقیمانده های این نسل شد تمام وقایع را تدوین و نشر خواهند کرد تا بین القاب و عناوین دروغین و انسانهای فداکار و بین ادعا و حقیقت مرزها روشن شود. ۴- صداقت و عمل: این نسل تنها باور های انسانی و عدالت محور نداشتند بلکه به آنچه می فهمیدند باور داشتند و ایمان و آنچه را که آرزو می کردند و در جمله آرمانهای شان بود صادقانه پای آن می ایستاد و فدکاری می کرد، آنها مردمان صادق و متعهد به آرمانهای شان و پر تلاش و خستگی نا پذیر در رسیدن به آرزوهای انسانی و ایمانی شان بودند، آنها از مبارزه توقعی جز پیروزی باورهای شان و احیای ارزشهای انسانی و آزادی مردم شان نداشتند، ما در مدتی که با تعدادی ازین نسل آشنایی داریم صداقتی کم نظیر دیدیم و تعهد پایان ناپذیر به باور های شان و تلاش خستگی نا پذیر در انجام مسئولیت، لذا از آنها بی که درین راه عمر شان را به پایان رسانده و یا خیلی زود قربانی شده اند چیزی جز نام نیک و ثمره ای جز راه روشن برای مردم و افتخار آزاد زیستن و آزاد مردن نمانده است.

گرچه زمانی که این نسل قربانی می داد نسل سازشگر، دنیا طلب، فاسد و متحجر برای خود القاب و عناوینی را که حق اینها بود بر چسب می زدند، زمانی که بلخی در زندان سرود آزادی می سرود و از گلوی بریده علی اصغر اذان رهایی سر می داد و زمانی که مبلغ در زیر آوار اتهامات متحجرین، هجوم چپ گرایان و استبداد حکومت استخوانپایش می شکست اما او در سر کاریز حسینیه شهداء می ساخت و درس نهج البلاغه می داد و دین تریاک نیست می نوشت و انسان بودن هزاره را بیان می کرد در گرد و گوشه های دربارشاه متحجرین پرسه می زدند، روضه حسین می خواندند و دعای یزید را می کردند

۳- احیاء هویت هزاره ها: یکی دیگر از شاخص هایی که این نسل را مثل آهن ربا کنار هم جذب می کرد مبارزه برای احیاء هویت مردمی بود که آنها به آن مردم تعلق داشتند، نسلی که از آن گفته آمدیم نسل دینمدار بود و گفتیم که آنها دین را در عینیت جامعه جستجو می کرد نه در تئوریهها و انبار های اذهان فرسوده و زنگ گرفته، آنها جوهر دین را در انسانیت، عدالت و جامعه سالم انسانی قابل درک می دانستند نه در فرمایشات حاکمان و شاهان مستبدی که از دین وسیله تحمیق انسانها و ابزار برای توجیه جنایات خود ساخته بودند، آنها انسان هزاره را مظلومترین قشر جامعه می دیدند که از دو جهت مورد ستم های وحشتناک قرار گرفته بودند هم از جهت قومیت و نژاد شان و هم از جهت مذهب و عقاید شان.

لذا بلخی می گوید(نقل به مضمون) روزی جایی می رفتم در ملی بس بین راه دوزن شیک پوش از مردم دیگر(پشتون یا تاجیک) سوار شدند، جا برای شان نبود که بنشینند دیدند یک زن از قوم ما و شمال(هزاره) که چادر و لباس کهنه ای داشت نشسته است، آن دو زن با عتاب به او گفتند بخیز که ما بنشینیم! آن زن قوما گفت برای چه بخیزم بخاطری که شما چادر تان نو است؟ و اگر نه من هم اندازه شما کرایه می دهم، آن زن در چنداول پیاده شد من هم دنبالش رفتم تازسید پیش یک خانه فرسوده گلی صدا کردم همشیره ایستاد نشو! نزدیک رفتم مقداری پول داشتم برایش دادم و گفتم تو این را چادر نو بخر من اگر مرد شدم چادر همه را نو می کنم. بلخی بعد از زندان در نجف این خاطره را می گوید و ادامه می دهد مرا درد قوم، درد مردم و درد ببعالتی نگذاشت سرم را با فولاد جنگ دادم و گرنه من هم استعداد ملا شدن و مجتهد شدن داشتم.

گاو سوار وقتی می بیند عساکر حکومت زنی را زیرقمچین گرفته با خود به مقر حکومت می برند می پرسد چرا؟ می گوید شوهرش نتوانسته حواله روغن سرکاری را پوره کند فرار کرده زنش را به حکومت می بریم، خونش به جوش می آید باخلع سلاح کردن عساکر زن را نجات می دهد و قیام مشهورش که منجر به ختم این حواله ظالمانه شد شروع می شود. حواله روغن سرکاری یک مالیات ظالمانه ای بود که مثل خیلی از حواله های دیگر از زمان عبدالرحمن شروع شد در ابتداء حواله روغن سر بی بی نام داشت، بعد حواله روغن دپیو و بعد هم روغن شرکت، حواله های مثل روغن شرکت، خاص پولی، شاخ پولی، مرده پولی، موصلانه، حق القدم و غیره و از همه بد تر استیلای کوچی ها همه بعد از قتل عام هزاره ها توسط عبدالرحمن بالای بقیه السیف عبدالرحمن وضع شد تا هزاره های باقی مانده را بین مرگ تدریجی و ترک وطن مجبور نمایند.

شهید واحدی هم در زندان حکومت کمونیستی وقتی

شخصیت سیاسی و فرهنگی شادروان استاد قربانعلی عرفانی یکه ولنگی

دکتر سرور دانش



اولین آشنایی ما به سال‌هایی برمی‌گردد که ایشان به حیث یک روحانی جوان برجسته و اهل قلم و بیان، به عنوان استاد دعوت می‌شدند در جلسات تمرین نویسندگی و سخنرانی که به حیث یک سنت حسنه در میان طلاب علوم دینی رایج بود و تا سال ۱۳۵۸ که نخستین مقاله کوتاه و ابتدایی این‌جانب را که تازه قلم‌به‌دست گرفته و در این عرصه‌ها نو کار و نوآموز بودم و تجربه زیادی نداشتم، در شماره ششم پیام مستضعفین مورخ عقرب ۱۳۵۸ چاپ کردند. این کاری بود که برای همیشه مرا در محور کار قلمی و فعالیت سیاسی و فرهنگی می‌خکوب کرد و با یاران همدل، همفکر و هم‌سرنوشت به ویژه استاد عرفانی در قالب یک کار منسجم سیاسی و تشکیلاتی یکجا ساخت. از این جهت در عرصه‌های مختلف فرهنگی و سیاسی، برای همیشه مرهون کمک‌ها و راهنمایی‌های ایشان خواهم بود و یاد ایشان را گرامی خواهم داشت.

ایشان، اخلاق خاص انسانی و اسلامی و پایبندی ایشان به ارزش‌های دینی و فضایل اخلاقی بود که هر شخصی را ناخواسته به خود جذب می‌کرد. فروتنی، تواضع، بردباری و شکیبایی ایشان در مقابل هر نوع حادثه و تلخ‌ترین برخوردها و رویدادها مثال‌زدنی بود.

همگرایی و وحدت طلبی

استاد عرفانی در طول دوره جهاد با همه کشمکش‌ها و منازعاتی که بین احزاب جهادی وجود داشت، هیچ‌گاه از تفرقه و اختلاف رضایت نداشته و از وجود درگیری‌ها بین نیروهای جهادی به ویژه گروه‌های همسو رنج می‌برد. به همین جهت در سال ۱۳۶۵ همراه با استاد مزاری و محمد ناطقی با سفر از ایران به داخل کشور و دیدن از جبهات و بررسی وضعیت مجاهدین، اوضاع را به نفع مردم و احزاب ندیده و همراه با آیت‌الله پروانی و استاد شفق و دیگران، تلاش‌هایی را برای صلح و نهایتاً همسویی و اتحاد نیروهای جهادی آغاز کرد.

این تلاش‌ها در سال ۱۳۶۷ شدت یافت. نخستین جرقه جریان وحدت‌طلبی، چنانکه در فصل اول کتاب از کنگره تا کنگره استاد عرفانی با اسناد و مدارک بیان شده، از یک جلسه دوستانه بین استاد عرفانی، محمد اکبری، حسین صابری و سید عبدالحمید سجادی در ولسوالی لعل و سرچنگل آغاز شد. به تعقیب آن نخستین کنگره سرتاسری مجاهدین مناطق مرکزی به تاریخ بیست‌ویکم سرطان شصت‌وهفت در پنجاب بامیان و سپس گردهمایی مسئولین سازمان نصر و پاسداران جهاد به تاریخ شانزدهم سنبله ۱۳۶۷ در لعل برگزار گردید و منشور اتحاد دو جریان به امضا رسید. گردهمایی‌های دیگری به تاریخ بیست‌ودوم سنبله ۱۳۶۷ در بهسود و به تاریخ دهم قوس ۱۳۶۷ در جاغوری برگزار شد. سرانجام بعد از دو سال تلاش پیگیر، در بیست‌ونهم سرطان ۱۳۶۸ در جلساتی که در مرکز بامیان برگزار گردید، قطعنامه‌ای به نام میثاق وحدت به امضا رسیده و حزب وحدت اسلامی افغانستان رسماً تأسیس شد.

بدین ترتیب استاد عرفانی یکی از معماران و مؤسسان اصلی حزب وحدت شمرده شده و در سال‌های بعد از پیروزی مجاهدین، از رهبران و فعالین حزب وحدت در کابل بوده و در دوره استقرار حزب در بامیان به رهبری استاد محمدکریم خلیلی، هم ایشان به عنوان معاون اول حزب، فعالیت کرده و در سال‌های اخیر هم رهبری شاخه‌ای از حزب، به نام حزب وحدت اسلامی ملت افغانستان را به عهده داشت.

در مورد شخصیت و مبارزات استاد عرفانی سخنان زیاد و ناگفته‌ای وجود دارد که فعلاً فرصت ذکر آن‌ها نیست. باید این تجربیات به نسل جدید کشور انتقال یابد که در گذشته‌های این کشور و این مردم، چه تحولات و رویدادهایی اتفاق افتاده و سیر حوادث چگونه طی شده و چه کسانی حامل رنج‌ها و فداکاری‌ها بوده و چه درس‌هایی را برای ما به جا گذاشته‌اند.

اخلاق انسانی و اسلامی

همه کسانی که استاد عرفانی را می‌شناختند، به خوبی می‌دانند که یکی از ویژگی‌های منحصر به فرد

جریان آن سفرها آشنایی من با استاد مزاری و همچنین با شهید واحدی نیز فراهم شد. سرانجام در سال ۱۳۵۷ با وقوع کودتای ننگین هفت ثور و پیروزی انقلاب اسلامی در ایران، مبارزات سیاسی در کشور وارد فاز جدید شد. در این سال نیروهای همسو و همفکر که در کشورهای مختلف مستقر شده بودند، گرد هم آمدند و سازمان نصر افغانستان را ایجاد کردند که نخستین اعلامیه اعلام موجودیت آن به تاریخ بیست‌ویکم حمل ۱۳۵۸ خورشیدی با توضیح نظریات و اصول سیاست این سازمان نشر گردید و نخستین شماره نشریه آن به نام «پیام مستضعفین» در ماه سرطان ۱۳۵۸ منتشر شد.

مؤسسان و اعضای شورای مرکزی سازمان نصر عبارت بودند از استاد شهید عبدالعلی مزاری، استاد شهید سید حسین حسینی، استاد مرحوم قربانعلی عرفانی، مرحوم استاد یوسف واعظی شهرستانی، مرحوم استاد سید عباس حکیمی، آیت‌الله صادقی پروانی، استاد محمدکریم خلیلی، استاد عزیزالله شفق، استاد خادم‌حسین ناطقی شفقایی و استاد محمد ناطقی پنجاب.

در این میان نکته قابل یادآوری این است که در دوره سازمان نصر، استاد عرفانی از نگاه فکری و سیاسی و حتی روابط شخصی، نزدیک‌ترین شخص به استاد مزاری بود و یک نوع اعتماد و احترام خاص و پیوند ناگسستنی بین آن دو وجود داشت.

از آنجا که با فعالیت‌های استاد عرفانی در سال‌های اخیر همگی آشنایی دارند، در مورد سوابق مبارزاتی ایشان به همین اختصار اکتفا می‌کنم و به چند مورد دیگر از زوایای شخصیت ایشان را هم بسیار کوتاه اشاره می‌کنم.

رویکرد فرهنگی

همان‌طور که اشاره شد استاد عرفانی فعالیت سیاسی خود را با حرکت آگاهی‌بخش فکری و فرهنگی آغاز کرد و این رویکرد را تا آخرین روزهای زندگی پربار خود حفظ کرد. قلم رسا و بیان شیوای ایشان کم‌نظیر بود. همیشه و در همه جلسات و حتی در سفرها قلم و کتابچه‌ای با خود داشت و یادداشت می‌گرفت و همه صحنه‌ها را با تمام جزئیات و با ادبیات بسیار شیرین و جذاب توضیح می‌داد. مجموعه یادداشت‌های سفر ایشان و همچنین دو مجموعه دیگر از نوشته‌های ایشان را از سال ۱۳۶۳ که مسئولیت پیام مستضعفین را به عهده داشتم، قسمت‌وار، در این مجله، چاپ می‌کردم. همچنین کتاب از کنگره تا کنگره ایشان در سال ۱۳۷۲ با تنظیم و تصحیح و مقدمه این‌جانب به چاپ رسید. همه این آثار و سایر کتاب‌ها و مقالات ایشان در کنار تأسیس مؤسساتی مانند مؤسسه باقرالعلوم در کابل و مؤسسه الزهرا در یکه‌ولنگ، همگی نشانه توانایی فکری و قلمی و خدمات ارزشمند فرهنگی ایشان است.

بود که به تقلید از رسوم و سنت رایج عزاداری در میان مردم عراق ایجاد شد. در عراق جوانان هر محله و قبیله، هیئتی را به نام قوم و قبیله خود ایجاد می‌کردند. تأسیس هیئت شباب‌الزهرا برای تحریک احساسات جوانان و تشویق آنان به یک حرکت جمعی با هویت و ویژگی‌های خاص خود بسیار مؤثر واقع شد که باز هم استاد عرفانی یکی از بانیان و مشوقان این حرکت بود.

از سوی دیگر در آن محیط و شرایط، حضور شخص امام خمینی در حوزه علمیه نجف و سایر مبارزان ضد رژیم شاهنشاهی ایران و پخش و نشر نشریات و کتاب‌های انقلابی و روشنگرانه، نقش کلیدی داشت در تحریک و بسیج همه علما و جوانانی که دغدغه مبارزه با ستم و استبداد در سر داشتند. در این میان جمعی از روحانیون مبارز افغانستان نیز با آنان پیوند تنگاتنگ یافته بودند. هم‌زمان با این رویدادها تحركات مشابیه بین روشنفکران و علمای افغانستان در کابل و ایران و جوانان هزاره در کوئته پاکستان به نام «نسل نو هزاره» با نشریه‌ای به نام «ذوالفقار» نیز پدید آمد و تماس‌هایی بین قم، نجف، کابل و بعدها سوریه برقرار گردید.

با توجه به این اوضاع و احوال، استاد عرفانی برای نخستین بار در سال ۱۳۵۳ همراه با حلقه‌ای از علمای مبارز افغانستان مثل شهید سید حسین حسینی، مرحوم عبدالحسین اخلاقی، سید غلامحسین موسوی و چند تن دیگر، به عنوان روحانیت مبارز افغانستان اعلامیه‌ای را تحت عنوان طلاب علوم اسلامی افغانستان درباره اوضاع افغانستان و بر ضد حکومت‌های وقت منتشر نمودند.

در مورد رویدادهای فکری و فرهنگی این دوره باید گفت که استاد عرفانی نخستین عالم دینی مبارز و روشنفکر افغانی است که در آن محیط و شرایط اختناق آمیز و متحجرانه آن روز، دست به قلم برده و نخستین کتاب را با اندیشه انقلابی و روشنگرانه برداشت نواز تاریخ و اندیشه سیاسی اسلام و با ادبیات زیبا و قلم رسا، به نام امر به معروف و نهی از منکر در سال ۱۳۵۵ در نجف تألیف و منتشر کرد.

این کتاب هرچند در شرایط کنونی ممکن است یک نوشته غیر عادی تلقی نشود، اما در آن روزها یک اقدام بی‌سابقه و در واقع یک تحول فکری و فرهنگی در محیط حوزه‌های علمیه و دانشگاهی ما بود. اهمیت این کتاب کوچک که با قطع جیبی چاپ شده بود، در آن حد بود که در عداد کتاب‌های دکتر شریعتی و آثار سایر مبارزان و روشنفکران مسلمان آن دوره، بین خوانندگان افغانی و ایرانی دست به دست می‌شد.

این فعالیت‌های استاد عرفانی در نجف، آغازی شد برای برقراری ارتباطات گسترده‌تر با حلقات مبارز دیگر در کابل و قم که با سفر ایشان در سال ۱۳۵۶ به کابل، ایران و سوریه و سفر استاد شهید مزاری در همین سال به سوریه و عراق و سفر شهید ضامن‌علی واحدی به سوریه، این ارتباطات، به یک نوع رابطه همفکری تشکیلاتی تبدیل گردید. در آن سال‌ها من هم در سوریه اقامت داشتم و از نزدیک در جریان سفر ایشان و سفر استاد مزاری بودم و در

مرحوم روانشاد استاد قربانعلی عرفانی فرزند ابراهیم معروف به عادل در سال ۱۳۲۱ خورشیدی در ولسوالی یکه‌ولنگ ولایت بامیان متولد شد و یک سال پیش، در تاریخ سی‌ام میزان ۱۳۹۴ در عمر هفتادوسه سالگی بدرود حیات گفت. استاد عرفانی در طول هفتادوسه سال عمر با برکت خود، دست‌کم پنجاه سال آن را در فعالیت‌های فرهنگی، سیاسی و جهادی و تحقیق، تألیف و خدمت به مردم سپری کرد. این‌جانب افتخار دارم که در طول مدت نزدیک به چهل سال از ۱۳۵۴ که نوجوانی بیش نبودم تا واپسین سال حیات ایشان، از نزدیک با ایشان آشنایی، ارادت و احترام خاص داشتم.

اولین آشنایی ما به سال‌هایی برمی‌گردد که ایشان به حیث یک روحانی جوان برجسته و اهل قلم و بیان، به عنوان استاد دعوت می‌شدند در جلسات تمرین نویسندگی و سخنرانی که به حیث یک سنت حسنه در میان طلاب علوم دینی رایج بود و تا سال ۱۳۵۸ که نخستین مقاله کوتاه و ابتدایی این‌جانب را که تازه قلم‌به‌دست گرفته و در این عرصه‌ها نو کار و نوآموز بودم و تجربه زیادی نداشتم، در شماره ششم پیام مستضعفین مورخ عقرب ۱۳۵۸ چاپ کردند. این کاری بود که برای همیشه مرا در محور کار قلمی و فعالیت سیاسی و فرهنگی می‌خکوب کرد و با یاران همدل، همفکر و هم‌سرنوشت به ویژه استاد عرفانی در قالب یک کار منسجم سیاسی و تشکیلاتی یکجا ساخت. از این جهت در عرصه‌های مختلف فرهنگی و سیاسی، برای همیشه مرهون کمک‌ها و راهنمایی‌های ایشان خواهم بود و یاد ایشان را گرامی خواهم داشت.

با توجه به این پیشینه، امروز بر خود یک دین و یک تکلیف می‌دانم که گوشه اندکی از زوایای گوناگون شخصیت ایشان را به‌طور مختصر و فشرده‌تر در چهار مطلب کوتاه، برای شما بیان کنم:

سوابق مبارزاتی استاد عرفانی

سابقه مبارزاتی استاد عرفانی به اوایل دهه پنجاه برمی‌گردد؛ به دوره‌های که ایشان در نجف عراق مشغول تحصیل علوم دینی بودند و با توجه به فضا و شرایط خاص حاکم بر افغانستان و منطقه و درک و دردی که ایشان با همه وجود در مورد سرنوشت ملت و جامعه افغانستان احساس می‌کرد، همراه با جمع اندکی از یاران و همفکران خود در آن محیط به فعالیت‌های فرهنگی و سیاسی روشنگرانه اقدام کردند. در محیط نجف در آن سال‌ها چند رویداد اتفاق افتاد که در شکل‌گیری این حرکت بسیار تأثیر داشت:

اول حرکت ضد تبعیضی بود که توسط علمای افغانی پدید آمد در مقابل برخی از اقدامات تبعیض‌آمیزی که توسط برخی از نهادها و مقامات حوزه، بین طلاب افغانی و غیر افغانی اعمال شده بود و در این حرکت، در کنار شخصیت‌هایی مانند علامه مدرس افغانی و آیت‌الله محمدعیسی محقق و اشخاص دیگر، استاد عرفانی نقشی برجسته داشت.

حرکت دیگر ظهور هیئت عزاداری به نام شباب‌الزهرا

یادی از کاستروی شرق!

محمد باقر شریفی

یکم:

سال ۱۳۶۰ در دفتر سازمان نصر درمشهد بودم. ساختمان ۳۳۳ یک ساختمان مجل در خیابان ناصر خسرو و در غرب حرم حضرت امام رضا قرار داشت. این ساختمان دفترسیاسی – فرهنگی سازمان نصر بود.

در این سال برخی جوانان تندرو که گرایشهای چپی داشتند از سازمان اخراج شدند. ماشاءالله افتخاری معروف به افتخاری سرخ و میثم (قسیم اخگر) در جمع اخراجشده‌ها بودند. میثم بسیار برخورد پرچاذبه با بچه‌ها داشت. او ضمن آن که درس‌های اعتقادی از کتاب‌هایی چون اسلام شناسی دکتر شریعتی را به جوانان عضو دفتر درس می‌گفت، برخی دیدگاه‌های برخی از علما و مجتهدینی را که در نظام جمهوری اسلامی نقش و جایگاهی داشتند، نقد می‌کرد و به تمسخر می‌گرفت. مثلا تفسیر سوره‌های واقعه و رحمان از آیت الله دستغیب امام جمعه شیراز و امثالهم را ...

بعد از اخراج میثم از سازمان مدتی درس‌های عقاید در دفتر مشهد تعطیل شد و تنها شب‌های پنجشنبه و جمعه مباحثی سیاسی هفته‌وار، آن هم به‌صورت مردمی در کتابخانه رسالت واقع گلشهر برگزار می‌شد که آقای محمد ناطقی ان راپیش می‌برد و شرکت‌کنندگان آن، بیشتر مردم از اقشار مختلف بودند.

بعد ازمدتی تعطیلی و بی‌برنامگی جوانان در دفتر، آقای سید ابودر شولگری که او نیز در دفتر بود به ما مژده داد که استاد مزاری تلفونی به او گفته است که مصطفی اعتمادی برای راه اندازی سلسله درس‌های اعتقادی در دفتر مشهد می‌آید و بچه‌های دفتر با او همکاری کنند.

روزی که اعتمادی به دفتر آمد اولین بار بود اورا می دیدم. جوانی با موهای بلند، هیکلی نسبتا درشت، چشمانی تنگ و بادامی، لباسی شیک، اندامی آراسته، خنده رو، خوش طبع و... آقای محمد ناطقی که مسئول دفتر بود او را به ما چنین معرفی کرد: ایشان مصطفی اعتمادی بزی است که با شما مباحثات اعتقادی خواهد داشت. آقای ناطقی کوشش داشت، در جمع بچه‌ها موقر و جدی تر ظاهرشود و رسمی حرف بزند تا حرفهایش جدی تلقی شود. اما اعتمادی باشوخی‌هایش ژست جدی حاجی اقا و ادا و اطوارش را در لحظه خراب می‌کرد.

به هرصورت آقای ناطقی از دفتر برآمد و مصطفی ما را جمع کرد و شروع به صحبت کرد. او در ابتدا از محرومیت‌ها سخن گفت. اوضاع گذشته را تحلیل و مرور کرد و سپس به خلاه‌های فکری و نامشخص بودن اهداف و فقدان آینده‌نگری در حرکت‌های گذشته هزاره‌ها اشاره کرد و بعد با بچه‌ها از تعیین ساعت مباحثه و موضوع آن نظر خواهی کرد. آنگاه به این نتیجه رسیدیم که همه روزه عصرها بچه‌ها وقتی از امورات روزمره خود فارغ می‌شوند و در دفتر جمع شوند .

موضوع مورد بحث هم جهان بینی اسلامی از ایت الله مرتضی مطهری و اسلام شناسی از دکتر علی شریعتی هر دو به شکل مقایسوی تعیین شد. هر روز در ابتدای مباحثه استاد اعتمادی تحولات و گزارش‌های روز را از بچه‌ها به نوبت می‌پرسید و سپس جمع‌بندی و نتیجه‌گیری می‌کرد . آنگاه به مباحثات اصلی می‌پرداخت. این مباحثات برای شش ماه در دفتر سازمان نصر در مشهد دوام داشت. تا آنکه مساله اعزام نیرو پیش آمد و ما ارزگانی‌ها به شمول استاد ناطقی شفایی و استاد اعتمادی باهشتاد نفر از مرز دوغارون وارد ولسوالی گلران هرات شدیم. در این اعزام که یک سفر ناموفق بود در گلران با کمین دشمن مواجه شدیم و ذاکر حسین ناطقی برادر استاد ناطقی با یک مجاهد از ترمان به شهادت رسیدند و ما پس به ایران برگشتیم. دراین مدت شش ماه اعتمادی توانست بچه های دفتر را بخوبی جذب کند و در حلقات دروس سیاسی – اعتقادی گرد آورد. نه تنها بچه های دفتر که از بیرون از دفتر نیز هواداران سازمان به این حلقه درسی جذب شدند.

دوم:

مصطفی اعتمادی حقیقتا یک شخص فرهنگی – سیاسی بود. برای او یک جلد کتاب خوب از همه‌چیز با ارزشتر بود. به مطالعه عشق داشت. او بجای این که تفنگ بدست بگیرد کتاب در دست داشت. او معتقد بود که تا جامعه از لحاظ فکری متحول نشود، ساخته نمی‌شود. او عاشق کارهای زیربنایی، بنیانگذاری کارهای اصلاحی بر پایه‌های خلل‌ناپذیر فکری و اهداف ثابت و برنامه‌ریزی‌شده بود. او کارهای مقطعی و سیاست‌های روز مره‌ای رهبران هزاره را سخت نگو‌هش می‌کرد وهمواره منتقد آن بود. او در کردار و گفتار خود، شجاعانه و بی‌باکانه بر وضعیت موجود می‌ناخت و تا هنگام و فائش ازهدف و اعتقاد خود حتا یک گام عقب ننشست و در راه هدف و عقیده اش به هیچ امتیاز و معامله‌ای سر فرود نیآورد.

سوم:

در انتخابات پارلمانی سال ۱۳۸۴ مصطفی از حوزه انتخاباتی زاد گاهش، ولایت دایکندی، در انتخابات شر کت کرد. او که به هیچ چوکی حکومتی سر خم نمی کرد، به نمایندگی مردم خود علاقه مند بود. او تریبون

مجلس شورای ملی را سکوی مناسبی می دانست، تا آتش نهفته اندرونش را فریاد بکشد و همچون پتکی آهنین برسر‌مستبدان و انحصار طلبان و معامله گران بکوبد. او برای آن نامزد وکالت از مردم خود شد که مشق دموکراسی و انتخابات آزاد و تمثیل اراده واقعی مردم را به نمایش بگذارد. او کارزار انتخاباتی پرشور و رقابت سالمی را براه انداخت و مردم رابه مشارکت در تعیین سرنوشت حضور پرشور به پای صندوق‌های رای تشویق کرد. سرانجام کارزار انتخاباتی به پایان رسید و دو روز وقفه قبل از رای گیری اعلام شد. نظرسنجی‌ها و پیشبینی‌های مردمی نشان می‌داد که مصطفی نامزد پیشتاز و در صدرجدول برندگان قرار خواهد داشت. یک روز سکوت هم گذشت و فقط یک روز تا ۲۷ سنبله، روز رفتن به پای صندوق‌های رای باقی مانده بود که ناگهان این خبر پخش شد که مصطفی اعتمادی یکی از کاندیدان حوزه انتخاباتی ولایت دایکندی از لیست حذف شده و آرایبی که به نام او ریخته شود بی اعتبار خواهد بود و قابل شمارش نیست!!!

این خبر از نظر مردم دایکندی بخصوص طرفداران و حمایت‌کنندگان اعتمادی یک شایعه بود وهرگز تصور آن نمی‌رفت که نام مصطفی از لیست حذف شود. او نه فرمانده نظامی بود و نه فرد جنگ سالارا! او یک شخصیت سیاسی و فرهنگی بود که جز با قلم و کتاب با چیزی دیگری سر و کار نداشت. اما این خیر شایعه نبود و نام مصطفی اعتمادی در دقیقه ۹۰ متاسفانه از لیست دفتر مشترک کمیسیون انتخابات زده شده و آرایبی که به نام او در صندوق‌ها ریخته می‌شد بی اعتبار اعلان شده بود. این تصمیم دفترمشترک انتخابات بسیار ظالمانه و غیرمنصفانه و سیاسی و هدمفند بود. در پی این اعلام غیرعادلانه آقای اعتمادی تلاشهایی زیادی کرد تا نامش درلیست دفتر انتخابات ثابت بماند اما سودی نبخشید . سرانجام تا آنجا که صدایش می‌رسید به دوستان خود سفارش کرد تابه حاجی نصرالله صادقی زاده رای بدهند. گرچه اکثر طر فدارانش در روز رای گیری به نشان مصطفی خط کشیدند و به او رای دادند اما تعدادی هم نظر به سفارش اعتمادی به حاج نصرالله صادقی زاده رای دادند و این بود که حاجی نصرالله درصدر جدول نامزدان موفق از ولایت دایکندی قرار گرفت.

چون در انتخابات ۲۷ سنبله ۱۳۸۴ انتخابات هردو شورا، شورای ملی و شورای ولایتی همزمان برگزار شده بود، من از جمله نامزدان شورای ولایتی بودم. حضور مردم دایکندی در سراسر ولایت گسترده و پرشور بود. اولین انتخاباتی بود که مردم بطور سری و مستقیم نمایندگان خودرا در شورای ملی و شورای ولایتی آزادانه انتخاب می‌کردند . لذا یک تجربه نو، تماشایی و شورآفرین برای زن و مرد و پیر و جوان بود.

بعد از چند روز صندوق‌های رای از نقاط دور و نزدیک ولایت در مرکز جمع شد. مکتب گنده نیک در مرکز ولایت برای شمارش آراء در نظر گرفته شده بود. نامزدان انتخابات هردو شورا، ناظران ملی و بین المللی و.. در مرکز ولایت جمع شدند و شمارش آراء شروع شد.

سیستم شمارش آراء، شمارش فیزیکی اوراق بود و طوری تنظیم شده بود که یک صندوق از ولسوالی میرامور و یک صندوق از ولسوالی سنگتخت – بندر و یک صندوق از ولسوالی کیتی و یا اشترلی و همینطور دیگر ولسوالی‌ها، بعد از ارزیابی مهر و لاک در حضور ناظرین بالای میز محاسبه ریخته می شد و به شکل فیزیکی ورقه رای باز و نام هر نامزدی که نشانش ”تیک“ خورده بود باصدای بلند خوانده می‌شد و ورق به روی میز گذاشته می‌شد. من که خود نامزد شورای ولایتی بودم و مواظب محاسبه اوراق بودم، در سه روز اول محاسبه بوضوح می‌دیدم اوراقی که بنام مصطفی اعتمادی ”تیک“ خورده بود، از هرنامزد دیگر زیاد بود. امابعد از سه روز که نوبت محاسبه به مراکز رای دهی ولسوالی خدیر و مرکز رسید که اعتمادی در این دو مرکز آرای متمرکز داشت، دیگر نامی از مصطفی اعتمادی گرفته نشد و اوراقی که بنام او تیک خورده بود درجمع اوراق باطله محاسبه می شد و بدین جهت حجم اوراق باطله بالا رفت. متأسفانه این برخورد ناعادلانه با آرای مردم دایکندی و حذف نامزد محبوب شان ازلیست، سبب شد که مردم افغانستان بخصوص مردم شریف دایکندی از یک وکیل دلسوز، پرشور، انقلابی و منتقد محروم گردد.

من گرچه ازدوستان اعتمادی بودم اما چون خود نامزد انتخابات شورای ولایتی بودم ، باکسانی دیگری تعامل داشتم نه به اعتمادی رای داده بودم و نه در کارزار انتخاباتی از او تبلیغ کرده بودم. اما در صحنه شمارش چون حضور داشتم و شاهد و ناظرصحنه بودم چشم دید خود را در این واگوییہ تحریر داشتم و اعتقاد دارم که اگر مصطفی در شورای ملی می آمد، شاید از یک گل بهار نمی شد و در جمع آن همه وکیل و وزیر فاسد و معامله گر کاری به نفع افغانستان و دایکندی نمی‌توانست. اما او با روح سر کش و اخلاق انقلابی و عصیانگری که داشت، ناگفته‌های نهفته‌اش را از تریبون پارلمان فریاد می کشید. این فریاد و پرخاشگری و انتقاد بی پروا از نظام فاسد و حاکم در جرآید ولسی جرگه ثبت و در آرشیف شورای ملی به بایگانی می ماند. چیزی که امروز برای آن غبطه می‌خوریم و در نبود

آن آه حسرت می‌کشیم. متأسفانه اراده استبداد براراده مردم غلبه کرد و این شانس را از مامردم دایکندی گرفت تا یک وکیل متعهد و نماینده صادق و پرخروش در پارلمان کشور داشته باشیم.

چهارم:

بعد از اعلام موجودیت حزب وحدت و منحل شدن گروه‌های منحلہ و مدغم شدن شان در این حزب، آقای شیخ محمد کاظم افکاری شارستانی همچون رییس شورای ولایتی این حزب در ارزگان شمالی و آقای مصطفی اعتمادی معاون شورای ولایتی تعیین شدند. مرکز ولایت هم نیلی انتخاب شد و پایگاه‌های نظامی که در ارزگان مربوط به دوجناح نصر و پاسدار ر بود، برچیده شد و در شوراهای ولسوالی و شورای ولایتی حزب مدغم شدند.

برخی افراد می‌گفتند که در باره اعتمادی کم لطفی شده و پست معاونت ولایت برایش کوچک است.

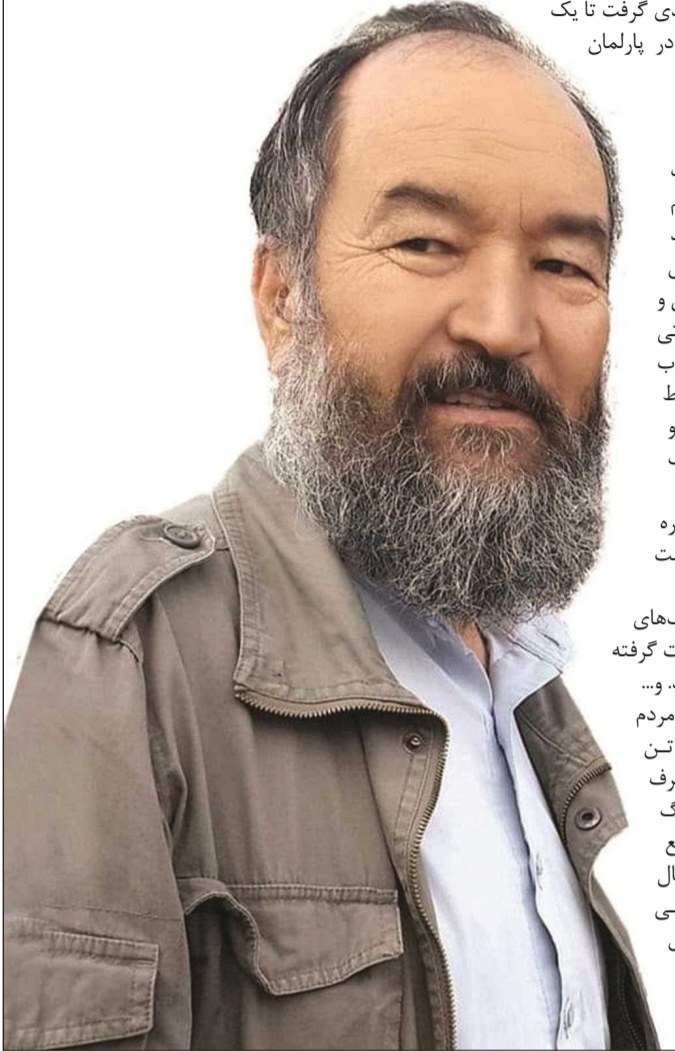
بعضی می‌گفتند که باتوجه به جنگ‌های گذشته که بین دره خودی و نیلی صورت گرفته است، اعتمادی جرات ندارد به نیلی برود. و... اما مصطفی اعتمادی بخاطر مصالح مردم و حفظ وحدت برغم این شایعات باچند تن از فرماندهان خود به نیلی رفت و از طرف دوستانش در نیلی، سنگموم تول احمد بیگ و... مورد استقبال قرار گرفت. او در جمع دوستانش در نیلی گفت: در طی ده سال گذشته بسیار باهم جنگیدیم، زور از مایی کردیم و زور و توان همدیگر را آزمودیم. حال که زور ما به همدیگر معلوم شده است و بلطف خداوند وحدت پیش آمده قدر این نعمت را بدانیم و صادقانه باهم همکاری نماییم و بر طبل نفاق تکویم و صفحه

ی جدیدی را بیازماییم و این به نفع مردم ما و خیر و صلاح همگی است. اعتمادی صادقانه برای تحکیم وحدت کوشید. اگر او همکاری و از خود گذری نمی کرد ارزگان بازهم در آتش جنگ می‌سوخت و خاکستر می‌شد.

یکی دو نوبت آقایان افکاری و اعتمادی برای انسجام ولایت طی نوبت به نیلی رفتند و شورای ولایتی را احیاء و سر پا ایستاد نمودند. بعد از آن آقای اعتمادی، حاج خادم حسین احسانی سیاده را به عوض خود در نیلی می فرستاد و آقای افکاری شیخ قاسم علی موحدی الودال را! زمستان ۱۳۷۱ در حال رسیدن بود وهوا سرد می‌شد. در شارستان اختلافاتی بین آقایان صادقی پالیچ و افکاری در حال شکل گیری بود. آقای افکاری از موقف والی ارزگان از طرف حزب وحدت ماموریت داشت تا زمین‌های خوانین را به خود شان مسترد کند. اما آقای صادقی که به امضای خود خاکخوران را سند داده بود از موقع خاکخوران دفاع می کرد و این امر باعث دوستگی و تنش دربین آقایان افکاری و صادقی و نظامیان شده بود.

ازنیلی پیاپی به آقای افکاری مخابره می شد که سوخت و هزینه ولایت رو به اتمام است و حضور شما در ولایت اشد ضرورت! اما آقای افکاری از این که موقفش را در شارستان از دست ندهد به رفتن به سوی نیلی تعلل می‌کرد. لذا یک روز در کمیسیون فرهنگی به اتاق من آمد واز من خواست که برای سه ماه زمستان به نیلی بروم و از من خواست که کارهای شورای ولایتی را به کمک مسئولین مدیریت نمایم. بنده هم حاضر شدم و یک مقدار پول که برای مصرف ولایت ازشورای مرکزی حزب از بامیان آمده بود با مقداری پول سهمیه ی وارثین شهداء که نزد آقای افکاری بود نیز تسلیم شدم و همراه چهار نفر نظامی مورد اعتماد خود به نیلی رفتم. پول هارا به آقایان صابری و کاشفی تول احمد بیگ که مسوول مالی ولایت بودند تسلیم دادم و رسیدم. بعد شنیدم که استاد اعتمادی در خدیرتشریف دارد. با ایشان در مخابره تماس گرفتم وخواهش نمودم که بدوستان خود درکورگه، خوشک و تول احمد سفارش کند تا برای ولایت سوخت بفرستد.

آقای اعتمادی باخوشرویی گفت از ولایت جلب صادر کنید اگر مشکل، دوستان من باشد به آنها تذکر می‌دهم که از دادن سوخت به ولایت سر پیچی نکنند. بالاخره جلب صادر کردیم و از هر دو جناح حزب وحدت از ساحات مذکور سوخت جمع شده ومشکل ولایت حل گردید. بعد من نامه‌ای به آقای اعتمادی نوشتم و از دست یکی از نظامیان همراهم به آقای اعتمادی فرستادم. این که در ان نامه برای شان چه نوشته بودم، یادم نیست. اما ایشان د جواب آن، نامه‌ای به من فرستاد که محتوای بسیار جالب داشت. نامه‌ای که از کلمه کلمه و جمله جمله آن، غرور، آزاد منشی، پرخاش و انتقاد می باردا!



متن نامه

...سلامتی وموفقیت شما آرزوی ماست!

نمیدانم سرور و خوشحالمی را چگونه ابراز نمایم که در دنیای بت پرستی و مادیت‌گرایی ترنم آشنایی بی‌توقع بگو‌شم بعد از سالیان طنین انداز گردید. به هر صورت خدارا سپاسگذارم که بار دیگر چشم کورم به نامه تان روشن گردید!

برادرم! بدیختی حالیه ازاول تاکنون از چند مساله محدود ناشی می‌شود:

۱- نادیده گرفتن حق انسانی – اجتماعی انسانهای دیگر درقالب؛ مذهب، زمان، منطقه و... چه درمقیاس کشوری و حزبی و چه در مقیاس منطقه ای وقریه ای! اگر روزی مردم ما، رهبران ما و... به این حد از رشد برسند که انسان انسان است و درکشور ، منطقه و قریه دارای حقوقی که اگر خود شان به این حقوق آگاهی هم نداشته باشند، بازهم برای شان باید داد واگر قدرت هم نداشته باشند. زیرا که روزی آگاه شده وقدرتمند خواهند شد.

۲ - حاکمیت جاهلان و منلق جاهلانہ

۳ - زور به عنوان معیار ارزش و...

۴ - رهبریت خام، جاهل، و... که از ۱۴ سال پیش تاکنون شاهد چه خواسته‌ها و ناخواسته‌ها و بایسته‌ها و نایسته‌ها نبوده و نیستیم؟ و تاکنون خواسته‌های استراتژیک نامعلوم و ایدئولوژی مورد تعامل قرار گرفته است و فرداها نیز نامشخص!

به هر صورت پیشنهادم آنست که یا بسوی پاک نگهداشتن فردی پیش رویم که نتیجه آن درغار اصحاب کهف و یا درخواب اصحاب کهف فرو رفتن را لازم دارد و یا آن که از صفر شروع نماییم که اجبارا از هستی دست شستن که در این آشفته بازاری که یزید تکیه بر منبر رسول الله (ص) داده و برشمشیر این ملجم کلمه توحید نوشته و صف اصحاب صفه و اشراف قریش درهم آمیخته ، زندگی پاک نمودن و یا پاک مبارزه کردن و یا پاک مردن هنر علی (ع) وار میخواست، چکنیم.

و...؟

به آرزوی زیارت شما

اعتمادی

۲/ ۱۱/ ۷۱

آری او هم‌چنان که در نامه اش ابراز عقیده و پیش‌بینی نموده بود، زمانی که دیصف اصحاب صفه و اشراف قریش در هم آمیخته است» خود را به حاشیه کشاند و پا در ورطه سیاست و قدرت ناپاک نگذاشت و بدان دامن نیآلود. او پاک زیست و پاک از دنیا رفت!

روحش شاد و یاد آن مبارز پاکباز و هدفمند گرامی و خاطراتش جاوید و تابناک باد!

محمد باقر شریفی

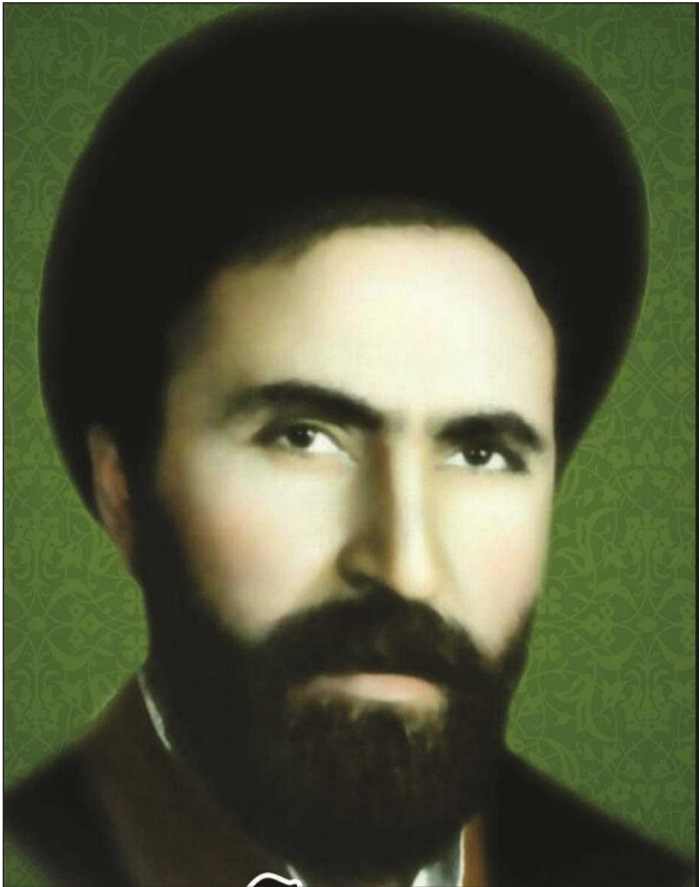
سه شنبه ۹ عقرب ۱۴۰۲

کابل – برچی

شهید سید حسین حسینی، بزرگ‌مردی پاک‌دل و پارسا

(به مناسبت سی و ششمین سال شهادت شهید سید حسین حسینی دره صوفی)

✍ سرور دانش



حسرت و تأسف همان مصاحبه نیمه‌تمام را هم غنیمت دانستیم و اکنون عین متن آن را تقدیم خوانندگان می‌داریم:

(بسم الله الرحمن الرحيم. اللهم وفقنا لما تحب و ترضی. من اسمم حسین و شهرتم حسینی و پدرم سیدمحمد تقی است و در «کمچ» یکی از روستاهای ولسوالی دره صوف از ولایت سمنگان افغانستان متولد شدم. پدرم کشاورز است، یک کشاورز متوسط وبل پایین‌تر از آن‌که در کودکی یتیم می‌شود و زیر نظر عمویش بزرگ می‌گردد. عموی او یک روحانی بود و سید متدین و با تقوا و خیلی محترم در میان اهالی آن منطقه. بعدهم پدرم داماد عمویش می‌شود و گویا پدرم و من زیر دست پدربزرگم که عموی پدرم بود بزرگ شده‌ایم و چون خانواده ما یک خانواده مذهبی بود طبعاً روی ما اثر گذاشت.

پس از مدتی که تقریباً در سن پانزده سالگی بودم، پدر و مادرم تصمیم گرفتند که من طلبه شوم؛ لذا مرا به مدرسه منطقه‌مان بردند و مدتی را در آن مدرسه که زیر نظر شیخ محمد نبی بود درس خواندم. آن شیخ انسان متدینی بود که در آن منطقه نفوذ داشت و مردم خیلی زیاد رویش حساب می‌کردند. بعد هم از آن مدرسه به مدرسه حسنی که نزدیک ما بود رفتم. مدرسه حسنی زیر نظر شیخ عبدالحسین معروف به آخوندزوار اداره می‌شد. به مدت دو یا سه سال دروس ابتدایی را در آنجا خواندیم، آن هم به این ترتیب که زمستان‌ها درس می‌خواندیم و در تابستان‌ها هم با پدرم کمک می‌کردم در امور کشاورزی و درو و خرمن و…

تا این‌که در اواخر سال ۱۳۴۷ تصمیم گرفتم نجف بروم. ابتدا با مادرم در میان گذاشتم، او موافقت کرد و بعد هم با پدرم صحبت کردم و با موافقت آن‌ها تصمیم گرفتم به مرکز ولایت سمنگان برای گرفتن گذرنامه بروم، آنجا رفتم و اتفاقاً مسئله‌ای پیش آمد که ما آن را به فال نیک گرفتیم و آن این بود که در آنجا صندوقی گذاشته بودند برای عرقه‌کشی. در آن صندوق برگه‌های کاغذ گذاشته بودند که بعضی‌شان سفید و روی بعضی‌هام کربلا نوشته بودند، پلیس محافظ صندوق، کاغذی را به دستم داد که روی آن کربلا نوشته بود، بسیار خوش شدم، وقتی که در خانه برگشتم و با پدر و مادرم صحبت کردم آن‌ها خوشحال شدند، ولی از آنجا که عرض کردم که ما در یک خانواده‌ای بزرگ شدیم که ریاست آن به دست پدربزرگم بود و پس از فوت او که خدا رحمت کند، پسرش که دایی ما بود به نام حاج سید حسین، رئیس خانواده بود، او تا اندازه‌ای از رفتن من راضی نبود و می‌گفت پدرت باید زیارت کربلا برود و نه تو با این سن کم.

البته من با این‌که زیارت بسیار پیش من تقدس و عظمت داشت ولی هدف اصلی من رفتن به نجف و درس خواندن بود لذا با همه مخالفت‌های آن‌ها که روی دلسوزی هم بود، اصرار ورزیدم که بعد پدرم پول مختصری هم با فروختن چند رأس بز و گاو، برایم آماده کرد که با همین پول راهی عراق شدم و به زیارت عتبات مقدسات نائل شدم و آخرین زیارت ما هم نجف اشرف بود که قبر مولا امیرالمؤمنین(ع) را زیارت کردم و بعد هم با دوستان خود که در مسافرخانه بودیم در میان گذاشتم که من در نجف می‌مانم. آن وقت تقریباً جوان هجده ساله بودم ولی دوستانم قبول نمی‌کردند و من هم اصرار می‌ورزیدم تا

شهید

شهید

شهید

شهید

شهید

حسینی در ماه حمل ۱۳۵۸ از نجف اشرف به ایران هجرت می‌کند. پیش از سفر در یک صفحه یک کتابچه، متن کوتاهی نوشته است که گویا وصیتنامه ایشان است. البته حتماً در سال‌های بعد در این وصیت نامه تجدید نظر کرده بود ولی آنچه از آن سال باقی مانده، نشان دهنده روح پاک و قدیس آن شادروان است. برخی از قسمت‌های آن را نقل می‌کنم. ایشان تحت عنوان «هجرتی به سوی خدا» در ابتدا نوشتند: «محمد(ص) با عمل خود به پیروانش دستور داد در جایی که نمی‌توانی به وظایف‌ات عمل کنی باید از آنجا هجرت نمایی و کناره گیری کنی اگر چند آنجا کنار خانه خدا یا خانه و حرم علی (ع) باشد. بنا بر این دستور رهبر در این شب با وجودم بحث می‌کنم که هلاک و فانی محض هستم مگر این‌که به سوی خدا بروم و قانون او را در باره‌ام تطبیق کنم و در صورتی که دین او مورد هجوم قرار بگیرد باید از آن با تمام قدرتم دفاع کنم. لذا از کنار حرم مولا هجرت می‌کنم می‌روم تا شاید روی او را ببینم…» بعد نوشتند: «من وصیت پر

زحمت به وصی‌ام می‌کنم که در باره من عاصی دعای خیر نماید تا شاید یک مقدار از بار سنگینم سبک گردد». شهید حسینی در این وصیتنامه‌اش نوشته: «وصی من امام خمینی است و چون بر مقام ایشان اهانت است که در باره من مورد زحمت قرار بگیرد لذا هر کس را خودش وکیل گرفت صحیح است.»

بعد هم نوشته: «و از وصیت‌هایم به دخترم زهرا این است که درس بخواند و همیشه فکر کند که چرا من نامش را زهرا انتخاب کرده‌ام…».

سپس نوشته است: «و از ملک دنیا که چیزی ندارم جز عده‌ای از وسایل خانه که بیشترش مال زینب خانم است و آنچه که از کتاب و حصه من است فروخته به طلبکارم بدهد».

در پایان نوشته است: «و اما آنچه که مردان الهی وصیت می‌کنند که من قابلیت ندارم و به بازماندگانم به ویژه زهرا وصیت می‌کنم که بین و فکر کن آیا در جامعه‌ای که معاویه و یزید حاکم باشد آیا امکان دارد انسان دین هم داشته باشد یا نه؟»

در آخر این نوشته تاریخ ۲۷ ربیع الثانی ۱۳۹۹ ثبت شده که برابر است با ۶ حمل ۱۳۵۸ خورشیدی. در همین ایام است که ایشان به ایران منتقل می‌شود و با سایر یارانش سازمان نصر افغانستان را تأسیس می‌کنند.

اکنون بعد از این مقدمه، زندگینامه مختصر آن شهید را که در سال ۱۳۶۶ نوشته بودم مطالعه می‌کنیم:

زندگی‌نامهٔ مختصر عارف بزرگوار شهید حاج سید حسین حسینی عضو شورای مرکزی سازمان نصر افغانستان وَمَنْ يَخْرُجْ مِنْ بَيْتِهِ مَهَاجِرًا إِلَى اللَّهِ وَرَسُولِهِ ثُمَّ يُدْرِكُهُ الْمَوْتُ فَقَدْ وَقَعَ أَجْرُهُ عَلَى اللَّهِ وَكَانَ اللَّهُ غَفُورًا رَحِيمًا. (نساء/۱۰۰) سخن گفتن یا نوشتن از استاد شهید حسینی برای من بسیار مشکل است، مخصوصاً در این لحظات که در سوگ و عزای او نشستهایم و فقدان او روح و روان ما را سخت تکان داده و مضطرب ساخته است و گذشته از آن، قلم و بیان من بسیار عاجزتر و ناتوان‌تر از آن است که عظمت و روح، اوج عرفان و ابعاد متکامل شخصیت برجسته و اخلاق حسنه او را ترسیم کند، چه او یک نمونه و الگو بود در تقوا و تعهد، در تعبد و خدانشاسی، در پارسایی و از خودگذری، در تفکر و بینش سالم اسلامی، در مبارزه و تلاش‌های سیاسی، اجتماعی. به هر حال او یک عالم دین بود و تربیت یافته در دامن حوزه‌های علمیه و برخاسته از جامعه مظلوم و محروم افغانستان! هدفش حاکمیت اسلام بود و تلاشش برای بهروزی و آسایش خلق خدا و به همین جهت درگذشت او ضایعه بزرگی است برای ملت مسلمان ما و ثلمه عظیمی است برای اسلام و فاجعه دردناکی است برای سازمان نصر افغانستان.

آنچه را که تحت عنوان زندگینامه ایشان می‌خوانید، بیانی است کوتاه از خود ایشان که در طی یک مصاحبه ناتمام با بخش فرهنگی سازمان ایراد فرموده بودند. این مصاحبه چند ماه پیش با ایشان ترتیب داده شده بود؛ اما هنوز دو سؤال را جواب نگفته بود که کار عاجل و فوری برای ایشان پیش آمد و اتمام و اكمال آن به وقت دیگر موکول گردید که به خاطر کارها و گرفتاری‌های فراوان ایشان، هرگز موفق به تکمیل آن نشدیدم تا آن لحظه که خبر جان‌گذاز درگذشت ایشان را شنیدیم و با یک دنیا

با شهید حسینی از نگاه عاطفی، بیش از حد صمیمی بودم. مخصوصاً در دو سه سال اخیر عمر ایشان به صورت پیوسته و هر روز باهم در تماس بودیم. گاهی در دفتر سازمان نصر در قم و گاهی در خانه‌اش و گاهی در میان موتر در سفر بین قم و تهران و یک‌بار هم در سفر تاریخی و پر معنویت حج و گاهی حتی هنگام قدم زدن در خیابان و چند بار هم در اتاقم در مدرسه ولیعصر، باهم در مسائل مختلف مربوط به فعالیت‌های سازمان و مشکلات کاری صحبت می‌کردیم.

ریاست دفتر سازمان نصر در قم در طول چندین سال به عهده استاد عرفانی بود ولی ایشان همراه با استاد مزاری در سال ۱۳۶۵ به داخل کشور رفتند و لذا در کنار مسئولیت فرهنگی و مدیریت مجله «پیام مستضعفین» مسئولیت دفتر قم نیز به عهده من گذاشته شده بود و شهید حسینی مسئولیت دفتر سازمان در تهران و همچنین در سال ۱۳۶۶ مسئولیت سیاسی سازمان در خارج و نمایندگی از سازمان در شورای ائتلاف را به عهده داشت و به همین جهت ارتباط کاری ما هم خیلی زیاد شده بود. این روابط باعث شد که از نزدیک با اخلاقیات عالی معنوی و شخصیت براننده فکری و سیاسی ایشان، آشنا شوم. به همین جهت فقدان ایشان در یک حادثه دردناک ترافیکی، بیش از حد مرا متأثر ساخت و تا مدتی حتی در خواب ناراحتی داشتم‌ام و اشک ریختم‌ام. تا آن زمان شهید حسینی دومین شخص در زندگی من بود که در فقدانش زارزار و بی‌اختیار گریسته بودم. یک دوست بسیار صمیمی و یک شخصیت بسیار پاک‌دل، پاک‌نفس، ارزش‌مدار و پایبند به اهداف و آرمان‌های مشترک را از دست داده بودم. برخی از خصوصیات اخلاقی و فکری ایشان را سه

سال بعدتر (۱۳۶۹) در یک مقاله دیگر در «هفته‌نامه وحدت» چاپ کردم. اما متنی را که به عنوان زندگینامه ایشان در ذیل این نوشته مطالعه می‌کنید، داستان دیگر دارد. ایشان به تاریخ ۱۲ میزان ۱۳۶۶ به شهادت رسید.

از همان لحظه همه دوستان از من انتظار داشتند که با توجه به آشنایی بیشتر با ایشان و هم مسئولیت بخش فرهنگی سازمان، متنی را هم به عنوان زندگی‌نامه و هم گرمی‌داشت از ایشان تهیه کنم تا در روز مراسم تشییع و یا فاتحه ایشان نشر شود. در آن هنگام یادم آمد که مدتی پیش یک مصاحبه ناتمام با ایشان را به منظور نشر در «پیام مستضعفین» ثبت کرده بودم و خلاصه‌ای از بیوگرافی ایشان را پرسیده بودم. داستان مصاحبه هم بدین قرار بود که در دفتر سازمان نصر در قم این مصاحبه را آغاز کردیم و دو یا سه سؤال را مطرح کرده بودم که از تهران تلفنی خبر دادند که تا چند ساعت دیگر یک جلسه مهم برگزار می‌شود و ایشان باید اشتراک کند. مصاحبه را ناتمام به وقت دیگر موکول کردیم تا ایشان بتوانند در آن جلسه اشتراک کند. در فرادای روز شهادت ایشان آن نوار مصاحبه را پیدا کردم و مطالبی را که در نوار ثبت شده بود، پیاده و تدوین کردم و سپس در همان روزها به نام بخش فرهنگی سازمان نصر به صورت یک جزوه با تیراژ خیلی محدود نشر شد و در مراسم فاتحه که در مسجد اعظم قم از طرف سازمان نصر برگزار شد، هم خودم متن آن را قرائت کردم و بعدها خلاصه آن در مجله حبل‌الله هم نشر گردید.

بعد از شهادت ایشان در آن سال‌ها در نظر داشتم که در مجله «پیام مستضعفین» یک ویژه‌نامه‌ای را به معرفی شخصیت و اندیشه ایشان اختصاص بدهیم و نشر کنیم که مطالب زیادی را هم تهیه و تدوین کرده بودم به شمول چندین مقاله و یک زندگی‌نامه مفصل‌تر و چندین مصاحبه و گفتگو با برادر و بستگان و دوستان آن شهید که متأسفانه در آن سال‌ها فرصت چاپ و نشر آن ویژه‌نامه فراهم نشد و برخی از مطالب آن هنوز هم نردم موجود است.

شهید حسینی از مجموعه ده تن اعضای شورای مرکزی

سازمان نصر افغانستان، از حلقه خاص جناح استاد مزاری و از همفکران ایشان بود و اولین فردی بود که از این مجموعه رخ در نقاب خاک کشید و به لقای حق شتافت. اکنون که از آن روز سی‌وشش سال سپری می‌شود، خاطرات شیرین مصاحبت و همراهی و همکاری با آن شخصیت دوست‌داشتنی و مبارز و فداکار هنوز هم برای من مایه افتخار است و هنوز هم یاد آن صمیمیت‌ها و معنویت‌ها و پاکی‌ها به من انگیزه و نیرو می‌بخشد و افتخار می‌کنم که در مسیر مبارزات سیاسی و فرهنگی با چنین اشخاص پاک و اخلاقمدار، همراه و هم‌سفر بوده‌ام. اکنون بعد از سپری شدن سال‌های طولانی از شهادت ایشان، به روان پاک آن سید بزرگوار که یکپارچه پاکی و عرفان و خلوص بود، درود می‌فرستم و برایش بهشت برین آرزو می‌کنم و امیدوارم با بازنشر این نوشته کوتاه بتوانم گوشه‌ای از حق زیادی را که آن شهید بر من دارد، ادا کرده باشم.

از آن سید بزرگوار چند ورق از نوشته‌ها و خاطرات ایشان به خط خودشان مخصوصاً از سفر ایشان به افغانستان و مناطق دره صوف و شولگر در سال ۱۳۶۲ نیز نردم موجود بود که در آینده اگر فرصت یار شد به مناسبت دیگر آن‌ها را نشر خواهیم کرد. اما حفیم آمد که اگر از میان آن‌ها به یک مطلب اشاره نکنم، شهید حسین

شخصیت انسانی و فرهنگی دولت آبادی

(متن سخنرانی استاد سرور دانش در مراسم گرامیداشت از مقام فرهنگی و پژوهشی زنده‌یاد بصیر احمد دولت آبادی)



ارزیابی آثار ماندگار او کار و دقت بیشتر می‌طلبید که در فرصت دیگر باید انجام شود. در اینجا و متناسب با نشست یادبود و گرامیداشت، چند نکته کوتاه را درباره شخصیت دولت‌آبادی یادآوری می‌کنم:

۱. دولت‌آبادی به خاطر جبر زمان موفق به تحصیلات آکادمیک نشده بود، ولی در درک مطلب و آموختن و پژوهش، استعداد بسیار عالی داشت. خود را به‌آسانی با افکار نو انطباق می‌داد و اشتباهات خود را تصحیح می‌کرد. در سال‌هایی که کار او در «جبل‌الله» خاتمه یافته بود و در مرکز فرهنگی نویسندگان باهم کار می‌کردیم، فرصتی پیش آمد که در یک دوره آموزشی کوتاه مدت خبرنگاری در شهر قم باهم اشتراک کنیم. در این دوره آموزشی بسیار کوتاه و فشرده، مفردات درسی یک دوره معادل لیسانس را از استادان متخصص این رشته در سه ماه آموختیم. در یکی از روزها به شوخی با من گفت: «ها و شما که زورنالیزم نخوانده این کارهای بزرگ را کرده‌ایم، اگر این معلومات آکادمیک را پانزده سال پیش می‌داشتیم، دنیا را چیه می‌کردیم.»

...ادامه در صفحه ۱۳

۴. فرهنگ سیاست را انسانی می‌سازد. فرهنگ به چهره خشک سیاست، لطافت و معنویت می‌بخشد. ۵. نسبت فرهنگ با یک جنبش سیاسی اوج تعامل نزدیک فرهنگ و سیاست را نشان می‌دهد. هیچ جنبش سیاسی به پیروزی و کامیابی نرسیده مگر اینکه از پشتوانه محکم و متین فرهنگی برخوردار بوده است. از همین رو فرهنگ و رسانه در مبارزات سیاسی شهید مزاری نقش بسیار برجسته و در عین حال متقابل داشته است. از یکسو رهبری سیاسی شهید مزاری با ارجحیاری به فرهنگ و فرهنگیان، به فرهنگ و امور فرهنگی تحرک، بالندگی و پویایی بخشید و از سوی دیگر موج فعالیت‌های فرهنگی و نشراتی و خیزش قلمی و فکری فرهنگیان ما از عوامل مهم معرفی نهضت شهید مزاری و باعث پویایی و پابندی آن شد. یکی از کسانی که در این رابطه این تعامل مثبت را به خوبی تبلور بخشید، شادروان استاد بصیر احمد دولت‌آبادی بود.

دوم - شخصیت فرهنگی و انسانی دولت‌آبادی و واکاوی شخصیت فرهنگی و انسانی دولت‌آبادی و

فرصت بیشتری می‌طلبید که در صورت امکان در آینده به آن‌ها خواهیم پرداخت.

اول - نسبت بین فرهنگ و سیاست

برای فرهنگ بیش از دو صد تعریف ذکر شده، اما هر کس از یک زاویه خاصی به تعریف فرهنگ پرداخته است. آنچه مسلم است، جدا از تعریف‌های علمی و آکادمیک، فرهنگ از نگاه مصداق، همه شاخه‌های علوم، مکتب‌ها و اندیشه‌های فلسفی و دینی و همچنین تکنالوژی، هنر، ادبیات، باورها، ارزش‌ها، هنجارها و حتی عادات، سنن و رسم و رواج‌ها و کیفیت زندگی را شامل می‌شود. اگر در پهلوی فرهنگ، تمدن را هم اضافه کنیم، باید بگوییم که ماندگاری همه جوامع بشری و میزان قوت و ضعف آن‌ها، با مطالعه فرهنگ و تمدن به‌جامانده از آن‌ها ارزیابی می‌شود و حتی سلسله‌های حاکمان و زمامداران همه جوامع بشری با فرهنگ و تمدن خلق شده در زمانه آنان سنجش می‌شود. یکی از مصداق براننده فرهنگ در جوامع دیروز و امروز، فعالیت‌های پژوهشی و نشراتی است. در کنار نهادهای رسمی معارف و تحصیلات عالی در کشورها، پژوهشگاه‌ها، مراکز تولید فکر، بنگاه‌های نشراتی و نهادهای تولید فیلم، مراکز بزرگ فرهنگی محسوب می‌شوند. رسانه در دنیای امروز و حتی دیروز، غول فرهنگی جامعه بشری بوده و فردا و فرداها همچنین خواهد بود. کسانی که کار رسانه‌ای و نشراتی می‌کنند، در حقیقت خداوندان فرهنگ و آفریدگاران فرهنگ سیاسی یا سیاست فرهنگی هستند. در نسبت بین فرهنگ و سیاست چند نکته مسلم است: ۱. فرهنگ و سیاست انفکاک ناپذیرند. فرهنگ چهره فکری و معنوی سیاست است و در مقابل، سیاست هم اعمال قدرت است برای تحقق ایده‌های فکری و فرهنگی. به بیان دیگر فرهنگ به‌طور غالب، زبان سیاست است و سیاست هم تطبیق کننده و گسترش‌دهنده بایدها و نایدها و خواسته‌ها و مطالبات فرهنگی. ۲. در طول تاریخ سیاست نیازمند فرهنگ بوده، اما فرهنگ نیازی به سیاست نداشته است. همه انقلاب‌های سیاسی به انقلاب فرهنگی نیاز داشته‌اند. ۳. سیاست روند مسلط ولی ناپایدار است؛ اما فرهنگ یک روند پایا و مانای اجتماعی است و اگر سیاست هم بتواند پایدار و پاینده شود باید چهره فرهنگی و تمدنی به خود بگیرد.

شهید سید حسین حسینی، بزرگ‌مردی پاک‌دل و پارسا

(به مناسبت سی و ششمین سال شهادت شهید سید حسین حسینی دره صوفی)

سرور دانش

ادامه از صفحه ۱۱

و تشکل بیشتر سازمان نصر، بی‌دریغ تلاش می‌نمود و خود در این راستا از هرگونه تکروری، خودمحوری، قدرت‌طلبی، ریاست‌طلبی، انحصارطلبی، ماده پرستی، باندبازی، جناح سازی، تفرقه‌اندازی و غیره مبرا بود و اعتقاد کامل داشت که یک حزب و یک سازمان نباید برای انسان «بت» شود و موجب تعصب کورکورانه گردد و همیشه می‌گفت سازمان نصر برای ما یک وسیله‌ای است که از طریق آن بتوانیم نیروها را متشکل کنیم و علیه دشمن بجنگیم و خط اصیل اسلام را تقویت کنیم.

همچنین در آخرین مصاحبه‌اش با رادیو بی‌بی‌سی که چند روز پیش از شهادتش پخش گردید گفت: «ما با همه احزاب اسلامی که در افغانستان علیه روسیه، صادفانه می‌جنگند و هیچ‌گونه وابستگی به هیچ‌یک از بلوک‌های شرق و غرب ندارد، با آن‌ها همکاری صادقانه داریم». همچنین گفت: «سازمان نصر یک سازمان اسلامی است و عقیده اسلامی و آرمان اسلامی دارد. در این سازمان هم شیعه هست و هم سنی و ما اسلام برای ما اولویت دارد و برای ما مسئله نژاد و ملیت و منطقه مطرح نیست و اگر هم مطرح باشد اول کل افغانستان مطرح است و بعد کل جهان اسلام و مستضعفین مطرح است.»

شهید حسینی در راستای تحقق این اهداف بود که از طرف سازمان مأموریت یافته بود که در رأس یک هیئتی مرکب از تنی چند از علما و مسئولین سازمان، دفاتر سازمان را بازرسی و نسبت به امور مجاهدین هماهنگی بیشتری ایجاد کند و به همین جهت عازم مشهد گردید و از آنجا عازم تربت‌جام تا مسائل نوار مرزی و مشکلات مجاهدین و پایگاه سازمان نصر در هرات را بررسی نماید، اما باکمال تأسف در یک حادثه دردناک رانندگی به تاریخ ۱۳۶۶/۱۲/۷ به شهادت رسید و در حالی که هنوز سی‌وهفت سال از عمر پر بارش را سپری نکرده بود. چهار کودک خردسالش را یتیم ساخت و ما را به سوگ جان‌گدازش، در غم نشاند و خود به لقاء معشوق حقیقی‌اش شتافت. روحش شاد و راهش پر رهرو باد.

بخش فرهنگی سازمان نصر افغانستان

۱۳۶۶/۱۲/۷

همین بینش و منش بود که وارد مبارزات سیاسی گردید و از دوره‌ای که در نجف مشغول تحصیل بود، به این خط پیوست و با وقوع کودتای کمونیست‌ها در افغانستان و پیروزی انقلاب اسلامی در ایران به رهبری امام خمینی، او به ایران آمد و در سال ۱۳۵۸ با همکاری سایر برادران و دوستان هم‌رزمش سازمان نصر افغانستان را تشکیل دادند و بدین ترتیب او از مؤسسين و بنیان‌گذاران اولیه سازمان بود و شب و روز در پیشبرد کارهای انقلاب تلاش می‌نمود و در همه موارد و زمینه‌ها از خدا کمک و هدایت می‌خواست و همیشه این مطلب را می‌گفت که ما که این راه را انتخاب کرده‌ایم، راه خدا و برای خدا می‌دانیم و هرچند که هیچ‌وقت صد در صد خود را کامل نمی‌دانیم و صد در صد هم به پیروزی امید نداریم؛ اما این وظیفه را ادامه خواهیم داد تا هر جا که توان داشته باشیم.

در سال ۱۳۵۹ از طرف سازمان نصر افغانستان مأموریت یافت که برای رفع مشکلات انقلاب و نظم و انتظام امور جبهات و مجاهدین، به افغانستان برود. به مدت یک سال در جبهات نبرد به سر برد و در سال ۱۳۶۰ دوباره به ایران بازگشت و کارها را پی گرفت و در اواخر سال ۱۳۶۱ بار دیگر به افغانستان رفت و به مدت دو سال کامل مشغول تبلیغ و ارشاد و توجیه و هدایت مردم و مجاهدین در سنگرها بود و چند ماه را سلاح بدوش در خط مقدم جبهات نبرد، مشغول پیکار بر ضد روس‌ها و دشمنان انقلاب اسلامی بود و در سال ۱۳۶۳ باز هم برای پیگیری کارها به ایران برگشت.

علاوه بر مسافرت‌ها، در هر مقطعی مشغول انجام یک یا چند وظیفه مهم در سازمان بود، از مسئولیت دفتر سازمان نصر در قم گرفته تا مسئولیت دفتر سازمان در تهران و مسئولیت کل تدارکات و امور مالی سازمان و مسئولیت روابط عمومی سازمان و اخیراً هم به عنوان مسئول سیاسی و سخنگوی سازمان در خارج کشور و نماینده سازمان در شورای ائتلاف اسلامی، انجام وظیفه می‌کرد و باهمت تمام سعی می‌ورزید در صفوف جنبش اسلامی افغانستان، وحدت و هماهنگی ایجاد نماید و به همین جهت به ائتلاف هشتگانه اهمیت بسیار قائل بود و همچنین در جهت انسجام

بزند، در جهنم افتاده و هرچند که الآن روز قیامت و روز حساب نیست ولی الآن ما گویا به فرموده امام در متن جهنم هستیم ولی اگر بخواهیم از این صراط حرکت کنیم، حضاری دور ما را گرفته که در جهنم نمی‌افتیم و از جهنم عبور کرده به بهشت می‌رسیم و اگر بخواهیم عقب‌گرد کنیم، به چپ یا راست منحرف شویم، سقوط خواهیم کرد، چون جریان عالم، یک جریان سیر و تحرک هست، حالت توقف سبب می‌شود که ما را از سر راه برداشته و به زباله‌دان بیندازد و اگر به چپ یا راست حرکت کنیم باز هم به جهنم می‌افتیم ولی اگر یک حرکت مستقیم داشته باشیم به مقصود می‌رسیم. این حرف‌ها نفس کلام امام نیست، ولی چیزی است که امام بارها به شاگردان خود و به مردم می‌فرمودند. این نصیحت‌ها را امام می‌کرد و ما هم می‌دیدیم که امام آن چیزی را می‌گوید واقعا به آن عمل می‌کند یعنی که امام در حد توان یک انسان غیر معصوم، خدا را شناخته، پیامبر خدا را شناخته، قانون خدا را شناخته، جامعه و خصلت‌های انسانی را شناخته و خودش به سوی خدا، مستقیم حرکت کرده و مردم را نیز به آن سو دعوت کرده و در جریان مبارزات هم هیچ‌وجه نلغزیده است.

این خاطراتی بود که از اشعه امام و لطف‌های آقا مصطفی و سایر دوستان داشتیم و هم از تشکیلات خودمان که برادر عزیز ما آقای عرفانی جزء آن بود و همچنین شیخ عبدالحسین اخلاقی که در جبهه متحد بود و امیدوار هستم که خداوند او را اگر زنده است هر چه زودتر آزاد کند وگرنه خداوند روحش را شاد نماید، ما یک جمعی خیلی صمیمی و دوستانه بودیم و در آنجا کار می‌کردیم و بعد ما از نجف با برادران ما در قم و در کابل و در سوریه و باقی جاها ارتباط گفتیم و این ارتباط ما بود که سبب شد وقتی که در سال ۵۸ یک زمینه آزاد کار تشکیلاتی در ایران به وجود آمد آن مجموعه - همان‌طوری که در مقدمه مرام‌نامه سازمان آمده است - دورهم جمع شدند و سازمان نصر را تشکیل دادیم.

متأسفانه سخنان شهید حسینی در اینجا قطع گردید و دنباله صحبت در مصاحبه ناتمام ماند. شهید حسینی با

بسم الله الرحمن الرحيم
حضار گرامی، اعضای محترم کابینه، وکلای محترم، استادان، علما، جوانان، فرهنگیان، نویسندگان، مهمانان عالی‌قدر، خانم‌ها و آقایان!
السلام علیکم و رحمت الله و برکاته.

مقدم شما را در محفل گرامیداشت از مقام فرهنگی و پژوهشی زنده‌یاد استاد بصیر احمد دولت‌آبادی گرامی می‌داریم و به روان تابناک آن مرحوم درود می‌فرستیم. بصیر احمد دولت‌آبادی نویسنده آرمان‌گرا و پرکاری بود که فقدان ایشان هرگز برای جامعه و مردم ما قابل جبران نیست. شادروان دولت‌آبادی حق بزرگی بر همه ما دارد، هم از نگاه تلاش‌ها، فداکاری‌ها و آثار بزرگی که او برای مردم و جامعه فرهنگی ما خلق کرد و هم از نگاه رابطه صمیمی و دوستانه‌ای که برای سالیان متمادی ما را به همدیگر پیوند می‌داد. از این رو لازم بود که در اولین فرصت از فرهنگیان و دوستان دولت‌آبادی دعوت کنیم تا در مراسم دوستانه فرهنگی، از مقام فرهنگی و پژوهشی استاد بصیر احمد دولت‌آبادی تجلیل کنند.

من به سهم خود از همکارانم در بنیاد اندیشه و همچنین از دانشگاه این‌سینا و دانشگاه گوهرشاد و به خصوص از جناب استاد داکتر احمدی و داکتر صالحی تشکر می‌کنم که در برگزاری این مراسم سهم گرفتند. جناب استاد داکتر احمدی از دوستان نزدیک مرحوم دولت‌آبادی بودند که همراه با یک جمع صمیمی و پرتلاش، سال‌های سال در کنار هم بودند و این‌جانب هم شرف خدمت‌گزاری به این جمع فرهیخته را داشتم. لازم می‌بینم که در این محفل فرهنگی از یکی دیگر از دوستان فرهنگی خود نیز یاد کنم: مرحوم شادروان حسین شفایی نویسنده پرکار و پرتلاشی که واقعا شمع این جمع و بازوی پرتوان همه ما بودند. به روان همه این یاران سفر کرده درود می‌فرستم و برای آنان فردوس برین آرزو می‌کنم. حضار گرامی!

موضوعات مهم را سخنرانان بعدی تعقیب خواهند کرد و از بیانات همه‌شان بهره خواهیم برد؛ مخصوصا برادر گرامی‌ام جناب داکتر احمدی که سکان‌دار اندیشه و سخن هستند. من امروز خیلی کوتاه صحبت می‌کنم. در سه بخش مطالب مختصری را فهرست کرده‌ام که با شما در میان می‌گذارم. شکافتن و تحلیل مفصل‌تر هر سه بخش

سوابق زندگی و پیشینه مبارزاتی استاد قربان علی عرفانی

(برگرفته از متن مصاحبه استاد عرفانی در مجله پیام مستضعفین)

تهیه و تنظیم: سرور دانش



داشت و از موقعیت مکانی خوبی هم برخوردار بود. در حدود دوازده یا سیزده اتاق داشت با یک سالن بزرگ و حیاط بزرگ. اتاق‌ها در اطراف حیاط ساخته شده بودند و در وسط حیاط حوض آبی قرار داشت. این مدرسه نسبتاً

...ادامه در صفحه ۱۴

همین جلسه بود. در این جلسه استاد عرفانی به عنوان استاد دعوت شده بود و اصول اولیهٔ سخن گفتن و نوشتن را آموزش می‌داد. ایشان در سن جوانی بود و اخلاق و ادب و نحوهٔ گفتار و رفتار ایشان از همان زمان‌ها ستودنی بود و یک الگو برای جوانان.

موضوع مهم دیگر که استاد عرفانی در این مصاحبه از آن یاد می‌کند و کمی در باره آن باید توضیح بدهم وضعیت افغانی‌ها یعنی هزاره‌ها در آن سال‌ها در نجف است که جنب و جوش خاصی پیدا کرده بودند. هزاره‌ها اعم از طلاب و علما و کسبه و کارگران در محله‌ای از نجف که به نام «جدیده» یاد می‌شد و در حاشیهٔ مرکز شهر نجف قرار داشت، زندگی می‌کردند. این منطقه عرب‌نشین و محلهٔ فقیرنشین بود. هزاره‌ها و عرب‌ها رابطه بسیار نیک داشتند و در طول آن سال‌ها هرگز موردی را ندیدم که بین افغانی‌ها و عرب‌ها کدام درگیری یا برخوردهای توهین‌آمیز نسبت به همدیگر رخ داده باشد. همسایه‌های دیوار به دیوار بودند و تعداد زیادی از هزاره‌ها در این محله خانه خریده بودند.

هزاره‌ها در جدیده سه مسجد به نام‌های مسجد سید عوض، مسجد وسط و مسجد حاجی ابراهیم و یک حسینیه داشتند به نام حسینیهٔ سجاده که در جریان سفر شهید بلخی به نجف تأسیس شده بود و همچنین در همین محله سه مدرسهٔ دینی داشتند به نام‌های مدرسه سید عوض، مدرسه شیخ چمن اخلاقی و مدرسه مدرس که به نام مرحوم علامه محمدعلی مدرس معروف به مدرس افغانی نامیده شده بود. این مدرسه حسب‌الامر آیت‌الله العظمی سید ابوالقاسم خویی و با تولیت آیت‌الله محمدعلی مدرس افغانی در سال ۱۳۸۹ ه‍.ق برابر با ۱۳۴۸ ه‍.ش و ۱۹۶۹ م تأسیس شده بود.

در میان مدارس مذکور، مدرسهٔ مدرس جایگاه خاصی

مقدمه:

این مصاحبه را من به عنوان مدیر مسئول مجلهٔ «پیام مستضعفین» با شادروان استاد عرفانی انجام داده بودم که واقعاً مصاحبهٔ استثنایی و جامع است. هدف اصلی من در این مصاحبه سه چیز بود: یکی بیوگرافی و سوابق مبارزاتی استاد قربان علی عرفانی یکه‌ولنگی؛ چون ایشان یکی از پیشگامان مبارزات سیاسی مردم ما بودند و باید این سوابق در جایی ثبت می‌شد؛ لذا سوابق زندگی ایشان با این تفصیل که این‌جا آمده در هیچ جای دیگر ثبت نشده است. دوم شرح تأسیس سازمان نصر افغانستان و سوم شرح تأسیس و شکل‌گیری حزب وحدت اسلامی افغانستان. در این دو مورد هم استاد عرفانی از مؤسسان این جریان‌ها بودند و از نزدیک در جریان همهٔ تحولات قرار داشتند. البته این مصاحبه در سه قسمت تنظیم شده بود که در این‌جا تنها بخشی از قسمت اول را که در باره سوابق مبارزاتی خود استاد است نقل می‌کنیم و قسمت‌های دیگر آن را می‌توانید در شماره‌های ۷۱ و ۷۲ مجله «پیام مستضعفین» در سال ۱۳۶۸ تحت عنوان: (مصاحبه با سنگرداران انقلاب؛ عرفانی) مطالعه کنید.

در این مصاحبه استاد عرفانی از نشست‌های فرهنگی و فعالیت‌های سیاسی خود در نجف اشرف و اوضاع و احوال هزاره‌های مقیم عراق در آن زمان و برخی از رویدادهای فرهنگی و اجتماعی یاد می‌کند. خوشبختانه اولین آشنایی من با استاد عرفانی هم در یکی از همین نوع جلسات تمرین سخنرانی و نویسندگی بود. شاید سال ۱۳۵۳ یا ۱۳۵۴ بود. من یک طلبهٔ مبتدی بودم. جمعی از طلاب و علمای بزرگتر از من از منطقهٔ اشترلی که در نجف مشغول تحصیل بودند، این جلسه را ترتیب داده بودند، ولی اولین مرحلهٔ ورود من در این نوع کارهای فرهنگی جمعی از

شخصیت انسانی و فرهنگی دولت‌آبادی

(متن سخنرانی استاد سرور دانش در مراسم گرامیداشت از مقام فرهنگی و پژوهشی زنده‌یاد بصیر احمد دولت‌آبادی)

ادامه از صفحه ۱۲

هرچند که تولیدات فرهنگی این گروه بسیار اندک است. همچنین در زمان حاضر، ما شاهد ظهور گستردهٔ نهادهای تحصیلات عالی خصوصی هستیم که واقعاً با همه مشکلاتی که دارند، زمینه و فرصت‌های مناسب آموزشی و تحصیلی را فراهم کرده‌اند، در حالی که در گذشته چنین زمینه‌ای برای مردم ما فراهم نبود. از این جهت باید گفت که واقعاً در زمینهٔ معارف و تحصیلات عالی یک تغییر بنیادی را شاهد هستیم که آیندهٔ بسیار روشنی را برای مردم ما نوید می‌دهد.

۴. تفاوت عمدهٔ دیگر بین امروز و دیروز، سهولت دستیابی به منابع مطالعاتی و پژوهشی است و همچنین سهولت ارتباطات و سهولت نشر و آرشیف و دیجیتال سازی اسناد که تهیه و دسترسی را برای همگان با سهولت و سرعت فراهم ساخته است، در حالی که در گذشته این امکانات فراهم نبود و فرهنگیان و نویسندگان و پژوهشگران ما با مشکلات طاقت‌فرسایی مواجه بودند.

اما با همهٔ این تفاوت‌ها بین دیروز و امروز، باید گفت در گذشته به تناسب امکانات، تولید محصولات فرهنگی و نشراتی از نگاه کمیت و کیفیت بسیار قابل توجه بود و ما شاهد انبوهی از فعالیت‌های پژوهشی و فرهنگی و ادبی بودیم، ولی امروز با توجه به انتظاراتی که وجود دارد و متناسب با شرایط و امکانات موجود، تولید اندیشه و محصولات فرهنگی باز هم از نگاه کمیت و کیفیت کاهش یافته است.

دلیل عمدهٔ این وضعیت کمبود نیرو و امکانات نیست، بلکه فرو خفتن انگیزه‌ها و آرمان‌گرایی‌ها است. نسل امروز از فعالیت‌های منسجم و متشکل سازمانی و حزبی فاصله یافته و اهداف بلند سیاسی کمتر مورد توجه آنان قرار می‌گیرد. احزاب سیاسی هم نتوانسته‌اند پویایی دیروز را داشته باشند و به نسل جوان امید و آرمان و انگیزه نو خلق کنند؛ بنابراین ما در شرایط کنونی به یک حرکت سیاسی و فرهنگی عمیق‌تر نیاز داریم تا از نو سیاست‌ها و اهداف سیاسی را تعریف کند و نیروهای فرهنگی را متشکل گرداند.

حضار گرامی!

در پایان، مطلب دیگری را که باید یادآوری کنم در مورد آثار به جا مانده از دولت‌آبادی است. باید همگی کوشش کنیم اکنون که او در میان ما نیست، در مورد نشر یا بازنشر آثار ایشان اقدام کنیم. در این رابطه بنیاد اندیشه آمادگی کامل دارد برای تنظیم و نشر مجموعه آثار شادروان بصیر احمد دولت‌آبادی. از خانواده و همهٔ دوستان آن مرحوم تقاضا دارم که اگر تصمیم دیگری نداشته باشند، این آثار را در اختیار ما قرار دهند تا به صورت مناسب، به تنظیم مجدد و نشر و چاپ آن‌ها اقدام کنیم.

تشکر از توجه شما

السلام علیکم و رحمت الله و برکاته.

او بگوییم که دولت‌آبادی عزیز! با روحی آرام بیارم، زیرا زحمات طاقت‌فرسایت به هدر نرفته و اکنون یک موجی از نور آگاهی و بیداری در میان هم‌نسلان و نسل‌های بعدی ایجاد شده که برای همیشه آسمان زندگی مردم را روشن نگه خواهد داشت.

البته باید اضافه کنم که شخصیت هیچ‌کسی کامل و نقد‌ناپذیر نیست. شخصیت مرحوم دولت‌آبادی و مخصوصاً نوشته‌ها و آثار ایشان نیز پوش نوارها و ضعف‌های خود را دارد. مخصوصاً با توجه به دورهٔ طولانی مدت مهاجرت و شرایط زمانی‌ای که او قرار داشت؛ یعنی سه دهه شصت، هفتاد و هشتاد خورشیدی که یکی از پیچیده‌ترین و دشوارترین و پرمخاطره‌ترین دوره‌های تاریخ سیاسی افغانستان است. اکنون که ما در مقام گرامیداشت از مقام فرهنگی ایشان هستیم، من به خود اجازه نمی‌دهم که از پوش نوارها سخن بگویم. نقد و بررسی آثار ایشان را به زمان دیگر و به دوستان دیگر می‌گذارم.

سوم- وضعیت امروز فرهنگ و فرهنگیان

مناسب است که به مناسبت بزرگداشت از مقام فرهنگی و پژوهشی دولت‌آبادی، مکشی کنیم در مورد وضعیت امروز فرهنگ و فرهنگیان جامعه خود. شرایط زمان می‌طلبد که دوستان همت کنند و وضعیت امروز را به نقد و بررسی بگیرند. ما در وضعیت حساسی قرار داریم که بیش از هر زمان دیگر به تلاش فکری و فرهنگی نیاز داریم. من در این رابطه برداشت خود را به صورت چند نکتهٔ بسیار کوتاه یادآوری می‌کنم.

۱. در گذشته‌ها عناصر فرهنگی و امکانات کار فرهنگی ضعیف بود، ولی انگیزه‌ها نیرومند و تلاش‌ها مضاعف و فوق تصور و توانایی بود؛ اما امروز برعکس است. امروز انگیزه‌ها مرده و چراغ آرمان‌گرایی خاموش شده است و اهدافی انبوهی اکثر افراد در حد دست یافتن به نیازها و معیشت روزمره زندگی خلاصه شده است.

۲. در گذشته یک بخش مهم کار فرهنگی را احزاب سیاسی انجام می‌دادند، ولی امروز احزاب از فرهنگ و کار فرهنگی تهی شده‌اند. به عنوان مثال در گذشته حزب وحدت در داخل و خارج کشور طایفه‌دار حرکت فرهنگی بود و دهه‌ها نشریه را منتشر می‌کرد و دهه‌ها انجمن فرهنگی را تأسیس کرده یا حمایت می‌کرد و بسیاری از نویسندگان و فرهنگیان آن زمان به‌طور مستقیم یا غیر مستقیم تحت تأثیر این حرکت بودند و حتی در سایه همین حرکت، تشویق شدند و رشد کردند و به چهره‌های بزرگی تبدیل شدند.

۳. از سوی دیگر امروز برعکس گذشته ما شاهد ظهور توانایی‌های علمی و چهره‌های برجستهٔ آکادمیک هستیم. در سال‌های دههٔ شصت خورشیدی در جامعهٔ هزاره، به‌اندازهٔ انگلستان دست، فارغ‌التحصیل دانشگاهی نداشتیم، ولی امروز خوشبختانه این گروه به هزاران نفر می‌رسند؛

بود و سراج مجلهٔ مرکز فرهنگی نویسندگان افغانستان و هفته‌نامهٔ وحدت نشریهٔ حزب وحدت اسلامی افغانستان در خارج از کشور.

در میان این سه نشریه باید اضافه کرد که ماهنامه حبل‌الله از شماره اول تا آخرین شماره آن یعنی شماره ۱۲۳ از الف تا یای این مجله، به عنوان ده سال کار منظم و سنگین نشراتی، محصول زحمات شبانه‌روزی بصیر احمد است. در کنار سایر پرسنل اداری و فنیکی مجله، مدیریت و مسئولیت کامل تمام محتوای این مجله به عهده بصیر احمد بود که در خود مجله از ایشان به نام مستعار محمد یوسف سمیع یاد شده است. گفتنی است شماره نخست این مجله در جواز سال ۱۳۶۳ نشر شد و آخرین شمارهٔ آن یعنی شماره ۱۲۳ در ماه اسد ۱۳۷۴ بعد از شهادت استاد مزاری به چاپ رسید. این آخرین شماره به صورت فوق‌العاده به عکس‌های ویژه از استاد مزاری اختصاص یافته بود.

لازم می‌بینم در اینجا به شما دوستان گرامی یک خبر خوش را هم اعلام کنم و آن اینکه دوره کامل این سه نشریه، یعنی حبل‌الله و سراج و هفته‌نامهٔ وحدت و همچنین نشریات پیام مستضعفین و پیام مهاجر و چندین نشریهٔ دیگر دوره مهاجرت را که در طول آن سال‌ها جمع‌آوری و آرشیف کرده بودم، در این اواخر به کمک دوستانم در بنیاد اندیشه همهٔ آن‌ها را به صورت دیجیتالی در مرکز معلومات افغانستان در پوهنتون کابل اسکن کردیم که اکنون هم از خطر نابودی نجات یافته و هم برای استفاده در دسترس همگان قرار گرفته است. کوشش می‌کنیم سایر نشریات و آثار دورهٔ جهاد را نیز به همین ترتیب تنظیم کرده و مورد استفاده عمومی قرار دهیم.

به‌طورکلی باید گفت فقدان دولت‌آبادی ضایعهٔ جبران‌ناپذیر برای همهٔ ما است. همان‌طور که قبلاً هم گفته‌ام او چریک فدائکار سازمان نصر و یک سرباز شجاع و قلم‌به‌دست استاد مزاری و راوی رنج و محنت توده‌ها و یکی از احیایران هویت تاریخی و فرهنگی مردمش بود. ما باهم حداقل تا زمانی که ایشان راهی دیار غربت و مهاجرت شد، بیش از بیست سال باهم بودیم و از حبل‌الله و پیام مستضعفین گرفته تا هفته‌نامهٔ وحدت، سراج، صراط و مرکز فرهنگی نویسندگان و دنیای نشر و پژوهش، باهم زیستیم و باهم اندیشیدیم و باهم نوشتیم و نشر کردیم. بخش عمدهٔ رونق کار فرهنگی و نشراتی در دورهٔ جهاد و بعد از آن محصول تلاش‌ها و فداکاری‌های افراد نادری چون دولت‌آبادی است که بدون کمترین توقع و با بیش‌ترین تلاش و فداکاری و از روی ایمان و باور و سوز و خلوص، از وقت و فکر و جان خود مایه گذاشتند و در کنار رهبری سیاسی استاد مزاری و یارانش، یک نهضت عظیم بیدارگری و احیای هویت را شکل دادند. اکنون که دیگر او در میان ما نیست، باجرئت می‌توانیم خطاب به

واقعاً فرهنگیان آن دورهٔ ما و از آن جمله دولت‌آبادی مانند نهال‌های خودروبی بودند که در میان سنگلاخ‌ها و صخره‌های خشک و خشن رویده و به درخت‌های تنومند و پرشاخ و برگ تبدیل شدند و به گفتهٔ مولا علی در نامهٔ چهل‌و‌پنج نهج‌البلاغه: «لا و ان الشجره البریه اصلب عودا والروایع الخضره ارق جلوذا والنابتات العذیه اقوی وقودا و ابطاً خمودا» یعنی آگاه باشید که درختان بیابانی چوبشان سخت‌تر و درختان کنار جویبار پوستشان نازک‌تر است. درختان بیابانی که با باران سیراب می‌شوند آتش چوبشان شعله‌ورتر و پردوام‌تر است و دیرتر خاموش می‌شود. مرحوم دولت‌آبادی از همین درختان بیابانی بود که با آب باران سیراب شده بود نه آب جویبار و به همین جهت مقاوم‌تر بود و اندیشه‌هایش شعله‌ورتر و بادوام‌تر.

۲. بصیر احمد دولت‌آبادی یک سرباز فرهنگی و با آرمان‌های سیاسی بود. او فرهنگ را برای فرهنگ با از باب تفنن مدنظر نداشت. در حقیقت هم آن کار فرهنگی ماندگار و ارجدار است که هدفمند باشد. زنجیر تاریخی ستم و محرومیت، شلاق بی‌رحم تبعیض و فقر، آرمان گم‌شده عدالت و آزادی، عشق و وفاداری به وطن و مردم، باعث شده بود که او دست به کتاب و قلم و مطالعه ببرد و فریاد رنج و حرمان تاریخی مردم را با قلمش سر دهد و از این طریق به احیای هویت گم‌شده بپردازد. او تا آخر عمرش به این اهداف و در این راه استوار باقی ماند و هیچ‌گاه به راه و مسیر دیگری فکر نکرد.

۳. بصیر احمد نویسندهٔ پرکار بود و اشتغال دائمی او خواندن و نوشتن بود و در عین حال از پشتکار کم‌نظیر و نظم فوق‌العاده برخوردار بود و در عین تواضع و فروتنی و ساده زیستی، خیال‌های زیاد و ایده‌های بزرگ در سر داشت. زیاد می‌نوشت و طولانی می‌نوشت و با جزئیات می‌نوشت. غیر از کتاب‌هایی که از دولت‌آبادی به چاپ رسیده، مجموعه مقالات چاپ شده و چاپ‌نشدهٔ ایشان چندین جلد قطور خواهد شد. جالب است برای تان بگویم دولت‌آبادی در طول عمرش و به‌طور منظم، شب‌ها بعد از غذای شب به استراحت می‌پرداخت و قبل از اذان صبح برمی‌خاست و به نوشتن شروع می‌کرد و در طول چند ساعت اول صبح، دنبالهٔ مقالات و تحقیقات خود را پی می‌گرفت یا خاطرات روز گذشته خود را می‌نوشت. مجموعه خاطرات ایشان که در چندین دفتر نوشته شده یکی از زیباترین بخش‌های تاریخ شفاهی ما را تشکیل می‌دهد که امیدوارم روزی به نشر برسد.

۴. حضور سنگین دولت‌آبادی در دنیای مطبوعات دورهٔ جهاد را همهٔ دست‌اندرکاران آن دوره به خوبی به خاطر دارند و به خوبی اهمیت آن را درک می‌کنند. دولت‌آبادی در نشریات زیادی در دنیای مهاجرت قلم زد، ولی در سه نشریه به‌طور خاص و بسیار برجسته حضور داشت، یعنی حبل‌الله مجله‌ای که مؤسسان آن شخص استاد مزاری

مروری بر زندگی علمی و سیاسی استاد واعظی شهرستانی

✍️ یوسف عارفی



مکتوب می‌خواسته است. پاسخ‌های دقیق و درست استاد مرحوم واعظی به سوالات و تمرینات درسی، توجه و عنایت استاد بادکوبه‌ای را به استعداد و توانایی بالایی هوشی ایشان جلب نمود...

ادامه در صفحه ۱۶

در سال ۱۳۴۷ راهی ایران شد تا تحصیلاتش را در زمینه علوم اسلامی پی گیرد، بدین منظور در مشهد در جوار ثامن الحجج سکنی گزید. شهرت فراگیر و تبحر شگرف استاد بلند آوازه ادبیات عرب مرحوم ادیب نشابوری، استاد مرحوم را وادار به فراگیری مجدد کتاب مطول در نزد او نمود. همزمان، مشغول به آموختن کتاب لمعه، نزد آیت الله سید صالحی از استادان معروف حوزه مشهد و قوانین، از آیت الله واعظ طیبسی شد.

در آن زمان، حوزه علمیه نجف در اوج شهرت و پویایی‌اش به سر می‌برد و بزرگانی چون مرحوم آیت الله العظمی خویی، امام خمینی، شهید محمد باقر صدر و... تحت رهبری و مرجعیت عامه مرحوم آیت الله حکیم از گردانندگان و سرآمدان آن حوزه مبارکه به حساب می‌آمدند. همین پویایی، شهرت و چهره‌ها باعث شده بود که تحصیل در آنجا به مهمترین آرزوی هر طلبه‌ای تبدیل شود. مرحوم استاد واعظی نیز به عنوان یک طلبه، تمام آرزو و تلاشش این بود که خود را در آن حوزه مبارکه و پای درس اساتید بلند آوازه‌اش برساند از همین‌رو، در سال ۱۳۴۸ با جمعی از دوستانش جهت تحقق مهمترین آرزوی زندگی‌شان راه عراق و حوزه علمیه نجف را در پیش گرفتند. در حوزه علمیه نجف، کتاب مکاسب را نزد مرحوم آیت الله العظمی شیخ جواد تبریزی به اتمام رساند. استعداد سرشار و هوش قابل توجه استاد، موجب شد که در حلقه شاگردان خاص و مورد توجه ایشان در آید، به نحوی که وقتی می‌خواست به افغانستان برگردد، ایشان اجازه نمی‌داد و استدلال می‌کرد که در شما استعداد اجتهاد می‌نگرم اگر به افغانستان برگردی این استعداد ضایع می‌شود. قسمت‌هایی از رسائل را نزد مرحوم آیت الله مدرس افغانی و کفایه را از محضر استاد بلند آوازه، عالم و متبحر حوزه نجف، آیت الله صدرا

مرحوم استاد یوسف واعظی شهرستانی، در سال ۱۳۲۳ هجری شمسی در قریه تگابلور از توابع ولسوالی شهرستان ولایت دایکندی متولد گردید. پدر ایشان به نام اسحاق به جهت آموخته‌ها و اطلاعات مذهبی خویش، به اسحاق آخوند معروف بود و موقعیت مذهبی خاص و احترام ویژه در میان مردم داشت و به اندازه آگاهی مذهبی و توان علمی خویش، مرجع و پاسخ‌گوی سوالات و ابهامات مذهبی مردم به حساب می‌آمد.

این زندگی‌نامه در دو محور شکل گرفته است: ایام تحصیل و شکل‌گیری شخصیت علمی استاد و فعالیت‌ها و مبارزات سیاسی و شخصیت سیاسی استاد.

ایام تحصیل و شکل‌گیری شخصیت علمی استاد

با اینکه استاد مرحوم، پدر بزرگوار خویش را در همان ابتدای کودکی از دست داده، و با دنیایی از فقر و مشکل مواجه گردید، اما فقر و مشکلات نتوانستند علاقه وافر او را به تحصیلات دینی و توکل او را به خالق متعال متأثر و کم‌رنگ سازد به همین جهت، در انبوهی از گرفتاری‌ها و سختی‌ها شروع به تحصیل علوم دینی نمود و تحصیلات ابتدایی را در زادگاهش به انجام رساند. در این دوران، حوزه درسی استادان نامدار و سرآمد منطقه همانند مرحوم شیخ محمد عیسی، حاج شیخ نبی محقق، شیخ سخی، شیخ موسی حاجی و شیخ ابراهیم را درک کرد و بخشی از ادبیات عرب را فرا گرفت اما برای تکمیل آموخته‌های خویش در این زمینه، عازم حوزه نام آشنا و بسیار تأثیر گذار سنگ تخت شد. مدت دو سال را از آن حوزه و از محضر گرم استادش حضرت آیت الله خسروی بهره‌مند گردید. کتاب‌های نام آشنا و کلیدی سیوطی، جامی و مطول را در حوزه‌های ادبیات به اتمام رساند و شروع به فراگیری کتاب قوانین در حوزه اصول فقه نمود.

سوابق زندگی و پیشینه مبارزاتی استاد قربان علی عرفانی

(بر گرفته از متن مصاحبه استاد عرفانی در مجله پیام مستضعفین)

تهیه و تنظیم: سرور دانش

ادامه از صفحه ۱۴

بودند و این بدان دلیل بود که حزب حسینی، طلاب علوم اسلامی افغانستان و روحانیت مبارز که برادران قبلاً زیر این عنوان‌ها در کابل، نجف، سوریه و قم فعالیت می‌کردند جنبه‌های اختصاصی داشت و عام الشمول و فراگیر نبودند. لذا با هم نشستیم که یک نام بهتر و شامل‌تر که دربرگیرنده اقشار مردم باشد انتخاب نماییم. پس از بگو مگو و تبادل نظر از قرآن کریم مدد خواستیم. قرآن را باز نمودیم آیه «اذن للذین یقاتلون بانهم ظلموا و ان الله علی نصر هم لقدیر» آمد. با توجه به محتوای عظیم این آیه مبارکه نصر را انتخاب نمودیم. علت انتخاب هم این بود که قبل از کودتای تره‌کی مبارزه ما مبارزه فکری (عقیدتی) و سیاسی بود، نه نظامی چه آنکه معتقدیم مبارزه نظامی منهای آگاهی سیاسی و فرهنگی ناقص است و خطر انحراف را دارد. ولی پس از این‌که انقلاب اسلامی در افغانستان علیه نیروهای الحاد مارکسیستی شروع شد طبعاً نمی‌توانستیم تنها به کارهای فکری و فرهنگی بسنده نماییم و از حرکت مسلحانه مردم‌مان به دور باشیم. ما باید همگام با مردم اسلحه بر دوش در صحنه جهاد رهایی‌بخش وارد شویم. این بود که مبارزه‌مان دارای سه جنبه شد اعتقادی، سیاسی و نظامی و این آیه مبارکه بیانگر مبارزه همه‌جانبه است (سیاسی، فکری و نظامی).

در اولین اعلامیه‌مان که اعلام موجودیت گروه به نام نصر بود با تکیه به همین آیه که عنوان اعلام را داشت اهداف حرکت‌مان را مشخص نمودیم و پس از صدور اعلامیه و تشکیل گروهی به نام گروه نصر به تمامی یاران و برادران هم‌رزم و قدیمی‌مان در خارج و داخل کشور اعلام نمودیم. چندین ماه گذشت و ما در مناسبت‌های گوناگون اعلام مواضع می‌کردیم و در سطح اعلامیه بسنده می‌کردیم. علت معطلی هم این بود که مذاکرات طولانی ما با برادران گروه مستضعفین آقایان امان‌الله موحدی، حسین صابری، علی‌اکبر مهدوی، عبدالهادی رضایی و... شروع شد و سرانجام گروه مستضعفین با طرح این پیشنهاد که نشریه نصر عنوان پیام مستضعفین را به خود بگیرد و با قبول این پیشنهاد، برادران به سازمان نصر پیوستند و ارگان نشراتی آن پیام مستضعفین گردید.

سرانجام با جمع شدن برادران مسئول از داخل و خارج کشور و همکاری صادقانه برادران اعضا و هواداران سازمان نصر، تشکیلاتمان روزبه‌روز از کیفیت و بهره‌دهی آن‌چنان در تک‌تک مسئولین سازمان وجود داشت که شب و روز را نمی‌شناختند و خستگی را نمی‌فهمیدند. از مشکلات و کمبودها هراس نداشتند و بعضی‌شان در داخل کشور و در سنگرها و بعضی‌ها در خارج جهت پیشبرد انقلاب تلاش می‌نمودند. در این میان یکسری مسائلی جنبی پیش آمد که بحث درباره آن را در اینجا لازم نمی‌دانم ولی در جای خود بحث خواهد شد.

روحانیون بسیار معظم و بزرگوار در عین حال ساده‌لوح که می‌خواست دیدن کشتمند برود رقتیم تا ایشان را منصرف نماییم. گفتیم: «حاجی آقا، این‌ها که در افغانستان روی کار آمده‌اند مارکسیست‌اند و از احزاب وابسته به روسیه شوروی‌اند» ایشان تمام حرف‌های ما را رد کرد و گفت: اولاً این‌ها کمونیست نیستند و اگر هم باشند کمونیست اقتصادی‌اند نه اعتقادی و امثال این حرف‌ها. منظورم از آوردن این داستان رنجی است که از سادگی و بی‌توجهی این‌گونه عناصر متوجه جامعه می‌گردد و احساس می‌کند که استعمار چگونه پندهای ضخیمی بین دین و سیاست کشیده است. خلاصه تعدادی از همین طلبه‌ها ما را خیلی اذیت کردند و حتی طلبکار هم بودند و بارها می‌گفتند این‌ها چه‌کاره‌اند که با این دولت هم مخالفت می‌کنند و گاهی تهدید می‌کردند که در سفارت افغانستان خبر می‌دهیم و امثال این حرف‌ها.

سرانجام همه چیز روشن شد و همین آقایان بعدها اظهار پشیمانی نمودند و سرانجام انقلاب در افغانستان بلافاصله در گوشه و کنار آغاز شد و زمره‌های مخالفت همه‌جا را فرا گرفته بود و ما در عراق بودیم. وقتی که امام پاریس رفت، پس از چند ماه انقلاب اسلامی در ایران به رهبری امام به پیروزی رسید و ما هم توسط ویزای اختصاصی یعنی طبق تلکس شهید محمد منتظری از تهران همراه با شهید حسینی و اخلاقی به ایران آمدیم و به انتظار برادران هم‌فکر و قدیمی‌مان به سر می‌بردیم. این در شرایطی بود که برادران مبارز حجج‌اسلام میرحسین صادقی، عبدالعلی مزاری، خادم حسین شفاپی، یوسف واعظی، برادر شهید واحدی که از پیش‌تازان مبارزه فکری سیاسی در افغانستان علیه استبداد و الحاد بودند، نتوانستند در افغانستان بمانند. دشمن به خصوص مزدوران در منطقه به سراغ این‌ها می‌رفتند لذا برای بارور ساختن درخت انقلاب و عمق بخشیدن به آن راهی خارج شدند و حاج آقای صادقی به بهانه حج، کابل را ترک گفته، موقعی که ما ایران رسیدیم ایشان همراه با دیگر برادران در پاکستان بودند.

تأسیس سازمان نصر افغانستان

در ایران تنها با برادران مبارز آقای مزاری و شهید واحدی برخوردیم که از افغانستان بیرون شده بودند. بازار اعلامیه‌پراکنی از طرف علما و روحانیون افغانی در قم و تهران گرم بود. انقلابی‌نماهای تازه به دوران رسیده با هیاهو و جنجال‌های تبلیغاتی چهره خود را زیر نقاب انقلاب می‌پوشاندند. آن‌ها که تا دیروز از ظاهر و داوود چهره سایه خدا می‌ساختند با آمدن تره‌کی یکباره انقلابی شدند آن هم در سطح اعلامیه انقلابی مفت و آسان.

چهار نفر بودیم که سازمان نصر را اعلام نمودیم. آقایان شهید حسینی، شهید واحدی، برادر مبارز عبدالعلی مزاری و این‌جانب؛ زیرا که بقیه برادران هنوز نرسیده

دقیقاً در همین سال‌ها بود که با برادر آقای عبدالعلی مزاری که از محصلین قم بودند آشنا شدم. ایشان را در یک سفر در نجف اشرف ملاقات نمودم و ارتباط ما قائم شد. نیز مسافرتی که آقای صابری در نجف داشت با هم همکار و هم‌فکر شدیم.

در سال ۱۳۵۶ به افغانستان رقتیم و در مرکز کابل با چهره‌های زیادی آشنا شدیم. تجدید دیدار با آقای صادقی که یگانه مرجع و پناهگاه مبارزین و طلاب در کابل بود و همین طور آقای سید میر احمد عالم، شخصیت علمی و آدم پرهیزکار بود. او استاد فلسفه بود، بسیاری از جوانان تحصیل کرده کابل و طلاب و روحانیون از محضر وی استفاده می‌کردند.

با آقای مبلغ از نزدیک آشنا شدم. وی چهره علمی و سیاسی بود که در برهه‌ای از زمان دچار نوسانات فکری شده بود (البته چنین می‌گفتند و نسبت می‌دادند. خدا می‌داند) البته مبلغ دارای نبوغ فکری بود، تحولات سیاسی و اجتماعی بسیار زود بر وی اثر می‌گذاشت و روح بزرگ وی را نارام می‌نمود. بسیاری از روشنفکران مسلمان و غیر مسلمان با وی ارتباط داشت که شاید از این جهت وی را متهم می‌کردند چرا که جامعه ما به خصوص در آن برهه خاص خیلی چیزها و خیلی حرکت‌ها برایشان قابل درک نبود، زود مارک می‌زدند و متهم می‌کردند. در کابل با برادرمان آقای شفق آشنا شدیم.

پس از سه ماه در کابل به نجف اشرف برگشتم و گزارش خودم را خدمت امام تقدیم نمودم. مسافرت من در کابل بسیار مفید بود، ارتباط ما با داخل قوی شده بود و می‌رفت که از نظر فرهنگی و تبلیغاتی بتوانیم کار مؤثری انجام بدهیم ولی هنوز یک سال نگذشته بود که کودتای مارکسیست‌ها در افغانستان به وقوع پیوست دیگر تمام برنامه‌های ما به هم خورد و ارتباط‌ها قطع شد.

به دنبال وقوع کودتای هفت ثور ۱۳۵۷ در افغانستان، بسیاری از مردم کشور و حتی عده‌ای از طلاب خوشحال شدند. این خوشحالی از آن جهت بود که از ظلم و استبداد پنجاه‌ساله خاندان آل‌یحیی (ظاهر خان و داوود خان) نجات پیدا نمودند و از طرف دیگر ماهیت رژیم کودتا را نمی‌شناختند. خیال می‌کردند که از میان قشر مظلوم جامعه برخاسته‌اند چنانکه شعار می‌دادند. چنان‌که گفتیم خیلی از طلبه‌های ما در حوزه نجف اشرف از واقع قضیه بی‌خبر بودند و تحول افغانستان را مثبت تلقی می‌کردند چرا که همچنان چشم و گوش بسته نگه داشته شده بودند.

پس از سپری شدن دو ماه از کودتا، سلطانی کشتند که در آن زمان وزیر پلان بود عراق آمد و بعضی از طلبه‌ها می‌خواستند دیدن وی بروند. من همراه آقای عبدالحسین اخلاقی که هم‌اکنون سرنوشتش معلوم نیست و با آقای عبدالخالق علوی و آقای موحدی لعلی خدمت یکی از

چنان چه درباره امام خمینی در آن روزها چنین قضاوت می‌شد که مثلاً آقای خمینی یک مجتهد است، نباید در کارهای سیاسی دخالت و در برابر رژیم ایران موضع بگیرد و امثال این حرف‌ها.

برای نمونه حاج آقای بزرگوار به نام حاج نصرالله خلخالی در عین حالی که روحانی بود و از طرفداران سرسخت امام، اما درباره انصراف امام از بحث ولایت‌فقیه و تکثیر و پخش آن بارها امام را منع نمود که مثلاً این کارها به مرجعیت شما صدمه می‌زند و...؛ ولی امام فریاد کشید و حوزه را بیدار نمود.

دیدار با امام خمینی

در تابستان سال ۱۳۵۴ توسط برادر شهید محمد منتظری خدمت امام مشرف شدیم و شهید محمد منتظری ما را معرفی نمود و طی این دیدار امیدمان به کار زیاد شد. البته امام کسی نیست که در یک برخورد تصمیم بگیرد. او خود باید افراد را بشناسد و اطمینان حاصل نماید، لذا ایشان پس از مدت‌ها که خدمتشان مشرف شدیم لطف و توجه خاصی داشت.

ایشان با جملات بسیار کوتاه ما را ارشاد و راهنمایی می‌نمود. امام قبل از آن که یک طلبه را وادار به مبارزه کند بیشتر به تحصیل علم و تهذیب نفس فرامی‌خواند. یادم هست وقتی که با برادر عبدالحسین اخلاقی خدمت امام مشرف شدیم امام جملاتی بدین مضمون فرمودند «...شما جوان هستید بیشتر درس بخوانید تا مسایل فقهی و احکام الهی را بیشتر بفهمید. ممکن است یک فرد عادی در اثر مبارزه و خدمت به اسلام وظیفه خود را انجام بدهد ولی اگر از قدرت علمی و نفوذ معنوی برخوردار باشد بیشتر می‌تواند خدمت کند. شما غیر از اوقات تحصیل با طلاب جلسه داشته باشید...»

امام نه‌تنها به طلاب افغانی اشاره نمود که فرمود: «حتی با طلبه‌های عرب و پاکستانی نیز مذاکره و جلسه داشته باشید». سخنان جذاب امام همواره برای ما راهگشا بود و از راهنمایی‌های ایشان بهره‌مند می‌شدیم.

در اواخر سال ۱۳۵۳ بود که اعلامیه‌ای تحت عنوان طلاب علوم اسلامی افغانستان در نجف اشرف علیه حکومت وقت صادر نمودیم. خوشحال بودیم که در جو اختناق عراق توانستیم یک گام مثبت برداریم. در همین سال بود که از طریق مکاتیب با برادران کابل جناب حاج آقای صادقی ترکمنی و سید میر احمد عالم ارتباط برقرار نمودم. ارتباط ما وقتی قوی شد که آقایان صادقی و میر احمد عالم سفر کوتاهی به نجف اشرف داشتند و همین طور با برادران ناطقی دایکندی، واعظی شهرستان که با برادران در داخل ارتباط داشتند و ما آن‌ها را در نجف اشرف شناختیم، به خصوص از همکاری‌های آقای خادم حسین ناطقی که قبل از من نجف مشرف بود بهره‌مند شدم.

مردی که تا آخر به آرمان‌هایش وفادار ماند

(نگاهی به زندگی استادسید عباس حکیمی)

✍️ مسیح



به مناصب و پست‌های دولتی دست یافته بودند؛ اما عزت نفس و وفاداری او با آرمان‌های انقلابی عدالت خواهانه اش باعث شد که او مثل برخی از یاران دوران جهادش مثل مصطفی اعتمادی در حاشیه قرار بگیرد و از دنیای سیاست خدا حافظی کند و به کارهای علمی و فرهنگی رو آورد. از استاد حکیمی چندین جلد کتاب چاپ و منتشر شده است که آوای انقلاب، هدایت گران راستین، هدف و اصول مبارزه در اسلام، جهان آفرین، در دیار هجرت، فلسفه حقوق و... از جمله آنهاست. استاد حکیمی سر انجام بعد از سال‌ها مجاهدت و تلاش بر اثر بیماری سختی که در سال‌های اخیر عمرش سخت او را رنج داد در تاریخ ۱۲ عقرب ۱۳۹۴ در شهر کابل به رحمت خدا پیوست و جنازه اش در زادگاهش غزنی به خاک سپرده شد.

شورای عالی نظارت حزب وحدت اسلامی افغانستان انتخاب شد. اخلاص و توانمندی استاد حکیمی باعث شد که او در حزب وحدت اسلامی افغانستان در کنار رهبر شهید استاد مزاری به یکی از چهره‌های شاخص تبدیل گردد. در جلسات و کنگره‌های که قبل و بعد از تشکیل حزب وحدت اسلامی افغانستان برگزار گردیده است استاد حکیمی برجسته‌ترین سخنرانان این جلسات است و مهم‌ترین و دقیق‌ترین سخن را در باره برنامه‌ها و استراتژی‌های حزبی او مطرح می‌کند. استاد حکیمی از جمله رهبران سیاسی و جهادی است که به شعارها و اهداف وفادار ماند و تا زمانی که توان داشت در راستای اهداف بلند انقلابی خویش زمزمید و از اصول مبارزاتی خویش هرگز عدول نکرد. در دهه هشتاد و تشکیل حکومت انتقالی مجاهدین استاد حکیمی عازم کابل شد و در حال که خیلی از یارانش

نظامی برنامه‌های فرهنگی و آموزشی از اولویت کاری او بود. در دهه شصت با اصرار و دعوت مردم ولسوالی جاغوری مدتی ساکن این ولسوالی شد. با وجود کمبود و فقدان امکانات در آن زمان، نشریه پیام مقاومت را در این ولسوالی منتشر کرد و تا شماره هفدهم منتشر شد. حکیمی به خوبی می‌دانست که با مبارزه سیاسی و نظامی بدون آگاهی و پشتوانه فرهنگی به اهداف خویش دست نخواهیم یافت و از هرفرصت و ابزاری برای آگاهی مجاهدین استفاده می‌کرد و کتاب خانه سیار بنام فتح را راه اندازی کرد تا زمینه آگاهی مجاهدین فراهم گردد. کارهای استاد حکیمی در حوزه آموزشی و فرهنگی به یک الگو برای جهات دیگر مجاهدین در غزنی تبدیل گردیده بود.

استاد حکیمی عضو شورای رهبری سازمان نصر افغانستان یکی از مهم‌ترین و قدرتمندترین گروه‌های سیاسی جامعه شیعه بود؛ اما اختلافات و جنگ‌های داخلی که در مناطق شیعه نشین جریان داشت او را رنج می‌داد؛ از این رو در جهت وحدت و همگرایی و انحلال گروه‌های سیاسی شیعه از هیچ تلاشی دریغ نکرد؛ در نهایت این تلاش‌ها و فعالیت‌ها به ثمر نشست و حزب وحدت اسلامی افغانستان تشکیل گردید. نقش استاد حکیمی در تشکیل حزب وحدت اسلامی افغانستان بسیار برجسته است، بعد از تشکیل حزب وحدت اسلامی افغانستان به عنوان عضو

استاد سید عباس حکیمی یکی از شخصیت‌های برجسته جهادی و سیاسی در منطقه قیاب ولسوالی جغتو از توابع ولایت غزنی متولد شد. تحصیلات ابتدایی و مقاطعی از علوم دینی را نزد علمای منطقه فرا گرفت، سپس برای تکمیل تحصیلات علوم دینی خویش به کابل عزیمت کرد. سطح عالی حوزوی را نزد آیت الله محقق کابلی، آیت الله سید سرور واعظ، آیت الله تقدسی و دیگر عالمان بزرگ شهر کابل آموخت. با هوش و زکاوتی که استاد حکیمی داشت یکی از شاگردان ممتاز محسوب می‌شد. استاد حکیمی در کنار فعالیت‌های علمی و دینی به فعالیت سیاسی نیز می‌پرداخت. با کودتای هفت ثور و حاکمیت حزب دمکراتیک خلق افغانستان مدتی به صورت مخفیانه در کابل فعالیت سیاسی می‌کرد و عضو حلقه‌های مبارزاتی بود که در شهر کابل علیه حاکمیت حزب دمکراتیک خلق فعالیت و مبارزه می‌کردند. با محدود شدن زمینه فعالیت‌های سیاسی و حاکمیت جو اختناق، استاد حکیمی برای ادامه فعالیت علمی، فرهنگی و سیاسی راهی زادگاهش ولایت غزنی می‌شود.

در ولایت غزنی قوی ترین جبهه را در قالب سازمان نصر افغانستان علیه حکومت آن زمان تشکیل می‌دهد و تبدیل می‌شود به یکی از رهبران بلند آوازه و خوش نام مجاهدین در ولایت غزنی. در کنار جهاد و مبارزه سیاسی و

”

استاد حکیمی عضو شورای رهبری سازمان نصر افغانستان یکی از مهم‌ترین و قدرتمندترین گروه‌های سیاسی جامعه شیعه بود؛ اما اختلافات و جنگ‌های داخلی که در مناطق شیعه نشین جریان داشت او را رنج می‌داد؛ از این رو در جهت وحدت و همگرایی و انحلال گروه‌های سیاسی شیعه از هیچ تلاشی دریغ نکرد؛ در نهایت این تلاش‌ها و فعالیت‌ها به ثمر نشست و حزب وحدت اسلامی افغانستان تشکیل گردید. نقش استاد حکیمی در تشکیل حزب وحدت اسلامی افغانستان بسیار برجسته است، بعد از تشکیل حزب وحدت اسلامی افغانستان به عنوان عضو شورای عالی نظارت حزب وحدت اسلامی افغانستان انتخاب شد.

“

مروری بر زندگی علمی و سیاسی استاد واعظی شهرستانی

✍️ یوسف عارفی

ادامه از صفحه ۱۵

آمدن نظام سیاسی جدید در کشور و دوران حکومت ۱۳ ساله حامد کرزی، در سمت‌های مختلف حزبی و دولتی ایفای نقش نمود. در زمان دولت انتقالی ریاست دفتر حزب وحدت اسلامی در کابل را عهده دار شد و از مردم شهرستان در لوی جرگه اضطراری نمایندگی کرد. مشاورت ریاست جمهوری، در امور دینی و عضویت مؤثر در شورای سرتاسری علمای افغانستان و تلاش برای تقریب و کم کردن فاصله‌ها و گسست‌های مذهبی نیز بخشی از کارنامه موفق استاد مرحوم در این سال‌ها است. چنانکه یکی از بنیان گذاران و اعضای مهم و مؤثر شورای علمای شیعه محسوب می‌شد. عضویت در شورای اخوت اسلامی و تلاش برای ایجاد اخوت میان اقوام و وحدت میان گروه‌های قومی و سیاسی کشور بخشی دیگر از کارنامه‌ی سیاسی استاد مرحوم را شکل داده است.

بی‌مناسبت نیست که در همین‌جا یادآوری شود که اندیشه‌ی وحدت خواهی استاد مرحوم به تبع استاد شهید مزاری دارای سه سطح بود:

الف) سطح کلان: در سطح کلان خواهان وحدت میان تمام اقوام و گروه‌های سیاسی- قومی کشور بود و در این سطح تلاش می‌کرد تا برای تعالی و توسعه‌ی کشور، این مهم اتفاق افتد.

ب) سطح میانی: در سطح میانی تلاش می‌کرد تا میان احزاب سیاسی در کشور وحدت ایجاد شود. و بهترین و برترین و در مواقعی تنهاترین راه دستیابی به حقوق از دست رفته‌ی این کتله قومی و مذهبی در افغانستان را وحدت و همسویی میان آنان می‌دانست.

ج) سطح خرد: در سطح خرد طرفدار وحدت، هماهنگی و همسویی میان شخصیت‌ها به ویژه علما بود. وحدت و همسویی در این سطح را سبب ایجاد صمیمیت و دوستی میان عامه مردم و موجب بالندگی جامعه می‌دانست. نقش آفرینی در شکل گیری شورای علمای شیعه و عضویت مؤثر در شورای سرتاسری علما که متشکل از علمای شیعه و سنی است و تلاش برای ایجاد اخوت اسلامی میان گروه‌های قومی- سیاسی کشور قبل و پس از روی کار آمدن نظام سیاسی جدید در کشور و تلاش برای از میان برداشتن کدورت‌ها میان شخصیت‌های محلی شاهد این واقعیت است.

مرحوم استاد واعظی سرانجام در تاریخ ۲۳ میزبان ۱۳۹۳ بر اثر سکته مغزی در کابل درگذشت. یادش گرامی و نامش جاویدان باد.

شیعه گذاشته می‌شود، درخشش استاد در صحنه‌ی سیاست کشور بیشتر مشهود است، از این رو، می‌بینیم که در همان سال، با جمعی از شخصیت‌های جهادی احزاب دیگر عازم بامیان می‌شود و به منظور ایجاد وحدت در مناطق مختلف افغانستان سفر می‌کند. با اینکه در پی درگیری‌های ممتد و برخوردهای شدید نظامی در میان احزاب سیاسی- نظامی شیعه، گسست‌ها، فاصله‌ها و اختلاف آنچنان عمیق شده بود که بسیاری‌ها وحدت را یک آرزو می‌دیدند و کسی باورش نمی‌شد تا به واقعیت بپیوندد. چنانکه دست‌ها، منافع و کارشکنی‌های گوناگونی نیز در کار بود تا مانع ایجاد وحدت در میان شیعیان شوند اما در پرتو از خود گذشتگی‌های باور نکردنی و تلاش‌های مخلصانه و مثال زدنی‌ای که از استاد مرحوم و همراهان سیاسی اش در تاریخ سیاسی کشور به یادگار مانده‌است، در نهایت زمینه‌ی وحدت گروه‌های سیاسی-نظامی شیعه فراهم می‌شود و استاد مرحوم، در میان بنیان گذاران و نقش آفرینان کلیدی آن، نقش برجسته و درخشش خاص دارد. پس از شکل‌گیری حزب وحدت، در قالب این حزب در مسؤلیت‌های مختلف نقش آفرینی‌های متفاوتی داشت و بدون هیچ‌گونه آز و طمعی، برای رسیدن به اهداف و آرمان‌های تعریف شده برای حزب، با تمام وجود تلاش نمود. در گرفتاری‌های که پس از پیروزی مجاهدین، در نتیجه‌ی اندیشه‌ی انحصار طلبی و قوم محوری، برای هزاره‌ها، حزب و رهبری آن به ویژه در کابل به وجود آمد، استاد مرحوم، در جمع رهبری حزب بی‌چشمداشت، باقی ماند و پیوسته در تلاش بود که به هر نحو ممکن فریاد عدالت خواهی هزاره‌ها را به گوش دنیا برساند و از حقانیت و جبهه و جنبش عدالت خواهی غرب کابل و رهبری بی‌بدیل استاد شهید مزاری دفاع کند.

پس از شهادت شهید مزاری و شکست جبهه عدالت خواهی در غرب کابل، ایشان در احیای این جبهه در بامیان نقش آفرینی نمود و برای هماهنگی بیشتر و تشکیل جبهه مقتدر در برابر انحصار خواهی از یکسو، و تاجر طالبانی از سوی دیگر، تلاش‌ها نمود. در گیری‌ها و جبهه بندی‌های داخلی را با تلاش‌های مخلصانه و پی گیر خویش، توانست به حد اقل برساند. در سال ۱۳۷۶ از طرف شورای مرکزی حزب وحدت به عنوان رئیس شورای نمایندگی خارج کشور در تهران انتخاب گردید و تا سال ۱۳۸۱ این مسؤلیت را عهده دار بود.

استاد واعظی، بعد از سقوط طالبان و روی کار

حاکم و سیاست‌های غلط آن را به او، می‌داد و از دیگر سو، زمینه‌ساز ورود ایشان به عنوان یک عضو کلیدی در احزاب مهم سیاسی و مؤثر بر سیاست کشور گردید، از همین رو، او را در جمع بنیان‌گذاران سازمان نصر و اعضای مؤثر شورای مرکزی آن حزب، می‌بینیم چنانکه در شکل‌گیری و رهبری برخی از احزاب سیاسی که به وسیله‌ی روحانیون روشنفکر و مبارز شیعه، قبل از این حزب شکل گرفته بود و این حزب در واقع از ترکیب و ادغام آن احزاب تکوین یافته بود، دارای نقش برجسته بود. پس از سال ۱۳۵۷ و کودتای کمونیستی در افغانستان، که احزاب سیاسی معارض، در صحنه سیاسی و نظامی به تدریج اعلان موجودیت می‌کردند و قیام مسلحانه مجاهدین به صورت نظام‌مند آغاز می‌شد، مرحوم استاد واعظی به همراه استاد شهید مزاری و همراهان مبارز خویش، تحت همین نام و با همین عنوان سیاسی، وارد کار و زار و جهاد مسلحانه با نظام کمونیستی شدند و همه برنامه‌ها و فعالیت‌های اجتماعی خویش را اعم از سیاسی، فرهنگی و نظامی در همین چارچوب و قالب سیاسی سامان‌دهی و هدایت می‌کردند. بر کسی پوشیده نیست که مرحوم استاد واعظی از چهره‌های مخلص، شخصیت‌های کلیدی و رهبران برجسته‌ی «سازمان نصر» به حساب می‌آمد از همین‌رو، بخشی از توفیقات میدانی و تأثیر گذاری‌های اجتماعی این حزب مرهون برجستگی شخصیت و ایده‌ها و تدبیرات مستقیم و غیر مستقیم ایشان است.

پس از پیروزی‌های نظامی در مناطق مرکزی و آزاد سازی بخش عمده هزاره جات به وسیله مجاهدان شیعه، استاد مرحوم در تشکیل «شورای اتفاق» به عنوان یک ضرورت سیاسی جهت ایجاد هماهنگی و همسویی در جهات نظامی و سیاسی برای مقابله بهتر و مؤثر با نظام کمونیستی حاکم، سهم عمده داشت. موقعیت علمی و پایگاه اجتماعی استاد مرحوم موجب شده بود که در میان بنیان گذاران و رهبران «شورا» جایگاه و مقبولیت ویژه‌ای داشته باشد. از همین‌رو، با پیشنهاد آنها مدتی را در مرکزیت «شورای اتفاق» به رتق و فتق امور مردم و حزب مشغول شد اما پس از مشکلات و انحرفاتی که در اهداف و راهبردهای این شورا ایجاد شد، آنجا را ترک کرد و فقط در قالب سیاسی «سازمان نصر» به فعالیت‌هایش ادامه داد. اما در سال ۱۳۶۸ و پس از آن، که در سایه‌ی تلاش‌های مخلصانه استاد مرحوم واعظی، استاد شهید مزاری و تعدادی از دلسوزان، پایه وحدت سیاسی احزاب

به نحوی که بارها می‌گفت این محمد یوسف حرف‌هایم را ضبط می‌کند و درس را به خوبی می‌فهمد.

مرحوم استاد، حدود چهار سال در حوزه نجف بود و دروس سطح حوزه را در آن حوزه فیاض و محضر پر فیض اساتیدش به اتمام رساند. سپس به قم آمد و مدتی را در این‌جا به درس‌های خارج مشغول شد. اما در سال ۱۳۵۴، به وسیله ساواک دستگیر و از ایران اخراج گردید.

فعالیت‌ها و مبارزات سیاسی و شخصیت سیاسی استاد

حدود سال ۱۳۵۱، همان زمان که استاد مرحوم در نجف، سرگرم فراگیری علوم اسلامی بود، از همان‌جا تصمیم می‌گیرد که وارد سیاست و فعالیت‌های سیاسی گردد، از همین رو، در قالب جلسات تمرین خطابه و گروه های کتابخوانی، رفت و آمد به بیت امام خمینی (رحمت الله علیه) و حمایت از مرجعیت ایشان را به عنوان آغازین اقدامات و موضع سیاسی آغاز می‌کند و به تدریج ارتباط ایشان با مبارزان سر شناس و شخصیت‌های سیاسی جهان اسلام شکل می‌گیرد. به دنبال همین تأثیر و تأثرها، مواضع و اقدامات سیاسی است که در سال ۱۳۵۲ به قم که در آن زمان مهم‌ترین مرکز فعل و انفعالات سیاسی علمای دینی بود، عزیمت می‌کند و با دوست و هم‌فکر سیاسی‌اش استاد شهید مزاری فعالیت‌ها و تحرکات سیاسی‌اش را هماهنگ و هم‌سو می‌نماید.

در ۱۵ خرداد سال ۱۳۵۴ و در جریان حمله مأمورین ساواک به مراسم یاد بود شهدای ۱۵ خرداد که در مدرسه فیضه برگزار شده بود، استاد مرحوم دستگیر شد و پس از شکنجه و اذیت و آزار فراوان، از ایران اخراج گردید. در این زمان حوزه علمیه کابل از جمله حوزه‌های پر رونق و بسیار پویا بود و طیف‌هایی از طلاب با سواد جوان و با استعداد و علمای روشنفکر انقلابی را در درون خود پرورانده بود. استاد مرحوم پس از خروج اجباری از حوزه علمیه قم به کابل وارد شد و در جمع طلاب و دانشجویانی جوان و مبارزی که مخفیانه علیه نظام سیاسی مستبد حاکم مبارزه می‌کردند و حلقه‌ها و حلقه‌ها را تشکیل می‌دادند، راه یافت. چنانکه به دلیل قدرت مثال زدنی‌اش در بیان شیوای معارف اسلامی و گیرایی سبک مبتکرانه‌اش در ارائه مصائب اهل‌بیت(ع) با استقبال شدید مردم و پذیرش عامه مواجه گردید و بدین ترتیب، در مدت زمان کوتاهی موقعیت و مقبولیت بالای اجتماعی را حائز شد، واقعیتی که از یک‌سو، جسارت نقد علنی نظام مستبد



پیام تسلیت استاد سروردانش رئیس حزب عدالت و آزادی افغانستان به مناسبت درگذشت پروفسور شاه علی اکبر شهرستانی

بسم الله الرحمن الرحيم
کل من علیها فان و یبقی وجه ربک ذوالجلال و الاکرام.
درگذشت شادروان پروفسور استاد شاه علی اکبر شهرستانی، ضایعه بزرگ علمی و فرهنگی در جامعه ما است.
او به عنوان استاد دانشگاه، مؤرخ، ادیب، پژوهشگر و نویسنده توانا در طول عمر بابرکت ۹۴ ساله خود، خدمات بزرگی برای کشور و مردم ما انجام داد.
او مرد صبور، سخت‌کوش، مقاوم و وفادار به آرمان‌های توده‌های مردم بود و آثار علمی او در عرصه‌های مختلف فرهنگی، ادبی و تاریخی نشان‌دهنده تلاش‌های هدفمند فکری و اندوخته‌های ژرف علمی و پژوهشی او است.
فقدان آن مرد بزرگ را به خانواده، بستگان و بازماندگان او و به همه منسوبین جامعه علمی و فرهنگی و دانشگاهی کشور تسلیت عرض می‌کنم و از خداوند متعال برای آن فقید سعید، رحمت و غفران می‌طلبم.

بازرسی خانه به خانه پلیس پاکستان برای دستگیری پناهجویان افغانستانی

بدرفتاری و اخاذی از پناهجویان نیز منتشر شده است. در یک مورد یکی از مهاجرین مقیم اسلام آباد گفت که خانه‌های تمام مهاجرین بازرسی می‌شوند و کسانی که اسناد قانونی نداشته باشند بلافاصله دستگیر و به مراکز اخراج مهاجرین فرستاده می‌شوند. این مهاجر مقیم اسلام آباد گفت که یکی از همسایگانش با تمام اعضای خانواده در خانه اش دستگیر و فرستاده شد که در راه پلیس چهارصد هزار کلدار پول پاکستانی به بهانه این که او را رها می‌کند از وی اخاذی کرد ولی به قولش عمل نکرد و او اعضای خانواده اش را به اردوگاه محل جمع آوری مهاجرین فرستاده شدند.

پلیس پاکستان تلاشی خانه به خانه را در اکثر شهرهای این کشور به منظور دستگیری و اخراج پناهجویان بدون مدرک اقامتی آغاز کرده است.
بر اساس گزارش‌های خبری تلاشی خانه به خانه رعب و وحشت زیاد در میان مهاجران خلق کرده است و کسانی که سند اقامتی ندارند در خانه‌های خود دستگیر و سپس روانه مرز با افغانستان می‌شوند.
در این روند هیچ کسی فرصت پیدا نمی‌کند تا از پیش زمینه برگشت به افغانستان را از پیش فراهم کند و اکثراً خانه و جایدها و اموال شان رها می‌شوند.
همچنین در اکثر موارد پلیس با مهاجران به گونه خشونت آمیز رفتار کرده و گزارش‌های متعددی از

انفجاری دیگر در غرب کابل

روز سه شنبه ۱۶ عقرب ۱۴۰۲ بار دیگر انفجاری در منطقه مهتاب قلعه جاده شهید مزاری در غرب کابل رخ داد که بر اثر آن ده‌ها تن شهید و زخمی شدند.
در این حمله تروریستی که بر یک موتر کاستر حامل مردم بی گناه انجام شد بر اساس گزارش‌های مردمی و رسانه‌های مستقل بیش از ۲۰ تن شهید و تعداد زیادی دیگر زخمی شده‌اند. اما طالبان آمار کشته شدگان را هفت نفر و مجروحین را بیست نفر اعلام کرده است.
داعش مسئولیت این حمله را به عهده گرفته است اما تعدادی از مقامات سابق حکومت پیشین، طالبان را مسئول این حمله تروریستی و حملات مشابه دانسته‌اند.

پروفسور شاه علی اکبر شهرستان درگذشت

پروفسور شاه علی اکبر شهرستانی از محققان و پژوهشگران برجسته کشور در سن ۹۴ سالگی در روز یکشنبه، ۱۵ عقرب ۱۴۰۲ در دیار غربت درگذشت.
شاه علی اکبر شهرستانی یکی از پژوهشگران برجسته کشور و از استادان بنام زبان و ادبیات فارسی دانشگاه کابل بود. او که چندین کتاب در تاریخ هزاره‌ها نوشته است یکی از صاحب نظران مطرح در عرصه تاریخ و فرهنگ هزارگی بود. بر اساس یافته‌های وی هزاره‌ها یکی از بومی‌ترین ساکنان افغانستان هستند که حتی در زمان حمله اسکندر مقدونی در سرزمین فعلی خود زندگی می‌کرده‌اند. او همچنین به لحاظ نژادی طرفدار نظریه «ترک- مغولی» بودن هزاره بود و مقالات زیادی در این زمینه نوشته است.
کتاب‌هایی چون «، قاموس لهجه دری هزاره‌گی»، «تاریخ هزاره» و «ادبیات و زبان فارسی دری معاصر در افغانستان» از مهم‌ترین آثار استاد شاه علی اکبر شهرستانی است و علاوه بر این کتاب‌ها ده‌ها مقاله در این زمینه نوشته است که در مطبوعات کشور و منطقه

اظهار نگرانی چند نهاد بین المللی از روند اخراج اجباری پناهجویان از پاکستان

همزمان با این، ریچارد بنت گزارشگر ویژه سازمان ملل متحد در امور حقوق بشر افغانستان از پاکستان خواسته است که است که با لغو برنامه اخراج دسته جمعی مهاجرین افغان، از یک بحران دیگر جلوگیری کند.
وی در صفحه اکس خود نوشته است: «به دفاع از حقوق افغان‌ها به هر طریق ممکن ادامه خواهیم داد. من بار دیگر درخواست خود را از پاکستان تکرار می‌کنم که با لغو برنامه اخراج دسته جمعی مهاجرین افغان، از یک بحران دیگر برای افغان‌ها جلوگیری نمایند.»

همچنان سازمان عفو بین‌الملل در اعلامیه‌ای باردیگر از پاکستان خواسته تا تصمیم اخراج مهاجرین غیرقانونی افغان را بی‌درنگ پس بگیرد. این سازمان از جامعه جهانی خواسته است تا برای ارزیابی میزبانی مهاجرین افغان، به پاکستان کمک مالی کند.

در همین حال کمیسیون حقوق بشر پاکستان نیز هشدار داده است که اخراج مهاجرین افغان در این کشور ممکن سبب بحران انسانی گردد. این نهاد به کمیشنر عالی سازمان ملل در امور پناهندگان نوشته است: «این تصمیم به منزله بازگرداندن اجباری است که تحت قوانین عرفی بین‌المللی پذیرفته نشده است. پناهندگان و پناهجویان آسیب‌پذیر را تحت تأثیر قرار می‌دهد که شامل زنان، کودکان، سالمندان، افراد دارای معلولیت، افراد از گروه‌های کم درآمد و افغان‌های که به دلیل مسلک شان در خطر اند، می‌شود.»

در پی اخراج اجباری پناهجویان افغانستانی از پاکستانی شورای پناهندگان ناروی، شورای پناهندگان دانمارک و کمیته بین‌المللی نجات (آی‌آرسی) در بیانیه مشترک از کمک‌کنندگان بین‌المللی خواسته‌اند که برای اجتناب از یک بحران جدید و رفع نیازهای این بازگشت‌کنندگان کمک‌های مالی بشردوستانه در حمایت از مهاجران را بسنج کنند.

این سه نهاد بین‌المللی هشدار داده‌اند که اخراج دسته جمعی پناهجویان از پاکستان می‌تواند تأثیرات منفی بر تمام مردم افغانستان داشته باشد. زیرا جذب این تعداد مهاجر در افغانستان به دلیل فقدان زیرساخت‌های معیشتی امکان ندارد و می‌تواند تأثیرات منفی بر زندگی تمام مردم افغانستان داشته باشد. کمیشنری عالی سازمان ملل متحد در امور پناهندگان، گزارشگر ویژه سازمان ملل متحد در امور حقوق بشر افغانستان، سازمان عفو بین‌الملل و دیده‌بان حقوق بشر، نیز قبلاً از تصمیم پاکستان مبنی بر اخراج اجباری مهاجران انتقاد کرده‌اند و در باره پیامدهای منفی این تصمیم هشدار داده‌اند.

فلیپوگراندی، کمیشنر عالی سازمان ملل متحد در امور پناهندگان نیز گفته است: «پاکستان نگران امنیت کشور خود است، اما ما در این لحظه از پاکستان می‌خواهیم انسانیت را در نظر بگیرد. مهاجرین ممکن است در صورت بازگرداندن آنها به افغانستان با خطر بسیار بالایی روبه‌رو شوند.»

طنز مطبوعات پاکستان در باره رهبران طالبان که شناسنامه پاکستانی دارند

ظاهراً این گفته‌ها برای پاکستانی‌ها تعجب برانگیز شده است و در یکی از شبکه‌های تلویزیونی پاکستان طنزخی خنده داری از این گونه اظهارات نشر شده است و گفته شده است که اکثر رهبران طالبان شناسنامه پاکستانی دارند. به تازگی روزنامه «جنگ» در یک گزارش به قلم یکی از خبرنگاران مشهور پاکستانی نوشته است که دستکم سه تن از کسانی که اکنون در کابینه طالبان حضور دارند شناسنامه پاکستانی دارند. بر اساس گزارش روزنامه جنگ تخمین زده می‌شود که بیش از ۵ هزار از اعضای طالبان افغانستان شناسنامه پاکستانی داشته باشند که اکثر آنان فعلاً در حکومت طالبان مشغول به کار هستند.

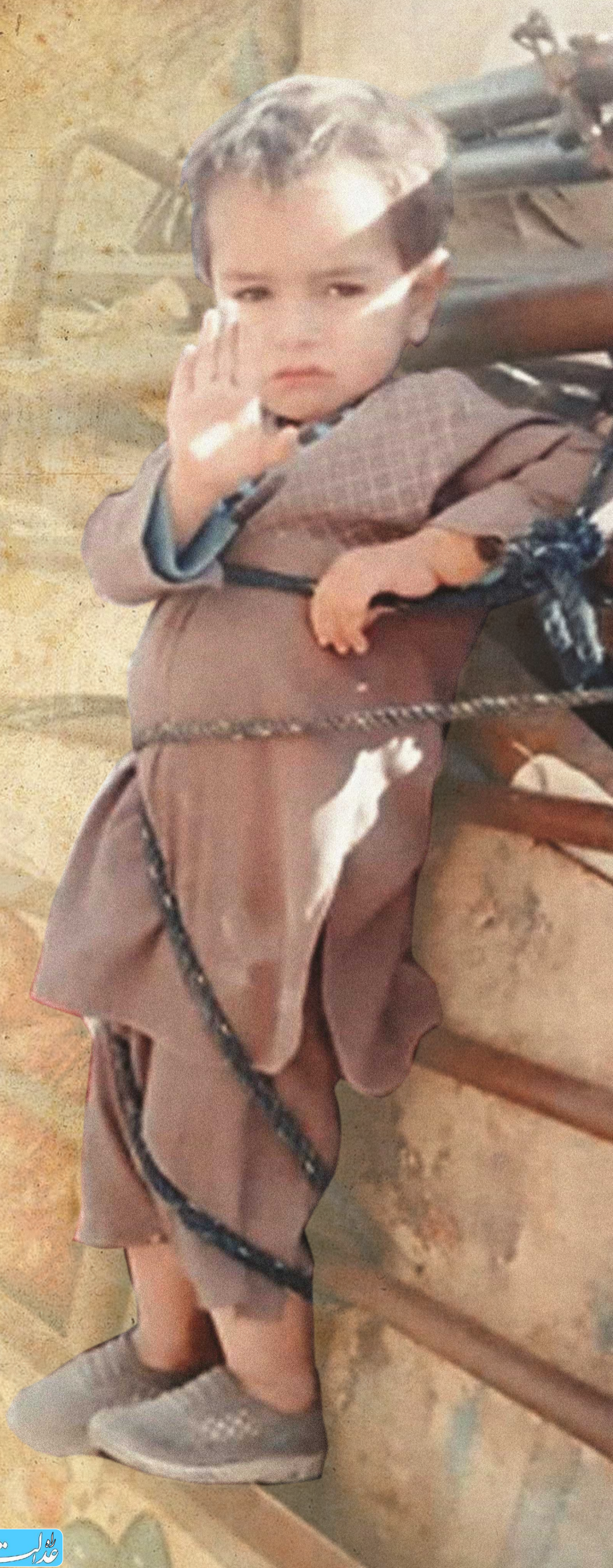
در روزهای اخیر موجی از شوخی و طنز در باره رهبران طالبان که دارای شناسنامه پاکستانی هستند در رسانه‌های پاکستان به نشر رسیده است. این موج رسانه ای تحقیر و طعنه به طالبان پس از آن که آغاز گردید که تعدادی از رهبران این گروه در برابر اخراج اجباری مهاجرین از پاکستان و واکنش نشان دادند و برخی نیز برای دولت پاکستان خط و نشان کشیدند.

ملا یعقوب وزیر دفاع طالبان گفته است که پاکستان چیزی را بکارد که بتواند آن را برداشت کند. ملا حسن آخوند رییس الوزرای طالبان گفته است دولت پاکستان با طالبان مشکل دارد ولی زورش به مهاجرین رسیده است.



صف هفت کیلومتری مهاجران در مرز تورخم

از سوی دیگر رسانه‌ها گزارش داده‌اند که پس از تصمیم دولت پاکستان مبنی بر اخراج اجباری مهاجران از این کشور و آغاز عملیات اخراج اجباری، مرز تورخم شاهد بازگشت گسترده پناهجویان است.
هزاران مهاجر در روزهای اخیر در مرز تورخم جهت برگشت به وطن تجمع کرده‌اند به گونه‌ای که گفته شده است در پشت این مرز بیش از ۲۸ هزار نفر در یک صف



خدا حافظ همسایه

...
و در حوالی شب های عید، همسایه!
صدای گریه نخواهی شنید، همسایه!

همان غریبه که قلک نداشت، خواهد رفت
و کودکی که عروسک نداشت، خواهد رفت

منم تمام افق را به رنج گردیده
منم که هر که مرا دیده، در گذر دیده

منم که نانی اگر داشتیم، از آجر بود
و سفره ام- که نبود- از گرسنگی پر بود

به هر چه آینه، تصویری از شکست من است
به سنگ سنگ بناها، نشان دست من است

...
شکسته می گذرم امشب از کنار شما
و شرمسارم از الطاف بی شمار شما

...
محمد کاظم کاظمی